سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب	دُرّ یکتا در شرح کریما
مؤلف	مولوی حافظ محمد نذیر احمد صاحب رامپوری
موضوع	ادبیات
زبان	فارسی - اردو
سال چاپ	۱۹۱۴م
محل چاپ	کانپور
شماره عمومی	۲۸۶۰۱
کتابخانه / بخش	
وقفی / خریداری	
تاریخ	
طول	۲۶٫۴
عرض	۱۷٫۶
شماره صفحه ها	۵۴ صفحه
ملاحظات	



بعون خالق کون و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان

درین زمان خجسته عنوان شرح نادر بصیرت افزا المسمّی به

دکھیا ۱۹۱۴

شرح

لھیا ۱۳۳۲

مؤلفہ عالم اکمل فاضل اجل مولوی حافظ محمد نذیر احمد صاحب رامپوری

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور مزین بہ طبع شد

وباہتمام بھگوان دیال ایجنٹ اشاعت یافت

جز ۵



بعون خالق کون و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

درین زمان خجستہ عنوان شرح نادر بصیرت افزا المسمی بہ

دُرِّ یکتا ۱۹۱۴

شرح

کریما ۱۳۳۲

مؤلفہ عالم اکمل فاضل اجل مولوی حافظ محمد نذیر احمد صاحب رامپوری

در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور مزین بطبع شد

اِطلاع - اِس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کیلیے موجود ہے جس کی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اِس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُن مین بعض کتب درسی مبتدیان و اخلاق و تصوف فارسی و اُردو کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانو نکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب درسی مبتدیان فارسی		محمود نامہ - از اُستاد عنصری درسی -	۶ پائی
حکایات دلپسند - نصائح اطفال از مولوی واصف -	۲ر۳ پائی	عطائی نامہ - تعلیمی ابتدائی -	۵ پائی
الف بای فارسی - ابتدائی تعلیم -	۶ پائی	صفوۃ المصادر آمد نامہ - درسی معروف	۹ پائی
کریما سعدی - علیہ الرحمۃ بابرکت خوشخط قلم جلی کاغذ سفید گندہ -	۹ پائی پ	نسخۂ تعلیمیہ - گفتگوے فارسی تعلیمی -	۹ پائی
کریما سعدی متوسط قلم کاغذ سفید و خاکی	۶ پائی	ہفت ضابطہ - از منشی علی نقی خان -	۶ پائی
کریما جلی قلم - زیر و زبر وغیرہ لگائے ہوئے -	۹ پائی	پنج گنج - یعنی کریما - نام حق - محمود نامہ - پندنامہ	
کریما مترجم - باترجمۂ اُردو و تحت لفظی مفید اطفال -	ار	عطار - رسالہ قاضی قطب مروجۂ پنجاب -	۲ر۶ پائی
کریما رحیما یعنی ترجمہ نظم اُردو شعر بشعر -	۹ پائی	قاف نامہ و چراغ نامہ - تعلیمی از مفتی لاہوری -	۹ پائی
کریما احمدی - مسدس کریما -	۹ پائی	خالق باری - محررۂ اعجاز رقم مشہور جلی قلم -	۹ پائی پ
مامقیمان جلی قلم - از شاہ علاء الدین محررۂ اعجاز رقم کاغذ سفید گندہ -	۹ پائی پ	ایضاً - متوسط قلم -	۶ پائی
ایضاً متوسط قلم کاغذ خاکی و سفید -	۶ پائی	خالق باری - مرمہ مرتبہ سید محمد حسین صاحب واسطے سر رشتہ تعلیم کے -	۶ پائی
ایضاً - زیر و زبر وغیرہ لگائے ہوئے -	۶ پائی	خوشحال الصبیان - مانند خالق باری	۳ پائی
حکایات لطیف - مع لطیفہ عجب و دلکش -	۱ر۳ پائی	کلید فارسی - از سید حسن دہلوی -	۶ پائی
		خیابان گلشن - لغات اُردو و فارسی -	۲ر۳ پائی
		بندگی نامہ - از رائے کنہیالال بہادر -	۹ پائی



تقریظ مولوی عبد الباسط خان شاگرد شارح سلمه الله تعالی وعم فیضه

غواص خامهٔ آشنای بحار افکار بوده بتوفیق غفار وستار بکنار سلامت رسیده در یکتا بدست
آورده که بهر تیمم وبکیس را از ان انتفاع کلی بهم رسد وطائر روح سعدی علیه الرحمه که فی الحقیقة آشیانهٔ
او بعرش معلی است شادان وفرحان است که تا این دم احدی بکشف اسرار وتوضیح استار کریمانه پرداخته
بهر مصرعهٔ کتاب مسطوره وموصوف به آیت وحدیث ثابت نساخته درینولا استاذی مکرمی معظمی مفخمی حاجی
حرمین مطهرین حافظ کلام ربانی ورب المشرقین منشی بی بدل وشاعر بی نظیر مولانا ومولوی محمد نذیر مصطفی آبادی
مشهور رامپور متخلص به حافظ ونذیر حسب ایمای شیخ کریم الدین احمد صاحب کوتوال مرزاپور که در قدردانی
غربا ورتبه شناسی فضلا وعلما وصلحا وسخاوت وشجاعت بیمثال اند در یکتا **شرح کریما**
حال المتن نوشته داد بلاغت داده اند الحق کتابیست لاجواب وشرحیست نایاب الله اعلم بالصواب



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين خير الرازقين ارحم الراحمين مالك يوم الدين دليل المتحيرين امان الخائفين نعم الناصرين
محب المحسنين احكم الحاكمين خالق السموات والارضين رازق المخلوقين ارحم المساكين غياث المستغيثين
ذي القوة المتين معين الصابرين منعم الشاكرين وهو الواحد الاحد الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد
لا شريك له ولا اله غيره ولا معبود سواه ولا موجود الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم القديم الحكيم سبحان ربك
رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على حبيبه ونبيه ورسوله محمد المصطفى
والمجتبى خير الورى شفيع الامم سيد العرب والعجم معدن الجود والكرم مخزن العلوم والحكم الاتم صاحب التاج والمعراج
والبراق والشفاعة والسيف والعلم مهبط النون والقلم دافع الهموم والغموم والالم مفتاح الكرم مصباح الظلم
بشير المؤمنين والمسلمين ونذير الكافرين والمشركين وآله واصحابه واحبابه واولاده واهل بيته وذرياته وازواجه
الطيبات والطاهرات اجمعين خصوصاً على رفيق الغار ابوبكر الصديق مقبول الله الستار وعلى قامع بنيان
الكفار عمر بن الخطاب محبوب العزيز الوهاب وعلى جامع القرآن الفرقان عثمان بن عفان مورد الاحسان السبحان
وعلى اسد الله الغالب علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ابداً ورضوان الله تعالى عليهم اجمعين اما بعد از ين
بدل حزين كمترين خلائق نالايق فقير حقير پرتقصير تراب قدام صغير وكبير عبد حافظ محمد نذير بن حاجي
الحرمين المطهرين المكرمين المعظمين الشريفين زادهما الله شرفاً وكرامةً وعظمةً حافظ محمد صديق سمي خليفه
اول احمد صلى الله عليه وسلم بن حافظ محمد هاشم عالم بي نظير بن محمد عبد العزيز خان فرزند
المصطفى آبادي معروف به رامپور افغانان پرنور ابقاه الله الى يوم البعث والنشور غفر الله له ولهم

واحسن الی والیهم واغفر اللهم لامی واستاذی وسائر المسلمین والمسلمات وجمیع المؤمنین والمومنات انک سمیع مجیب الدعوات میگوید که اقفر سراسر احقر بمشیت خالق اکبر وارد شهر دار العلم مرزاپور بیت السرور که از بنارس جانب جنوب بفاصلهٔ پانزده کروه تخمیناً آباد وابقاه الله الی یوم التناد بود واز مدتے درین فکر که قدردانی ذی فهم صاحب فتوت ومروت وکرم بر سرم مثل هما ظل افگن گردد تا شرح کریما بنام نامیش وتصنیف تالیف نموده ذخیرهٔ دنیا وتوشهٔ عقبے سازم که ابر مطیر کرم جالس صدر نعم حاتم ثانی خیرخواه خلائق ربانی سرمایهٔ قدردانی مسافر پرور غریب نواز خداپرست مقبول بارگاه کریم حضرت شیخ کریم الدین احمد کوتوال مرزاپور سرتاسر نور سلمه الله الصمد الی الابد که اگر این شعر جامی علیه الرحمه بشان عالیشان کوتوال موصوف نویسم رواست شعر در اصلابش کرم رسم قدیم است * کریم ابن الکریم ابن الکریم ست * بخدمت سراسر برکتش نیاز حاصل گشت واین رساله بدرگاهش هدیه بردم مصرع گر قبول افتد زهی عز وشرف * بدانکه این کتاب مستطاب لاجواب مصنفهٔ عالیجناب بلبل گلشن شیراز حضرت مصلح الدین شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران است بنظر نفع تام وفائدهٔ عام بشرحش پرداختم واز استاذان انچه دیده وشنیده بودم نگاشتم وامیدوار دعای مغفرت از بینندگانش بوده بتوفیق الٰهی دریکتا شرح کریما نام نهادم والله ولی التوفیق ومنه الهدایة الی سبیل التحقیق بسم الله الرحمن الرحیم

کریما ببخشای بر حال ما * که هستم اسیر کمند هوا * بدانکه این کتاب فیض انتساب مسمی به کریما از منظومات ناظم ممالک سخن طرازی حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی رحمة الله علیه وعلی والدیه در بحر متقارب مثمن مقصور وزنه فعولن فعولن فعولن فعول وگاهی فعل هم آمده واین کتاب سعادت مآب پندنامه است مملو از نصایح بے انتها ومشحون از مواعظ لا احصے مشهور به کریما سبحان الله حمد وحمد نیز مانند این کتاب همنام خدا ورسول است صلی الله علیه وآله وسلم چون معلوم نمودن تاریخ رحلت شیخ علیه الرحمة ضرور بود لهذا تواریخ چند از تواریخ معتبره درین صفحه درج کردم ابیات شیخ سعدی که عارف حق بود * راز دان وجود مطلق بود * موطن ومسکنش بشیراز ست * مولد ومدفنش به شیراز است * یکصد و بست سال عمرش بود * کان زمان رحلت از جهان فرمود * بوجودش جهان گلستان شد * مرز دوام زمانه بستان شد * رتبهٔ غوث داشت آن فیاض * پایهٔ قطب داشت آن مرتاض * بشب جمعه پنجم شوال * شد بفردوس آن ستوده خصال * چون ز خاصان حق تعالی بود * خاص حق ۶۹۱ تاریخ او ملک فرمود * ایضاً شیخ سعدی چو شد بمسکن عدن * شد رقم عندلیب گلشن عدن * ایضاً پیش حق ز گفتگوی خاص وعام * باکمال وجاه وکمنت سعدی ست * گفت هاتف سال نقل آن فصیح * بلبل وطوطی جنت

۶۹۱ھ

سعدی است * الف در قوله کریما ندائیه است بمعنی ای کریم فائده بدانکه در خبر ست سخی آنرا گویند که خود بخورد و دیگران را خوراند بخیل آنکه خود به تنگی زهر مار نماید ودیگران را لقمه ندهد کریم آنکه خود نخورد ودیگران را خوراند ومنت نهد لئیم آنکه نه خود خورد ونه دیگران را خوراند ونه خوردن دهد الله تعالی جل شانه که از خوردن ونوش و لباس وپوشش پاک است ذاتش آن کریم است که باوجود بدکاری وگنهگاری ونافرمانی بندگان روزی رسان است وچه خوش فرمود شیخ علیه الرحمه در کتاب مستطاب خود گلستان قطعه ای کریمے که از خزانهٔ غیب * گبر وترسا وظیفه خور داری * دوستان را کجا کنی محروم * تو که با دشمنان نظر داری * ببخشای صیغه امر از بخشودن بمعنی رحم کردن بدانکه چون دانستی تعریف هر چهار مذکورهٔ بالا پس قدری بیان رحیم وکریم ودیگر بشنو خیال کن شیخ چه اسم جامع در عنوان کتاب خود آورده که اگر تمام عمر انسان بیان کریم ورحیم نماید به انتها نرسد پس شیخ علیه الرحمه از خالق خود کریما گفته رحم طلب میکند وخداوند کریم بندگان خود را طریق طلب بسورهٔ الحمد لله رب العالمین بیاموخت که طلب وخواست از ان شخص باید که صاحب مقدور بود وسخی وکریم باشد وهمتش عالی بود پس در هر کسے که این چهار صفات نباشد خواستن وسوال کردن از و موجب ذلت باشد زیرا که بسا کسان چنان هستند صاحبان مقدورند لیکن سخی نیستند وبسیاری چنین میشوند که سخی اند کریم نیستند ووقتے که بسیار مفلس از ایشان میخواهند ومی طلبند بهجوم وانبوه پرامون شان کرده سوال مینمایند اینها مضطرب وپریشان از سوال شان بوده غضب نموده بدر از در خود میکنانند ومی رانند وزجر وتوبیخ بر زبان می آرند ودشنامها میدهند ازین هر سائل باز زدآنها نمیرود وبعض کسان با صفت سخاوت کریم نیز میباشند لیکن بسبب پست همتی خود موافق دلائق شان خود سلوک نمی کنند جل جلاله وعم نواله درین سوره رغبت عظیم به بندگان عمیم میدهاند که تا ازین طلبکاری وخواستگاری کنند واز دیگران طلب نکنند زیرا که هر چهار صفات مذکورهٔ بالا در ذات وحده لا شریک من موجود اند ودر دیگر نیستند اول مقدور در خود بیان فرموده است که الحمد لله رب العالمین یعنی ای مردمان تمام خوبیها برای خدا ثابت اند پس شما از خدا طلبید واز کس طلب کنند چنین که همه مخلوق شنیدند که خداوند صاحب مقدور است لیکن خیال کنند که بخیل نباشد که خواستن ما یان ضائع نشود ازین سبب فرمود که رب العالمین بخیل نیست بلکه پرورش از عرش تا فرش فراخ است وسخاوتش در تمام عالم مشهور است پس بعد ازین این امر ملحوظ گردید که سخی هست ولیکن بوقت دادن کسے را سخن بد یا دشنام گفته باشد یا گوید ودهد وزمانی که بسیار خواهندگان جمع شده باشد برون کند بنده باشد ازین خوف خواستن نمیتوانیم پروردگار عالم فرمود الرحمن الرحیم یعنی بسیار مهربان است وبسیار عزیز میدارد بندگان خود را هرکه می طلبد از و براو بسیار غضب میکند واز

خواهندگان بسیار خویش میباشد چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند من لم یسئل الله یغضب علیه یعنی هر شخص که نمیخواهد و نمی طلبد از الله تعالی جل جلاله وعم نواله غصه میکند بر آن پس بخیال بنده آمد که بسیار کس سخی و کریم میشوند ولیکن همت پست میدارند ازین باعث حاجت سائلان بخوبی روا کردن نمیتوانند پس از چنین پست همت خواستن چه ضرور است لهذا فرموده ملک لو دو د مالک یوم الدین یعنی مالک روز جزا است ای میرا و حقیقت دنیا چیست همتش چنان بلند است که بروز قیامت بندگان خود را محلهای زر و سیم عطا خواهد فرمود و در باغهای رنگارنگ و جنت های گوناگون خواهد داشت همت آن خداوند کریم بسیار بلند است از شما هر قدر دل هر چیز که خواستن ممکن باشد بخواهید زین بعد جل جلاله ادب دیگر آموخت که این نباید بندگان را که تا من حاجت روائی شان کرده باشم بر در من افتاده باشند و عبادت من کنند و وقتی که حاجت شماره وا نگردانم رو گردانیده بدر دیگران رو آورده به تعظیم و تکریم آنها مصروف میباشند و بر درهای ایشان افتاده و رفته مدد می طلبند پس این چنین غلام نمکحرام می باشند پس شما را باید که چنین بگوئید کہ ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی عبادت تو خواهیم نمود و مدد از تو خواهیم طلبید خواه حاجت ما روا کنی خواه نکنی ما یان بر در دیگران بجز در تو هرگز نخواهیم شد و سوای تو عبادت کسی نخواهیم کرد بعد ازین باز طور دیگر آموخت که شما این ملکنید که هر چیز که نزد شما خوب باشد در حق خود بهتر دانسته می طلبید چراکه بسا اشیا چنان میباشند که شما آنها را در حق خود بهتر میدانید و آن شی در حقیقت بحق شما زبون میباشند پس شما این دعا خواسته باشید اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب ولا الضالین یعنی نما ما را راه راست آنان که نعمت کردی تو بر ایشان نه راه آنان که بر آنها غصه تو شده و نه راه شان که گمراه شدند یعنی آن چیز ما را بده که در آن راه مستقیم ما قائم مانده اگر در دنیا دهی چنان بده که در آن دین ما برباد نگردد و چنین دنیا نصیب ما مگردان که در آن غضب تو بر مایان باشد و راه ترا فراموش نمائیم آمین یا رب العالمین کذا ذکر فی تحفة الاسلام فائده بدانکه بای موحده زائده اگر ما قبل حروف مضموم باحروف شفوی که میم و با و فا و واو است واقع شود مضموم خوانند همچو بگفت و بمال و ببخشای و بفرمای و بپور زد باقی همه جا مکسور است و نزد بعضی همه جا مکسور است قوله که هستم الخ کاف تعلیل بمعنی زیرا که بدانکه شیخ رح مصرعه ثانی را داد با واحد متکلم آورده تا نسبت حرص و هوا بطرف دیگران نباشد ورنه بصیغه جمع هم میتوان گفت مصرعه که مائیم پابند حرص و هوا ع اسیر قیدی کمند در اصل خمند بود چراکه معنی خم و پیچ و انعطاف در و ظاهر است و کمند و حدت ریسمانی باشد که از ریشم وغیره بنا کنند و درویشان و صوفیان بوقت مراقبه گرد کمر و زانو پیچیده می نشینند و کمر و حدت هم بمعنی کمند و حدت است

کذا فی غیاث اللغات و در برهان قاطع نوشته که کمند مبدل خمند مرکب از خم و ند که کلمه نسبت است و آن ریسمانی باشد که در وقت جنگ در گردن خصم انداخته بخود می کشند هوا بالفتح اول و ثانی بالالف کشیده معروف است و نام قریه ایست از قرای دامغان و در آنجا چشمه ایست که اگر چیزی در ان چشمه افتد باد و طوفان عظیم شود بمرتبه که اسپ و آدم را بیندازد و در عربی آرزوی نفس را گویند هکذا فی البرهان القاطع و در غیاث اللغات هوا بالقصر بمعنی آرزو و اشتیاق و میل نفس اماره نوشته است و هوا بالمد بمعنی جوف فلک یعنی فرقیکه در میان زمین و آسمان است گویند و هوا بمعنی دوست داشتن و بی فرزند شدن مادر و بمعنی خالی و عنصری از عناصر اربعه که زیر کرهٔ نار است کذا فی المنتخب و درین شعر غرض از خواهش نفسانی و میل نفس اماره است و در کمند هوا اضافت بیانیه است و معنی بیت آنست که شیخ علیه الرحمة تضرع و زاری بحضرت باری عز اسمه نموده مناجات میکند که ای کریم یعنی ای بخشنده رحم کن بر حال پرملال و اندوهگین ما زیرا که من قید کمند هوا یعنی خواهش نفس اماره هستم مرا از قید نفس اماره نجات عطا کن و رهائی ده که بطرف ذات پاک تو متوجه بوده با طاعت و فرمانبرداری تو مصروف شوم و از ماسوای الله رو بگردانم و از نفسانیت نفس اماره برون آیم والله اعلم بالصواب چون ذکر نفس اماره بمیان آمد پس لازم شد که عوام را از اقسام نفوس درین مقام تفهیم و افهام نموده بتفصیل تمام نقش ارقام کنم باید دانست که نفس بفتحتین دم و آن جذب نسیم است از راه بینی یا دهان برای ترویح و تفریح قلب و دفع بخارات از همان راه و این هر دو حرکت یعنی برآمدن و فرورفتن دم مجموع یک نفس باشد و جمع آن انفاس آید و نفس بفتح اول و سکون ثانی بمعنی جان و روح و حقیقت شی و هستی و عین هر چیز درین صورت جمع نفوس و انفس آید و نفس در اصطلاح سه قسم است اگرچه در حقیقت همین یک روح است مگر چون بهر صفتی موصوف میگردد مناسب آن صفت موسوم میشود و آن سه قسم اینست اول نفس اماره یعنی سخت امر کننده بطرف لذات مکروهه و خطوط فانی و ممنوعه کما قال الله تعالی ان النفس لامارة بالسوء یعنی هر آئینه نفس حکم کننده سخت است بطرف بدی دوم نفس لوامه یعنی بسیار ملامت خود را بوقوع معاصی بهدایت نور دل و این نفس صلحا و اولیا را حاصل باشد ازین سبب در الله تعالی جل جلاله مقسم قسم گردانید که لا اقسم بالنفس اللوامة یعنی سوگند میخورم بنفس ملامت کننده از معاصی سوم النفس مطمئنه و آن از صفات ذمیمه پاک شده باخلاق حمیده متصف گشته بقرب الهی فائز شده باطمینان میرسد و اینچنین نفس انبیا را باشد علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام لهذا باین خطاب

مشرف است یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و نزد بعضے نفس چهار قسم ست سه قسم
همین است که مذکور شد و چهارم را نفس ملهمه گویند و ملهمه آنکه ارادت مختلفه از ان در دل راه یابد و در
قاموس و صراح نفس بفتح بمعنے روح و خون و تن و چشم زخم نیز آمده و در چراغ هدایت نوشته که نفس
بمعنے آلت تناسل نیز مستعمل است کذا فی غیاث اللغات پس گویا بموجب آیه کریمه امن یجیب المضطر
اذا دعاه و یکشف السوء بحالت کمال اضطراب و اضطرار شیخ الابرار از دست نفس نابکار نا هنجار به
تنگ و عاجز آمده التجا بجناب ستار و غفار آورده میگوید که کریما الخ و نیز تعلیم بطالبان خداست که هر دم
بحضرت الله تعالی عجز و زاری نمایند و از دست نفس اماره رستگاری خواهند و صبح و شام بل هر لحظه و آن
بمناجات نجات خود ها از آفات نفسانی و شهوات و لذات شیطانی و خیالات شهوانی جویند و حتی المقدور
وسع جویای رضامندی حقتعالی بوده از حلال راضی و از حرام ناراض باشند و هر زمان از منهیات مجتنب
محترز شوند و نیز عملاً بحدیث خیر الانام علیه الف الف صلواة و سلام علی آله و اصحابه الکرام که الدعاء مخ العبادة
یعنی دعا مغز عبادت است و نیز عمل بحدیث نبوی صلے الله علیه و علی آله و اصحابه و اهل بیته و بارک
و سلم که فرموده اند من لم یسئل الله یغضب علیه یعنی هر که سوال نکند از خدا غضب کرده شود بر ان نمود
میگوید که کریما الخ و دو شعر آینده هم مناجات و دعا واقع شده اند و وجه اختیار کردن مصنف علیه الرحمة باسم
کریم با وجود موجود بودن دیگر اسما نیست که خود خدا جل جلاله عم نواله قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا
فله الاسماء الحسنی باید دانست که الله تعالی به حبیب خود صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم میفرماید که بگوای محمد صلی الله علیه و سلم
بخوانید الله تعالی یا رحمن را هر اسمی که ازین اسمها دعا کنید توانید پس خدا راست نامهای و هم بموجب اجیب دعوة
الداع و ادعونی استجب لکم و دیگر آیات و حدیث میگوید کریما الخ و مصنف مصرع اول گویا ترجمه این آیه کریمه رب اغفر
و ارحم و انت خیر الراحمین است فرمود یعنی ای پروردگار بخش و رحم کن و تو بهترین مهربانان هستی و از مصرعه
ثانی بموجب کلام ربانی که سوره قل اعوذ برب الناس و حدیث سید الانس و الجان اعدی عدوک نفسک التی بین
جنبیک پناه و نجات از شر نفس و شیطان میخواهد که انه لکم عدو مبین بدان ناطق است بهر حال از حرص و هوای نفس
مصنف علیه الرحمة پناه از آله العالمین میطلبد که الحریص محروم در خبر آمده است الحاصل چون افضل نتایج صلوات و
اکمل ثمرات نماز و تحیات دعا خواستن از جناب الهی است لهذا اشعار ست برانیکه بعد فراغت از صلوات و سلام
باین طور روی عجز و نیاز بر زمین انکساری و خاکساری بنهاده بگوید کریما الخ چون بجز ذات تبارک و تعالی فریادرس
کسی نیست سوائے او تعالی کس بفریاد کس نمیرسد بنابران میفرماید ہم نداریم غیر از تو فریادرس ÷ توئی عاصیان
را خطا بخش و بس ÷ قوله نداریم ای ما همه مومنان عاصی سوائے تو رسنده فریاد نداریم و بجز

تو احدی نیست که بفریاد عاصیان برسد و داد شان دهد بلاشک ذات پاک بخشنده خطای گنهگاران ست و بس ای
برای بخشش جرائم مجرمان و گناههای گنهگاران ذات اقدس نویسنده و کافی ست و لفظ توئی مرکب از تو و خطا
باشد که تو دیا اند فائده حصری بخشد یعنی سوای تو نیست فریادرس گناهگاران دیگر فائده بدانکه حرف میم در
آخر اسماء و صفات و افعال بمعنی من باشد و هر گاه بر فعل مقدم باشد بمعنی مرا میشود و همچو زرم داد و اسپم
بخشید و تنعیم داد و لباسم ارزانی فرمود تا جم عطا کرد و گاهی در آخر فعل هم بمعنی مرا می آمد چنانچه نیستم پروائے
کسے وگاہے بقرینه[له] حذف میشود مصرعه القصه باز گشتم و آمد بخانه زود ÷ یعنی باز گشتم و آمدم بخانه زود
فائده آوردن اسم بر صیغه امر برای معنی فاعلیت است همچو خطا بخش و جهاندار و جان آفرین و دستگیر و
پرورش پذیر و فریادرس و غیرهم و بدین معنی و کافیست و بسنده هم بفتحتین بمعنے کافی و وافی است مطلب اینکه مصنف
ازین بیت نفی غیر کرده ثبوت ذات خدا میکند که نیست و نداریم ما جز تو فریادرسی توئی عاصیان را ای تو هستی
گناهگاران را بخشنده خطا و عفو کننده تقصیرات و برای عفو گناه و خطا ذات پاک تو کافی و وافی و بسیار
است و ازین شعر اشاره است بسوی این آیه متبرکه حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
و از مصرعه ثانی تنبیه است بآیه شریفه که من یغفر الذنوب الا الله یعنی بجز خدا نیست کسی بخشنده گناهها و
استغاثه سوای درگاه اله و رب العالمین بدیگرے نمیشاید چنانچه در یکے سوره از سورتهای زبور که مشهور
بدعای سریانیست حقتعالی میفرماید ÷ تجدنی مستغیثا لی مغیثا ÷ انا القهار فاطلبنی تجدنی ÷ یعنی بیابید
مرا کسے که استغاثه کند بمن فریادرس که من قهارم فائده هیچ نمیدانم که وقتی در حادثه صعب مانده و بدرگاه دستگیر
درماندگان استغاثه کرده و او ترا دست گرفته است یا نه نقل است آنکه زمین را بقارون مسلط گردانیدند
و بگماشتند و زمین او را فرو میبرد و سه بار گفت ای موسی مرا دست گیر موسی علیه السلام هیچ بدو التفات نکردند
بموسی عم خطاب آمد که ای موسی عم چه دل است که تو داری درمانده سه بار بتو استغاثه کرد بفریادش
نرسیدی اگر او یکبار بما استغاثه کردی می دیدی که چگونه بفریاد او التفات میفرمودیم پس سعدی علیه الرحمة
آگاه میفرماید که ای عزیز اگر وقتی بحادثه درمانی و بواقعه گرفتار آئی زنهار بخلق استغاثه نکنی و قصه درد خود
با زید و عمرو نگوئی که درد و هم شاق جز خدا تعالی فریادرسے نیست اگر بواقعه مبتلا شوی قصه خود بدرگاهے
رفع کن که کرمش بیگانه را دست میگیرد یگانه را کے ضایع میکند نقل بر آنکه مذرانچه فرعون بی عون
غرق شد از غایت تعصب جبرئیل عم و بان او پر خلاش کردند وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم که فردای قیامت عصاة بدو استغاثه خواهند کرد از جبرئیل عم پرسیده که آن چه کردی
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من از وبی ادبی بسیار معائنه کرده بودم و او نزدیک بود که

[له] و زن منزل گر از حروف خالی از فصاحت بود ۱۲

بدرگاه دستگیر درماندگان استغاثه کند و خداوند رحیم و کریم است بناید که او را دست گیرد و او را ازان عقبه خلاص دهد
از غایت تعصب و بان او را پرخلاش کردم تا او نام خدا بر زبان نراند و بدان درگاه استغاثه نکند **قطعه**
بخششی دستگیر خلق خداست ✤ مرده کے دستگیر اسیر شود ✤ گر مباد آگهی ز دست شوی ✤ جز خدایت که دستگیر
شود ✤ چون ثابت شد که بجز ذات خالق کل کسی نیست که بفریاد کسی رسد و سوای او تعالی احدی نیست که خطا
و عصیان احدی بخشد پس بازداشتن از خطا و راه نمودن بسوی صواب هم کار اوست لهذا شیخ علیه الرحمة میفرماید
هم نگهدار مارا ز راه خطا ✤ خطا درگذار و صوابم نما ✤ **قوله** نگهدار مخفف نگاهدار و ازین شعر اشاره است
بآنکه در حدیث شریف آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطوط کشیدند از دست مبارک و فرمودند که خط
راست و مستقیم راه راست است یعنے خطے راه دین محمدی است صلی الله علیه وسلم بدینصورت ⟵⟵⟵ و دیگر خطوط
کج مج راه شیطان رجیم است و هم اشاره است بآیه اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و درین شعر مصنف علیه الرحمة صنعت عروض ابتدا بکار برد و خطا و خطا
الفاظ متناسب و متجانس اند و صورت ضد خطا است و دیگر صنعت تقابل بظهور آورده که صواب و خطا است
و نما صیغهٔ امر از نمودن بفتحتین از بهار عجم و بفتح اول یعنی راه راست نما و شیخ علیه الرحمة نیز درینجا مثل سابق ضمیر متکلم
مفرد آورده است و مرادش براهل بینش مخفی نیست و معنی بیت آنست که محفوظ دار مارا از راه کج که راه شیطان
رجیم است و گناه و خطای من معاف فرما و راه راست مرا نما که آن راه مستقیم راه انبیا علی نبینا و علیهم الصلوٰة
والسلام است یعنی طریقه محمد صلی الله علیه وسلم روزی کن مرا و نیز خطا نام شهری است که مشک آنجا
بسیار بهتر میباشد چون درینجا ذکر مناجات و دعاست پس فوائد چند که از برکت دعا حاصل میشوند نگاشته
می آیند عزیز من دعای شب کارها دارد هرچه در شب بخواهند در روز آن بیابند شب خلوتخانه
عشاق است مشتاقان این راه در پرده سیاه و سپید شب چه عشقبازیها کنند **نقل است**
بزرگی بود هرگاه که شب درآمدی گفتی الحمد لله الذی نجانا من اولاد آدم آری شب خلوتخانه انس است
و کسیکه در خلوتخانه انس خواب کند او مرده باید گفت نه خفته اگر هر دم بیداری بقدر امکان بیدار باش و خواب
را اگر در چشم خود گشتن مده و بگذار و سخن آن کنیزک را آئینه وقت خود ساز **نقل است** چنین گویند خواجه
کنیزکے را خرید چون شب شده خواجه کنیز را گفت که جای خواب من راست کن تا بخسپم کنیزک گفت ای خواجه
ترا هم خواجه هست گفت بلے گفت آن خواجه خواب کند گفت نے گفت شرم نداری که خواجه تو خواب نکند و تو خواب کنی
فائده در حدیث صحیح آمده است که هرگاه سه دل جمع شوند دعای داعی مستجاب گردد و سه ازانهاست یکی دل بنده
مؤمن دوم دل قرآن شریف که سورهٔ یس است سوم دل شب که بعد نصف شب است هر که خواهد که دعای

بدرگاه حی و قیوم قبول و مستجاب گردد بعد نصف شب بطهارت کامل سورهٔ یس تا سحر بخواند که حاجت دلی و مراد قلبی
او بحصول انجامد بفضله و کرمه و هم در تفسیر مولانا یعقوب چرخی رحمة الله ذکر مذکور است و نیز در تفسیر مسطور
است که خدای تعالیٰ میفرماید که من بقدرت و عزت و جلال خود در آخر شب بر آسمان دنیا نزول میفرمایم
و ملائکه را ارشاد میکنم که به بینید در بندگان من کدام بنده بیدار و کدام خفته و چه می خواهد هر که این وقت
از من میخواهد میدهم دعایش رد نمیسازم **فائده** ملا علی قاری رحمة الله علیه در شرح فقه اکبر بعد بیان مذمت
کلمات کفر افاده فرموده که سزاوار است هر مسلمانی را که از کفر بخدا پناه جوید و جسته باشد و این دعا را هر صبح
شام ورد سازد تا سبب نجات وی باشد از کفر و شرک اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا و انا اعلم
واستغفرک لما لا اعلم وانت علام الغیوب ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ۝ باید دانست که هر نسبت
مشرحه بالا بطریق دعا و ثنای خدای عز و جل و علا بود و بعد ثنا و حمد حمید نعت نبی مجید صلی الله علیه
وسلم ضرور است لهذا شیخ علیه الرحمة اصدق العشاق محمد مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم است بنعت
محمد عربی صلے الله علیه وسلم طوطی زبان را باشتیاق تمام و شوق مالا کلام صفیر سنج ساخته پرداز

در ثنای محمد مصطفے صلی الله علیه و آله و اصحابه و اهلبیته وسلم میگوید

زبان تا بود در دهان جایگیر ✤ ثنای محمد بود دلپذیر ✤ **ش** ای تا وقتیکه زبان قایم و گویاست یعنی
تا دمیکه زنده ام مدح و نعت و ثنای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دل پسند محبوب و مرغوب قلوب
احباب و اخلاست **پذیر** بفتح اول صیغهٔ امر از پذیرفتن است و دلپذیر بمعنے دل پسند است
ای قبول کردهٔ دل و مقبول روح است باید دانست که خداوند کریم مداح جناب رسالتمآب
صلے الله علیه وسلم است که انک لعلی خلق عظیم و طه و یس و الم یعنی قرآن کریم که نازل بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شده است مشحون و مملو از مدح نبی صلی الله علیه وسلم است و دیگر احادیث قدسی
که درج کلام الله شریف نیستند مثل لولاک لما خلقت الافلاک ولولاک لما اظهرت الربوبیة دال بر مدح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند درحالیکه الله تعالی جلشانه و عم احسانه مدح خوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
پس بندگان مخلص را چه چگونه نعت نبی صلی الله علیه وسلم دلپسند و مقبول طبع نباشد و در صورتیکه قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و بسیار آیات متبرکات علی هذا القیاس اند و چون
بسبب حب و متابعت رسول مقبول صلے الله علیه وسلم محب و متابع و دوست خدا میگردد پس
چگونه ثنا و پیروی محمد مصطفے صلعم دلپسند و محبوب تر از جمله خویش و بیگانه تو از جان و روح

واولاد ومال خود وجمیع اشیای ماسوی الله نباشد صلوٰة وسلام صلوٰة علی ذات خیر الوری ٭ سلام علی مصطفےٰ المجتبیٰ ٭ صلوٰة علی سید المرسلین ٭ سلام علی شافع المذنبین ٭ صلوٰة علی افضل الاولین ٭ سلام علی اکمل الاخرین ٭ صلوٰة علی مہبط جبرئیل ٭ سلام علی ساقی سلسبیل ٭ صلوٰة علی خاتم الانبیا ٭ سلام علی سید الاصفیا ٭ صلوٰة علی خیر خلق کریم ٭ سلام علی اہل خلق عظیم ٭ صلوٰة علی منبع جود وعلم ٭ سلام علی منہل دین وسلم ٭ صلوٰة علی صاحب تاج حق ٭ سلام علی اہل معراج حق ٭ صلوٰة علی سید الحافظین ٭ سلام علی سید الفاضلین ٭ صلوٰة علی سید العالمین ٭ سلام علی سید العالمین ٭ صلوٰة علی سید الشاکرین ٭ سلام علی سید الصابرین ٭ صلوٰة علی سید المسلمین ٭ سلام علی سید المومنین ٭ صلوٰة علی سید المتقین ٭ سلام علی سید المتقین ٭ صلوٰة علی سید الذاکرین ٭ سلام علی سید القانتین ٭ صلوٰة علی سید القانعین ٭ سلام علی سید القائمین ٭ صلوٰة علی سید الراکعین ٭ سلام علی سید الساجدین ٭ صلوٰة علی سید الخائفین ٭ سلام علی سید الخاشعین ٭ صلوٰة علی سید الزاہدین ٭ سلام علی سید العابدین ٭ صلوٰة علی سید العارفین ٭ سلام علی سید العاشقین ٭ صلوٰة علی سید الصادقین ٭ سلام علی سید الصالحین ٭ صلوٰة علی سید الاطہرین ٭ سلام علی سید الاظہرین ٭ صلوٰة علی سید الانجعین ٭ سلام علی سید الانجبین ٭ صلوٰة علی شافع یوم دین ٭ سلام علی دافع بغض وکین ٭ **قوله** زبان بضم زا معجمه وفتح باے موحده ترجمهٔ لسان بکسر لام مشهور ومعروف است وہم بمعنے الفاظ موضوعه است وزبان بفتح اول معروف است وبعربی لسان گویند وبضم اول ہم درست است از برہان وشرح گلستان **ای عزیز** غور کن درین مقام که ہمین زبان اگر بدگو است آفت جان است که الانسان آفة اللسان اشاره بدان ست واگر مداح وخوش بیان راحت جان وجہان است که الانسان عبید الاحسان کنایه ازان چنانچه مصداق شق اول این شعر است **بیت** جراحات سنان باہم برآید ٭ ولے ناید بہم زخم زبانہا ٭ **ایضاً** زخم شمشیر جانستان نکند ٭ آنچه زخم زبان کند بامرد **ایضاً** ہوش باش که سر برسر زبان نه دہی ٭ زبان سرخ سر سبز میکند برباد ٭ ومصداق شق ثانی شعر شیخ علیه الرحمة که در گلستانست **شعر** بشیرین زبانی ولطف وخوشی ٭ توانی که پیلے بموئے کشی ٭ واشعار اخیار درین باب بسیار الا درین مختصر گنجایش ندارند درکتب بزرگان باید جست پس انسان ضعیف البنیان را لازم است که معطی دہن وزبان را وحبیبش محمد مصطفےٰ صلے الله علیه وآله واصحابه وسلم را به ثنا وصفات جلیله وجمیله ہر دم وہر لحظه یاد آرد ونفسے بجز حمد پروردگار ونعت احمد مختار صلی الله علیه وسلم بیکار نگذارد که فاذکرونی اذکرکم واشکرولی ولا تکفرون شاہد ناطق تقریر فقیر محمد نذیر است ولله در من قال

شعر کر اسکے حمد مین اے دل کوئی سخن پیدا ٭ که جسنے دی ہے زبان اور کیا دہن پیدا ٭ واین حمد وثنای لسانی وتصدیق آن بقلب نشان ایمانی است که اقرار باللسان وتصدیق بالقلب دال بر آنست **قصیده** مقدسه اے حافظ مسکین چه کنی مشک ختن را ٭ از گیسوے احمد بستان عطر عدن را ٭ از نکہت جان بخش محمد شده مستم ٭ ارزان بخرم غنچهٔ نسترن وسمن را ٭ بشید لے گل ردی حبیبم عنادل ٭ بس چون نگرم سوی گلستان وچمن را ٭ یارب شده ام طالب توفیق ز ذاتت ٭ تا در رہ او وقف کنم جان وبدن را ٭ آسایش ما خواست وبگذاشته راحت ٭ صد حیف که سازیم طلب راحت تن را ٭ وصف لب لعلش ز خلایق چو شنودم ٭ دادم بمساکین چه بدخشان چه یمن را ٭ مداح رسول عربی باش که خالق ٭ داد ست زبان نیز عطا کرد دہن را ٭ نامش بدل وروح نہادیم ودادیم ٭ این قالب خاکی بسگ وزاغ وزغن را ٭ در عشق کسے یا آمد لذت فردوس ٭ راحت شمرم دور وغم رنج محن را ٭ در ظاہر وباطن ہمه جا جلوهٔ او ہست ٭ با چشم حقیقت تو ببین سرو علن را ٭ وحدت که ما یک بنماید شبہیت ٭ از فرط خوشی محو کنم گور وکفن را ٭ افتاده نذیر است بشوق وطن تو ٭ بگذاشت ہمه عیش ورہا کرد وطن را ٭ **مطلع ثانی** لے کوی تو شرمنده کند خلد وعدن را ٭ وی روی تو در پرده کند روے چمن را ٭ دندان منا دیده پروین وپرن را ٭ دندان شکن خواجه کنون ویس قرن را ٭ منصور بعشق تو زده بانگ انا الحق ٭ خود خواست نمود ه ز خدا دار ورسن را ٭ در گیسوے مشکین تو عالم ہمه قیدست ہرگز بدو عالم نه ہم موے شکن را ٭ مشتاق بدیدار تو ہر اول وآخر ٭ دیوانه کند عشق تو ہر نو وکہن را ٭ در مدح تو حرفے نتوانم که سرایم ٭ لیکن سببش اینکه کنم پاک سخن را ٭ ہر پیر ز مدح تو جوان گشته بارض است ٭ ہر تازه تر دو تو کنم افلاک کہن را ٭ نسرین بلطافت نشود ہمسر جسمش ٭ در نسترن آن بو نه نصیب است سمن را ٭ عشقے که مرا با رخ زیبا ے تو حاصل ٭ آن عشق نه نل داشت نه بود است دمن را ٭ تشبیه به سیب وگل فردوس چه باشد ٭ آن عارض رنگین تو وآن سیب ذقن را ٭ شمس وقمر وچرخ زن مہجوری رویت ٭ جویان تو گشتند ہمه دہر وزمن را ٭ در ہجر تو نالان ہمه عشاق به عالم ٭ فریاد کن گوش تو فرعان چمن را ٭ از نکہت جان بخش سر زلف تو مست است ٭ این حافظ مسکین چه کند مشک ختن را ولنعم ما قیل **شعر** بشر سے کب بیان نعت نبی ہو ٭ یہان قاصر فرشته کی زبان ہے **هم** حبیب خدا اشرف انبیا ٭ که عرش مجید ش بود متکا ٭ **ش قوله** حبیب خدا الخ بمعنی محبوب ومحب خدا ای محبوبیت مطلقه حاصل بود ومحبوبیت مطلقه آنرا نامند که جمیع اقوال وافعال واعمال واحوال ظاہر وباطن مرغوب ومحبوب جناب ایزدی باشند وکارے از رضاے خدا جدا نباشد قوله خدا در اصل خود آ بمعنے خود آینده بود واو را از جہت کثرت استعمال حذف کردند یعنے او خود بظہور آرنده

جمیع مخلوق است از پردۂ عدم بمنصۂ وجود واو خود بذات خود دائم وقائم است وہمین معنی واجب الوجود است
پس تامل کن درین مقام الی یوم القیام **فائدہ** بدان العزیز بالتمیز کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
را علاوہ از مراتب حبیب ومحبوبیت ومحب وخلیل بودن مناصب ومدارج عظیم اکرم کریم وفضیل عظیم
رحیم وجود عمیم حلیم حاصل اند ومتواصل کہ آنہارا بجز خدا جیمیش احدی نداند چہ خوش گفت کسے شعر
عزیز وجو کہ ہی شانِ محمدؐ کہ خدا جانے ہی یا جانے محمدؐ **قولہ** اشرف صیغہ اسم تفضیل بمعنی شریف تر یعنے بزرگ تر
قولہ انبیا جمع نبی ونبی آنکہ دعوت خلق باسلام کند بوحی خدا جلشانہ عز اسمہ وہادی کتاب وشریعت و
ملت حق باشد پس محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم افضل النبیین واشرف المرسلین علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ
والسلام اجمعین اند ودلائل افضلیت واکملیت واشرفیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اظہر من الشمس
وانور من الامس اند کہ از قرآن مجید وتوریت وانجیل وزبور ودیگر صحائف واحادیث قدسی باید جست
واکمل ترین براہین لولاک لما خلقت الافلاک ولولاک لما اظہرت الربوبیۃ کذا فی شرح دیباجۃ الکنز
وغیرہ است وآیات بینات قرآن مجید مثل وکان فضل اللہ علیک عظیما والیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا وعلمک مالم تکن تعلم وقال لہ الواحد الصمد الاحد یا نور نوری ویا سر سری
یا خزائن معرفتی افدیت ملکی علیک یا محمد من لدن العرش الی تحت الارضین کلہم یطلبون رضائی وانا اطلب رضاک یا محمد
وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین ویا ایہا النبی انا ارسلناک شاہدا ومبشرا ونذیرا وان فضلہ کان علیک کبیرا و
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک اللہ ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمتہ علیک ویہدیک صراطا مستقیما و
ینصرک اللہ نصرا عزیزا ذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم بہر حال آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم اکرم الاولین واشرف الآخرین وافضل الانبیاء والمرسلین صلواۃ اللہ وسلامہ علیہم اجمعین اند ہر گاہ
کہ برہان کامل کلام اللہ مجید بر اکمل وافضل واشرف بودن حضور صلی اللہ علیہ وسلم شاہد ناطق است پس حاجت
دیگر اولہ نیست اگر چشم خدا بین کسے دارد بر آن مخفی نیست ورنہ شپرہ از آفتاب اجتناب کند وفرقہ گمراہ وہابیہ
کہ مصداق کان من الکافرین اند در علم خدا از ازل شقی وبدبخت پیدا شدہ اند بر قول وعمل شان اہل ایمان
کے عمل کنند وکجا باشند اہل اسلام ازین گمراہان واز صحبت ناپاک شان دور میباشند خدا از دشمنان محمد مصطفےٰ
صلے اللہ علیہ وسلم واز اعدائے خلفائے اربعہ ودشمنان اہل بیت واولاد وآل واصحاب رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم جمیع مسلمانان سنت وجماعت را بر کنار داشتہ بمحبت خود ومحبت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم
ومحبت آل واصحاب واولاد وامجاد واہل بیت اطہار واتباع احبار واخیار واخلا ر ابرار الی
یوم القرار بر قرار داشتہ بمراتب اعلیٰ رساند وحسن خاتمہ نصیب فرماید اللہم احفظنا من الوہابیۃ والروافض

والخوارج وجمیع اہل الکفر والشرک والنفاق ویا رب وصلنا باہل الایمان والایقان فی الجنان ویا اللہ ارزقنا
حلاوۃ الایمان والعرفان ویا مالک نجنا من النیران وبطفیل محمد صلی اللہ علیہ وسلم وآلہ واصحابہ واولادہ واہل
بیتہ وشہداء الکربلاء اجمعین آمین یا رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین اکنون چند اشعار مولوی محمد حیات خان صاحب
رامپوری غفر اللہ لہ برای سوختن جگر وہابیہ مینویسم **غزل** جدا شانون سے ہی شانِ محمدؐ کہ خدا خود ہی ثنا خوانِ
محمدؐ کہ نبی ہون یا ولی ہون یا ملائک کہ ہین سب ممنون احسان محمدؐ کہ خدا بخشیگا ہم کو تم کو سب کو
میاں ہم ہین غلامانِ محمدؐ کہ اگرچہ پر خطا ہون ہین ولیکن کہ نہین چھوڑونگا دامانِ محمدؐ کہ وچند شعر سید
دلدار علی صاحب مذاق دہلوی شاگرد محمد ابراہیم ذوق غفر اللہ لہم برائے سوختن جانہای فرقہ ضالۂ وہابیہ
درج شرح ہذا مینویسند وآن اینست **ابیات** دشمنِ مصطفےٰ ہین وہابی کہ دوست سرکب ہو ایسی بےادبی
بخدا کچھ عجب خبیث ہین یہ کہ منکر آیت وحدیث ہین یہ کہ رافضی خارجی کے ہین یہ چچا کیونکہ ہین دشمن رسول
خدا کہ بھر گئی ہی انھین جبر توحید کہ ہین یہ مشرک نجس خبیث وپلید کہ حق سے خالی ہے سب کلام ان کا
کفر سے شرک وجرک سے ہی بھرا کہ اے مذاق انپہ ہی خدا کی مار کہ اور نبی وعلیؑ کی ہے پھٹکار کہ باقی
اشعار از مثنوی او باید جست **قولہ** عرش بفتح حق تعالی وکیفیت وبیان آن در شرع جائز نیست
وگویند یاقوتی است سرخ کہ از نور حق تعالی درخشان است وبمعنے تخت وسقف خانہ وعز وجاہ وقوام
ودرستی کار وجانب قوی چیزے وخیمہ وخانہ کہ بر آن سایہ سازند **فائدہ** بدانکہ سین ضمیر در آخر اسم
ضمیر مضاف الیہ غائب است چون مجیدش وپس فعل ودر روابط ضمیر مفعول غائب است چون دیدش و
اگرش وگاہ زائد است ہمچو خودش **کاف** در مصرعۂ ثانیہ بیانیہ است ای عرش بزرگ تکیہ گاہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم است **مجید** بمعنی بزرگ **متکا** بمعنے تکیہ کردہ شدہ اسم مفعول است از باب افتعال
حبیب خدا موصوف **اشرف** انبیا صفت **عرش** مضاف مجید مضاف الیہ **ومعنی بیت**
اینکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حبیب یعنی محب ومحبوب خدا جل وعلا ہستند چنان محبوب ومحب کہ
شریف تر وبزرگتر وافضل واکمل جمیع انبیا ومرسلین واولوالعزم اند حاصل اینکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم محبوب ومحب خدا ہستند ومحبوبیت مطلقہ بذاتش حاصل است واز جملہ انبیا علی نبینا علیہم الصلوٰۃ
والسلام نبی آخر الزمان محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم افضل واکمل واشرف ہستند وعرش بزرگ خدا
تکیہ گاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است یعنی باوجود اینقدر بزرگی وعلوی پایگی عرش تکیہ از جای تکیہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است ووقت معراج از عرش بالا تشریف بردند چنانچہ بیت آیندہ مشعر
ومخبر معراج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است ہم سوار جہانگیر یکران براق کہ بگذشت از قصر نیلی رواق

ش قوله سوار جهانگیر الخ صفت ثانیه حبیب خداست جهانگیر صفت سوار است سوار مضاف یکران براق مضاف الیه است دیگران صفت مقدم براق است و مصرعهٔ ثانی صفت سوار است یکران بمعنی مخصوص برای یک کس که ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و بعضی بمعنی اسپ خوب اصیل نیز گفته اند و یکران بترکیب مقلوب یعنی ران یک ای بجز یک کس ران دیگر کس ندیده براق بضم اول دابه ایست پست تر از استر و بلند تر از خر که همیشه صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج بر آن سوار شده بودند و این شعر مشعر معراج معلی است قصر بمعنی کوشک نیلی منسوب بسوی نیل رواق بکسر اول و بضم آن بمعنی پیشگاه خانه و ایوانی که از مرتبهٔ دوم در ساخته باشند مراد از آسمان است و قطعهٔ عربی شیخ علیه رحمة الله تعالی که مشتمل بر معراج معلی است تبرکاً و تیمناً درج شرح هذا میگردد قطعه بلغ العلی بکماله ؎ کشف الدجی بجماله ؎ حسنت جمیع خصاله ؎ صلوا علیه وآله ؎ حال معراج شریف راویان اخبار و ناقلان آثار روایت میکنند که بتاریخ بست و هفتم شهر رجب روز دوشنبه وقت شب حضرت جبرئیل علیه السلام حسب حکم خداوند رب جلیل از مرغزار جنت یک براق برق آثار برای سواری جناب خاتم النبیین و حبیب حضرت رب العالمین آورند حضرت صلی الله علیه وسلم با جسم مبارک و لطیف براق سوار شده به بیت المقدس تشریف بردند و از انجای بر نردبان زر و سیم بالا بر آمده از آسمانها گذشته و از عرش بالا شده به لامکان رونق افروز گشتند و آنجا بچشم سر از دیدار فیض آثار جناب پروردگار مشرف شده از کلام ربانی همکلام و سرفراز شدند من بعد تمام کائنات دوزخ و بهشت ها را سیر کرده و انبیا را مشرف فرموده در آن واحد مراجعت نموده جلوه افزای حجرهٔ مقدسه خود شدند زنجیر حجرهٔ مبارک جنبان بود و گرمی بستر بدستور موجود بود و آب وضو در جوش بود یعنی گرم نظم معراج کی شب بعین فرحت ؎ جبریل بحکم رب عزت ؎ آئے سوئے مرغزار جنت ؎ لینے کو براق کے بسرعت ؎ دیکھا کہ براق ہین بکثرت ؎ جنکی نہین کچھ حد و نہایت ؎ ہر مرکب خاتم رسالت ؎ ہی مائل رو ندو کو ند و جودت ؎ اُن سب مین مریض درد والفت تھا ایک براق گرام رفت ؎ کرتی تھی عیان وہ اسکی حالت ؎ گویا اِس شعر کی صداقت ؎ گر بر سر و چشم من نشینی ؎ نازت بکشم کہ نازنینی ؎ جبریل نی دیکھ اُسکی زاری ؎ وہ آہ و بکا و اشکباری پایا اسے محو جان نثاری ؎ از بہر حبیب رب باری ؎ پھر صورت موسم بہاری ؎ لائے بکمال راہواری کی عرض کہ کیجیے طیاری ؎ معراج کی رات ہی تمھاری ؎ یا رب ہو گرم بیقراری ؎ کہتا ہی بصد امیدواری حاضر ہی براق کی سواری ؎ ہے برق کو جس سے شرمساری ؎ گر بر سر و چشم من نشینی نازت بکشم کہ نازنینی ؎ کس شان سے دو جہان کے سرور ؎ پہنے ہوئے حلهٔ منور ؎ باندھے ہوئے شملهٔ معطر ؎ کھولے ہوئے گیسوے معنبر ؎ بازینت و

جاہ و شوکت فر ؎ گھوڑے پہ چلے سوار ہو کر ؎ جاتا تھا رکاب کے برابر ؎ کھوٹے ہوے جبریل شہپر ؎ یہ دھوم تھی ہر فلک کے اندر ؎ آتے ہین حبیب رب اکبر ؎ شاہ لولاک ذات اطہر ؎ داخل ہوئی جس گھڑی فلک پر ادریس مقیم چرخ اخضر ؎ بولا کہ قسیم حوض کوثر ؎ گر بر سر و چشم من نشینی ؎ نازت بکشم کہ نازنینی ؎ محبوب خدا نبی اکرم ؎ سلطان رسل پناہ عالم ؎ کس دھوم سے احمد مکرم ؎ آئے بفضاے سبز طارم ؎ فوج ملکوت تھی فراہم ؎ با حشمت و شوکت معظم ؎ تھا گرم عنان براق ہیہم ؎ وہ غیرت برق آفت رم ؎ سالار جیوش روح اعظم ؎ ہمراہ رکاب شاد و خرم ؎ سُن سنکے نوید خیر مقدم ؎ ہنستے تھے بہم خلیل و آدم ؎ آئے جو تھے فلک پہ جسدم ؎ کرنے لگا عرض ابن مریم ؎ گر بر سر و چشم من نشینی ؎ نازت بکشم کہ نازنینی منظور خدا نبی پیارا ؎ با حسن و جمال عالم آرا ؎ کس شوکت و شان سے سدھارا ؎ تھا شمع بکف ہر ایک ستارا ؎ جبریل کہے تھے آشکارا ؎ چمکا مرے بخت کا ستارا ؎ حورون مین ہم تھا یہ اشارا کر لیجیے حبیب کا نظارہ ؎ تائید پہ بخت ہی ہمارا ؎ دیدیم چو ردی مصطفا را ؎ وہ توسن شاہ کا طرارہ تھا آتش طور کا شرارا ؎ پاؤن جو براق سے اتارا ؎ رفرف وہین آکر پکارا ؎ گر بر سر و چشم من نشینی نازت بکشم کہ نازنینی ؎ اِس رات عجیب ماجرا تھا ؎ اک نور زمین سے تا سما تھا ؎ جنت کو بہار کے بھرا تھا ؎ آراستہ عرش کو کیا تھا ؎ حورون کا ہجوم جا بجا تھا ؎ لشکر غلمان کا بھی کھڑا تھا ؎ نبیون کا پرا بندھا ہوا تھا ؎ اور بیچ مین شاہ انبیا تھا ؎ جبریل نقیب بنگیا تھا ؎ کہتا ہوا طرق وا چلا تھا ؎ جو کوئی جلوس دیکھتا تھا ؎ بیساختہ کہتا مرحبا تھا ؎ فردوس پہ جب گذر ہوا تھا ؎ رضوان بہ نیاز کہ رہا تھا گر بر سر و چشم من نشینی ؎ نازت بکشم کہ نازنینی ؎ اے صلّ علیٰ وہ کارخانہ یان نطق و بیان ہی عاجزانہ ؎ مقصد تھا حبیب کا بلانا ؎ معراج کا تھا فقط بہانا ؎ دیوان دنی مین دخل پانا ؎ با شان و ادا دلربانا ؎ ہر چیز اُدھر سے پیش آنا ؎ با زینت و زیب بے کرانا کحل ما زاغ یان لگانا ؎ آنکھین نہ کسی طرف اُٹھانا ؎ پھر ہمت احمدی دکھانا ؎ امت کو خدا سے بخشوانا ؎ جب عرش سے گذرا وہ یگانا ؎ کافی تھا یہ عرش کا ترانا ؎ گر بر سر و چشم من نشینی نازت بکشم کہ نازنینی ؎ و معنی بیت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حبیب و محبوب و محب خدا هستند و سوار جهانگیر یکران براق اند که بجز ران یک ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگران کس بر و مس نکرده بود و چنان سوار که در شب معراج از ایوانهاے افلاک درگذشت و بمقام قاب قوسین او ادنی مشرف شد والله اعلم بحقیقة الحال اشارت بنفس م چهل سال عمر عزیزت گذشت ؎ مزاج تو از حال طفلی نگشت ؎ ش چهل سال کنایه از عمر بسیار عمر بفتح و ضم و ضمتین

زندگانی و زیستن اعمار جمع عمر یعنی کمیاب ناپائدار بے ثبات صفت عمر است گذشت ای بسر شد و
رفت مزاج بکسر آمیختن چیزے بچیزے و کیفیتے که از آمیختن چیزها بهم رسد وآنچه شراب را بدان آمیزند و سرشتے
و کیفیتے که از امتزاج چهار عنصر بهم رسد طفل بفتح و بکسر یعنی نوزاده از مردم صبی بفتح و تشدید یای تحتانیه
کودک که از شیر باز داشته نشده باشد و صبیان بکسر کودکان جمع صبی و بضم نیز آمده است نگشت یعنی
اے برنگردید و متبدل نشد و معنی بیت اینکه عمر کثیر تو که بسیار مرغوب و مطلوب است یا کمیاب پائدار و بے ثبات
است بسر شد و رفت و عادت تو از حال طفولیت برنگردید یعنی با وجود گذشتن عمر کثیر که پیر شدی مگر خوی
طفلان ترک نکردی و خصلت طفلان معلوم و مشهور است سوال اگر کسے گوید که بر طفل و صبی گمان
عقل و هوش شدن نیتوانند پس چرا طفل و صبی باستعمال می آرند جواب حقیقةً و لغةً استعمال آنها
منع است اما مجازاً جائز است باز اگر کسے پرسد سوال که در طفل و صبی چه فرق است جواب هیچ فرق
نیست مگر همین چند ماه است که یکے از دیگرے در عمر کم و زیاده میباشد سوال کدام کم و کدام زیاده است
جواب طفل نوزاده را گویند پس این کم عمر از صبی است و صبی آنکه شیر نگذاشته باشد پس زیاده است در عمر
کما لا یخفی علی ارباب الدرایة و طفل آن کودن نوزاده است تا هنگام احتلام لیکن قبل ز تو الد حنین گویند
و وجه تسمیه طفل بطفل اینکه او تابع هر شے میباشد مثل طفلی و صبی را صبی چرا نامیدند زیرا که او میل میکند
بسوے هر شے خصوصاً بطرف بازی و لعب و این خطاب بطرف نفس خود میکند در هر دو بیت آینده
غرض در هر سه بیت نفس مخاطب است هم همه با هوا و هوس ساختی و دمی با مصالح نپرداختی هوا
تحقیقش در کلمه هوا گذشت هوس بفتحتین یعنی حرص و آز ساختن یعنی موافقت کردن دمی اے
مشغول نشدی اے گاهے مصروف باعمال صالحه نشدی و معنی بیت اعمال صالحه است نپرداختی ا
مشغول نشدی اے گاهے مصروف باعمال صالحه نشدی و معنی بیت اینکه در تمام کارها خود به هوا که آرزوی نفسانی
است و حرص و آز که خوی شیطانی است سازش و موافقت کردی و روزگاری و ساعتی باعمال صالحه که رضای
رحمانی است مصروف و مشغول نشدی یعنی برگفتن نفس و شیطان عمل نمودی و از خوشنودی خدا برگشتی نعوذ
بالله منها اعتماد مکن تکیه بر عمر ناپائدار مباش ایمن از بازی روزگار شعر تکیه لازم انکار است یعنی اعتماد و معنی
عمر گذشت ناپایدار یعنی بے ثبات صفت عمر است ایمن یعنی بیباک و بے ترس خوف و بیم بازی
یعنی گردش روزگار یعنی زمانه او از گردش زمانه بے بیم مباش که در زمانی حال عالم دگرگون میگردد
و از حالی بحالی میگراید و تغیر و تبدل می پذیرد بقول کسے شعر بیک لحظه بیک ساعت بیک دم
دگرگون میشود احوال عالم روزگار ترجمه دهر است که زمانه را گویند و در حدیث شریف آمده است

که بسیار کسان زمانه را دشنام میدهند و بد میگویند الله جلشانه میفرماید که زمانه منم مرا بنی آدم بد میگویند و
دشنام میدهند پس صبر میکنیم نعوذ بالله منها ای مسلمانان و مومنان باز آیید ازین حرکات که موجب درکات است
زمانه را بد گفتن نشاید و دشنام دادن نباید هر که زمانه را بد گوید و دشنام دهد گویا خدا را دشنام دهد و بد گوید
و هر که خدا را بدشنام و بدی یاد کند کافر گردد و محروم از لذت کائنات شود نعوذ بالله منها و معنی بیت
اینکه اعتماد بر عمر بے ثبات مکن و از بازی روزگار یعنی گردش زمانه بے ترس مباش که هر دم تازه بازی
بر روی کار می آرد و از بد گفتنش و دشنام دادنش که کفر است باز آ و توبه کن و معانی هر سه بیت این است
شعر نباید طاعتی در وقت پیری غنیمت دان تو ایام جوانی یعنی با وجودیکه بکمال عمر که چهل سال است
رسیدی و هنوز طفلانه بهوا و هوس گرفتاری و دمی ای یک ساعت به نیکی مشغول نشدی حالا اگر عاقلی اعتماد
بر عمر فانی مکن و از گردش زمانه ایمن ای بیباک مباش که مضمون حدیث کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل
یعنی باش در دنیا گویا که مسافری یا گذرنده راه هستی هر لحظه پیش نظر دار و آز و حرص بگذار و دیگر معنی اینکه
چهل سال یعنی ایام کثیر بلهو و لعب و زندگانی بر بیخ و لعب گذرانیدی چنان زندگانی که کمیاب و نادر است
و ناپائدار و بی ثبات است و با وجود گذشتن زندگانی و جوانی سرشت تو از طفلی نگذشت یعنی ترک غفلت
نکردی و در این کبرسن هم بیاد الهی مصروف نشدی و طفولیت نگذاشتی حیف برین دانش و همت که بر الحرص محروم
عمل نمودی و با هوا و هوس که بدترین اعمال است موافقت بظهور آوردی و ساعتی با مور صالحه که بهترین افعال
است مشغول نشدی که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنت الفردوس نزلا الآیه بدان ناطق است خیال
نکردی پس گذشت آنچه گذشت حالا بر عمر بقیه اعتماد مکن و از بازی زمانه بخوف باش و بیباک مشو یعنی هر دم از خدا
ترسان و لرزان باش و از جناب او ناامید مشو که ایمان درمیان خوف و رجا است و طفل کنایه از مرد نادان است
و در وی یائی وحدت است پس در صورت که انسان بترک خصائل مذکوره بالا که سراسر رذائل اند نمود لازم آید که این
کس بر همه کرم کند لهذا شیخ علیه الرحمة بعد پاک کردن نفس از خصائل رذیله اشاره بطرف کرم نمود در مدح کرم گوید
هم دلا هر که نهاد خوان کرم بشد نامدار جهان کرم شتر الف در دلا ندائیه است کرم بمعنی بخشش نامدار بمعنی
مشهور خطاب بسوی دل نموده میفرماید که ای دل هر کس که خوان بخشش گسترد مهمانان و مسافران را حسب توفیق
خود از آب و نان و نقد و جنس نواخت آن کس مشهور ملک بخشش شد و بیان کرم در شرح اول شعر کریما
در تحقیقات لفظ کریم باید جست ببین که حاتم ازین خصلت مشهور عالم گردید و گستردن و نهادن خوان
کرم کار حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه و آله الصلوة والسلام بود که بدون مهمان لقمه بدهان
خود نرسانیدی اللهم ارزقنا خدمة المسافرین والمساکین پس مصنف علیه الرحمة درین

بحث کرم در بہر شعر مدح کرم ذکر کنندہ وبہر دو راستود وفرمود ہم کرم نامدار جہانت کند ٭ کرم کامگار امانت کند
معنی مصرعہ اول اینکہ کرم مشہور وسردار زمانہ تراکند ومعنی مصرعہ دوم کرم کامیاب امان از
بدیہا ترا گرداند ودر بعض نسخ بجای امانت لفظ زمانت است ای کرم کامیاب زمانہ تراکند اما خوبی نسخہ
ثانیہ ظاہر است کہ مرادف جہان زمانہ است وبس کامگار بمعنی کامیاب ی یابندہ مقصد فائدہ در کرم
خوبیہاست کہ بیان آن از حد احصا خارج است یکی شہرت بعالم ظاہری دوم عزت بعالم باطنی سوم ایمنی
از بلیات دارین چہارم خوشنودی خدا اجل جلالہ وعم نوالہ پنجم رضامندی رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ
وآلہ واصحابہ وسلم ششم مورد تحسین وآفرین عالمیان بودن ہفتم مقبول کائنات شدن وعلی ہذا القیاس
ہم ورای کرم در جہان کار نیست ٭ وزین گرم تر ہیچ بازار نیست ٭ ش معنی مصرعہ اول اے
سوای کرم واحسان در دو جہان کاری بہتر وخوشتر نیست معنی مصرعہ دوم ای از کرم گرم تر
یعنی پسندیدہ ورونق پذیرتر بازاری از بازارہای عمل نیست ہم کرم مایۂ شادمانی بود ٭ کرم حاصل
زندگانی بود ٭ ش یعنی کرم متاع خرمی وشادمانی است وکرم حاصل زندگانی است ای ثمرہ زندگانی وخوبی
کونین کرم است ودر شادمانی یای مصدریست یعنی در ہر دو جہان کرم انسان را خوش وخرم میدارد
ہم دل عالمی از کرم تازہ دار ٭ جہان را ز بخشش پر آوازہ دار ٭ ش ای دل تمام عالم از بخشش تازہ دار
وزمانہ را از بخشش خود پر شہرت دار کہ بجز صیت کرمت دیگر در وی نگنجد وسوای آوازہ بخشش تو ہیچ
بگوش کسی نرسد جہان بفتح وکسر آن بمعنی روزگار است فائدہ در خوشنود داشتن دل عالم خوشنودی
خداست جل جلالہ ورضامندی محمد مصطفی است صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہم ہمہ وقت شو در کرم
مستقیم ٭ کہ ہست آفرینندۂ جان کریم ٭ ش یعنی تمام وقت در کرم ثابت قدم باش برای اینکہ خالق جان
کریم است ورحیم وقدیم وعظیم وعلیم وحکیم وحلیم است ہرگاہ کہ خالق کریم نام دارد پس مخلوق ہم بموجب حدیث
نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ تخلقوا باخلاق اللہ است یعنی خو گیرید باخلاق خدا کہ کریم است وپیشۂ کرم
جاری دارید ونیز بفحوای آیۂ کریمہ واحسنوا ان اللہ یحب المحسنین ہردم وہر لحظہ مستعد وثابت قدم در
کرم باید بود خدا جملہ مومنان را عادت کرم نصیب کند در صفت سخاوت گوید ہم سخاوت کند نیک
بخت اختیار ٭ کہ مرد از سخاوت شود بختیار ٭ ش سخاوت بمعنی بہرہ دادن از نعمت بدیگران قال
النبی صلی اللہ علیہ وسلم السخاء خلق اللہ الاعظم یعنی سخاوت خوی خداست بزرگ ومما رزقنہم ینفقون
ولن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وعلی ہذا القیاس بسا آیات بینات در قرآن مجید موجود اند کہ دال اند
بر سخاوت ورتبۂ سخی از ہمہ اولی است روایت است از علی رضی اللہ تعالی

عنہ از نبی صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند السخاء شجرۃ من اشجار الجنۃ اغصانہا متدلیات
فی الدنیا فمن اخذ بغصن منہا قادتہ ذلک الغصن الی الجنۃ جامع صغیر للسیوطی یعنی روایت کرد حضرت علی
کرم اللہ وجہہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود سخاوت درختیست از درختہای بہشت کہ شاخہایش فرو
ہشتہ در دنیا پس کسیکہ بگیرد شاخی را از ان شاخہا بکشد او را آن شاخ بسوی بہشت بختیار از ترکیب مقلوب است
وآن دو معنی دارد یکی آنکہ سخی مددگار بخت شود این معنی بر کمال مبالغہ دلالت میکند دوم آنکہ بخت یار او بود معنی
بیت اینکہ مرد نیک طالع پیشۂ سخاوت اختیار میکند ازین سبب کہ انسان بسبب سخاوت مددگار نصیب وبخت
میگردد وطالع یار او بود ہم بلطف وسخاوت جہانگیر باش ٭ در اقلیم لطف وسخا میر باش ٭ ش بای موحدہ در کلمہ
لطف سببیہ است ولطف بمعنی نرم خوئی وپاکیزگی وباریکی اینجا معنی اول مراد است ای بسبب نرم خوئی
وسخاوت گیرندۂ جہان باش ودر ولایت ودیار لطف وسخا سردار باش یعنی لطف وسخاوت چہ خوش ترین اشیا
اند کہ مرتکب اینہا ہمہ عالم را مسخر وفرمانبردار خود میسازد وبسبب این ہر دو عادت بملک لطف وسخا سردار میگردد
وبہمین معنی شیخ علیہ الرحمۃ در گلستان فرمودہ اند شعر بشیرین زبانی ولطف وخوشی ٭ توانی کہ پیلی بہ
موی کشی ٭ ہم سخاوت بود کار صاحبدلان ٭ سخاوت بود پیشۂ مقبلان ٭ ش صاحبدل ای کسیکہ
دلش زندہ باشد از یاد خدا وآنکہ بدل رسیدہ باشد وعلامت او آنست کہ آنچہ در تمام عالم است در خود یابد
واطلاع بر مغیبات دارد وخبر مشرق ومغرب داند واہل تصرف را گویند مقبل صاحب اقبال کسیکہ
بخشش با او یاور بود یعنی سخاوت کار اولیاء اللہ وعارفان است وسخاوت پیشۂ صاحبان اقبال
است مثل خلفاء اربعہ اعنی حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ وحضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ
وحضرت عثمان بن عفان رضی اللہ تعالی عنہ وحضرت علی کرم اللہ وجہہ وعشرۂ مبشرہ وجمیع اولاد و
اہلبیت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم پیشۂ سخاوت وشجاعت داشتند کہ آیہ ویطعمون الطعام علی حبہ مسکینا
ویتیما واسیرا در شان شان است ہم سخاوت مس عیب را کیمیاست ٭ سخاوت ہمہ دردہا را دواست ٭ ش
یعنی سخی ہرچند کہ عیب دارد بجہت سخاوت ہمہ عیبہایش پوشیدہ میشوند ای سخاوت عیب انسان را مستور
میسازد چنانکہ کیمیا عیب مس را دور میگرداند ای از مس زر وسیم میکند ومشہور است کہ السخی حبیب اللہ
اگرچہ فاسق است والبخیل عدو اللہ است اگرچہ زاہد وعابد باشد ہرگاہ عیب فسق وفجور بباعث
سخاوت دور میشود دیگر عیوب چگونہ زائل نشوند قولہ ہمہ دردہا را ای سخاوت دردہای دنیا وآخرت
را دواست یعنی درد والمہای دارین را دور میگرداند آری سخی در دنیا بفراغ خاطر اوقات بسر
میکند ودر عقبی بہ بہشت میرود الحاصل سخی از تکلیفات دنیا وعقبی مبرا است کیمیا علمیست کہ از استعمال

بناتات وغیره زر ولقره میسازند ومصداق این مصرعهٔ ثانی این حدیث شریف ست الصدقة ترد البلاء هم
شنو ناتوان از سخاوت بری ٭ که گوی بهی از سخاوت بری ٭ ش قوله بری در مصرعهٔ اول یعنی بیزار وجدا ودر
مصرعهٔ ثانی بمعنی خواهی برد از بردن وکاف علت ست قوله گوی بهی ای گوی بهتری بسبب سخاوت خواهی
برد وهیچگاه از سخاوت بیزار و دل تنگ مباش ویای بری در مصرعهٔ ثانی برای خطاب ست ومصنف علیه الرحمة
درین بیت صفت تجنیس منفصل بکار برده است خلاصه معنی اینکه تا امکان ومقصد در خود از سخاوت جدا مشو یعنی ترک
سخاوت مکن چرا که گوی بهبودی وبهتری بسبب سخاوت خواهی ربودی بباعث سخاوت نیکنام انام خواهی شد
ور مذمت بخل گوید هم اگر چرخ گردد بکام بخیل ٭ ور اقبال باشد غلام بخیل ٭ ش این بیت یا دو بیت
آینده قطعه بند ست هم وگر در کفش گنج قارون بود ٭ وگر تا بعش ربع مسکون بود ٭ نیرزد بخیل آنکه نامش
بری ٭ وگر روزگارش کند چاکری ٭ ش اگر حرف شرط ست چرخ بمعنی آسمان کام بمعنی مقصد ور مخفف
واگر قارون از قوم موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بود مشهور ببخل چنانچه قصه او در کلام الله مجید موجود ست
که با وصف شنیدن احسن کما احسن الله الیک عمل نمود و در زمین خسف شد و تا قیامت در زمین بر سر خود
خزانه ی بهره نهاده میخزد وخواهد خزید آخر بجهنم خواهد رسید نعوذ بالله منها ربع مسکون بفتح میم ای چهارم حصه
زمین که از آب بر آمده است وبران آبادی جهان ست ای اگر تابعش تمام جهان باشد پس معنی چنین باشد که
آسمان موافق مراد بخیل گردش نماید و در قبضه اش گنجی باشد مثل گنج قارون واگر تابعش تمام جهان باشد واقبال
غلام او باشد ای اگر بخیل باین چهار صفت سابق موصوف باشد لیاقت آن ندارد که نامش بر زبان رانده شود
اگرچه تمام زمانه چاکرش باشد والتجا بسوی او نماید قوله نیرزد این شعر جزای هر چهار شرط مذکوره بالا ست
نیرزد از ارزیدن بمعنی سزاوار شدن یعنی بخیل با وجود هر چهار اوصاف مذکور سزاوار آن نیست که نامش
بر زبان گرفته شود اگرچه تمام زمانه بخدمت تابع حکم او باشد ودر شعر اول بخیل که مکرر واقع شده خبر از صنعت
مردف میدهد نعوذ بالله من البخل اللهم لا تجعلنا من اهل البخل واجعلنا من اهل السخا برحمتک یا نبیک محمد صلی الله علیه وسلم
هم مکن التفات بمال بخیل ٭ مبر نام مال ومنال بخیل ٭ ش قوله التفات بگوشه چشم نگریستن ویاد در قوله التفات تنکیر ست
قوله منال رخت خانگی واثاث البیت را گویند ای از گوشه چشم هم بطرف مال بخیل منگر چه جای اینکه نام مال واسباب
آن بر زبان رانی ای عزیز بگرفتن نام مال ومنال زبان را ملوث مگردان ووبال بر خویش مگیر هم بخیل ار بود
زاهد بحر و بر ٭ بهشتی نباشد بحکم خبر ٭ ش قوله خبر بمعنی حدیث ست واقسامش در مطولات مسطور اند در صحاح ستة
باید جست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان ای داخل نخواهد شد در بهشت
مکار وممسک ومنت نهنده بر محتاجان یعنی فریب دهنده وشوم ومنت نهنده داخل نخواهد شد در بهشت وبخیل

که یکی از نعمت خود بدیگران ندهد وعقبی بهشت آنست که بخیل اگرچه عابد وزاهد بحر و بر ست یعنی تری وخشکی لیکن جنتی نخواهد
شد مثل شیطان که بخیل سجده رانده درگاه سلطان عالیجاه که الله عالم است گردید ای بخیل بهشتی بحکم حدیث پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نخواهد شد مطلب اینکه بهشت او را روزی نخواهد شد اگرچه عبادت کثیر کرده باشد وزیاده تر
ازین بخیل ما بخیلیکه نام نامی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشنود و درود نفرستد اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد و
اصحاب محمد واولاد محمد وازواج واهلبیت محمد کما صلیت وسلمت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید هم بیا ای رجیم
باشد توانگر بمال ٭ بخواری چو مفلس خورد گوشمال ٭ ش ا محفف اگر مفلس کسیکه قدرتی مال نداشته باشد قوله خورد
گوشمال ای رنج وتکلیف بخواری بفتح یای معروف معنی اینکه ای بخیل اگرچه دولتمند بسبب مال ست مگر بذلت وخواری مانند
محتاج ومفلس رنج والم میخورد وباعث اینکه صرف احتیاج نمیسازد و درین شعر مصنف علیه الرحمة صنعت تجنیس
زائد بکار برده روایت عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم تصبح العباد فیه الا ملکان
ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط کل منفق خلفا ویقول الآخر اللهم اعط کل ممسک تلفا متفق علیه یعنی بخاری ومسلم از
ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که فرمود رسول علیه السلام که نیست هیچ روزیکه صبح میکنند بنده ها در آن
روز مگر که دو فرشته فرودمی آیند پس میگوید یکی از آن فرشته ای بار خدایا بده هر خرج کننده را بدل وعوض ودیگر میگوید دیگر
از آن دو ای خدا بده ممسک را تلفی یعنی مال او را تلف گردان بنوائب وحوادث خلاصه اینکه اگر بخیل دولتمند
میباشد مگر بباعث بد دعای ملائکه خوار مال مفلس گشته او ضایع میگردد هم سخیان ز اموال بر میخورند ٭ بخیلان
غم سیم وزر میخورند ٭ ش یعنی اهل سخا به بذل مال ناموری دنیا وثواب عقبی حاصل میکنند وبخیلان در جمع
آن مشقت بسیار میبرند وبوقت مرگ بجز غم وحسرت چیزی همراه خود نمی برند وچهره صنعت اشتقاق بر
اشتمال مخفی نیست وکریم کارسازیه بنسبت هر دو یعنی سخی وبخیل در قرآن شریف ارشاد فرموده است ولا تجعل
یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی مساز دست خود را بر بسته بگردن خود
نا بر بسط آن توانا باشی بر بستن دست کنایه است از امساک وکشای دست خود را همه کشادن وبسط
دست عبارت است از اعطا وکل البسط اشارت بر اسراف یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده درمانده
محتاج وبه صفت تواضع گوید هم ولا گر تواضع کنی اختیار ٭ شود خلق دنیا ترا دوستدار ٭ ش قوله
تواضع بمعنی فروتنی خلق بمعنی مخلوق ومراد از خلق خصوصا انسان ست که از مطلق فرد کامل مراد باشد
میفرمایند که ای دل اگر فروتنی اختیار کنی تمام عالم دوستدار تو گردد مولانا ی روم در مثنوی دوم
مثنوی شریف میفرمایند بیت من ندیدم در جهان جستجو ٭ هیچ اهلیت به از خوی نکو ٭ در باره حسن
خلق احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم بسیار اند یکی از انجمله نوشته می آید درین مقام روایة

عن ابی اسامة بن شریک قال شهدت الاعاریب یسئلون النبی علیه السلام یقولون ما خیر اعطی العبد قال
حسن الخلق یعنی اسامه بن شریک روایت کرد که جمعی از اعراب بجناب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
سوال کردند و من حاضر بودم عرض کردند ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بهترین چیز که از آنحضرت بنده
را داده شود چیست رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که حسن خلق یعنی نیک عادت سوال اگر کسے
اعتراض کند که در کتاب خود گلستان شیخ میفرمایند که شعر نکوئی با بدان کردن چنان ست که بد کردن بجای
نیک مردان و در نسخهٔ کتاب خویش بوستان میگویند که شعر بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی
احسن الی من اساء فکیف التوفیق یعنی چگونه درین هر دو کلام شیخ علیه الرحمة مطابقت بظهور رسد جواب
بتوفیق خدا اینکه شعر اول که چون گل در گلستان بشگفانیده اند در شان حاکم و ظالم ست حاکم عدالت را لازم
نیست که بر ظالم و کرده رحم نماید که خرابی رعایا لازم ست و گلیکه یعنی شعر ثانی که در بوستان شگفته است در حق
نفس خویش ست اگر ترا کسے ایذا رساند معاف کن که کار مردان همین ست لیکن حق غیر معاف کردن نمیتواند
حاکم از ظالم که درینصورت بربادی عالم ست که ترحم بر گرگ ظلم و ستم ست بر گوسفندان والله اعلم بالصواب
هم تواضع زیادت کند جاه را که از مهر پرتو بود ماه را شعر یعنی خمیدگی هلال که از آثار فروتنی ست سبب
ترقی نور است از پرتو آفتاب حتی که از هلال بدر میگردد ای چون ماه پیش افتاده خمیده میشود و تواضع میکند
اکتساب نور از وی مینماید و از مشهورات ست که نور القمر مستفاد من نور الشمس و کاف در مصرعهٔ ثانیه تعلیلیه
است و معنی بیت اینکه فروتنی موجب ترقی مدارج ست برای اینکه دلیل روشن ست که بسبب مهر و ماه روشنی
حاصل ست هم تواضع بود مایهٔ دوستی که عالی بود پایهٔ دوستی شعر ای تواضع اصل و سبب دوستی مردمان
میشود که بسبب تواضع همه کس را دوست میدارند یعنی تواضع سبب دوستی ست از ناآشنایان و باعث زیادتی
محبت ست از دوستان ای اصل تواضع متاع محبت ست ازین مرتبه که بلند است مرتبه دوستی و صنعت اشتقاق
ظاهر ست هم تواضع کند مرد را سرفراز که تواضع بود سروران را طراز شعر طراز بکسر یعنی آرایش و جامه را گویند
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من تواضع لاخیه المسلم رفعه الله تعالی و من ارتفع علیه وضعه الله تعالی
ای هر که فروتنی کند برای برادر مسلمان خود درجهٔ او را الله تعالی بلند خواهد نمود و هر که بلند گزیند بر برادر
مسلمان پست خواهد کرد او را حق تعالی مرد عام ست ای وضع عموماً هر مرد را لازم ست و خصوصاً امرایان
عالیمقدار را واجب ست معنی اینکه تواضع یعنی فروتنی هر مرد تواضع کننده را سربلند میکند عموماً و تواضع
برای سرداران عالیمقدار آرایش میباشد خصوصاً هم تواضع کند هر که هست آدمی که زیبد ز مردم بجز
مردمی شعر یعنی ارتکاب تواضع میکنند آنکه فرزند آدم علیه السلام ست زیرا که از آدمی

سوای فروتنی و آدمیت هیچ زیب نمیدهد و لله در من قال شعر آدمی را آدمیت لازم ست عود را گر بو نباشد
هیزم است و بسبب اخلاق عظیم رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خداوند کریم انک لعلی خلق عظیم هم تواضع
کند هوشمند گزین نهد شاخ پر میوه سر بر زمین شعر هوشمند مرکب از هوش و مند است و مند بمعنی صاحب
یعنی صاحب هوش پس هوشمند موصوف و گزین صفت آن و گزین بمعنی مقبول و برگزیده یعنی اینکه تواضع اختیار
میکند صاحب هوش و مقبول زیرا که شاخ پر میوه مائل بزمین میگردد که هر که خواهد از میوه اش بآسانی متمتع شود و بر خورد
علی هذا القیاس صاحب رتبه و دولت و جاه را لازم است که حتی المقدور بعجز و فروتنی و تواضع خلائق اوقات عمر عزیز را
رایگان بسازد هم تواضع بود حرمت افزای تو که کند در بهشت برین جای تو شعر یعنی تواضع عزت متواضع زیاده
میکند و باعث این خوی خوش در بهشت میرود زیرا که از تواضع خرسندی دلها است و خوشنودی دلها موجب
رضامندی خداست و رضامندی خدا بلا شک به بهشت خواهد برد و برین بمعنی برتر و بهتر بهشت موصوف مضاف
برین صفتش مضاف الیه است و بهشتی بودن متواضع از حدیث متذکرهٔ بالا واضح است هم تواضع کلید
در جنت است که سرافرازی و جاه را زینت است شعر مضمون این بیت و بیت سابق واحد است
ای تواضع مفتاح قفل دروازهٔ بهشت است یعنی بسبب تواضع ابواب جنت بر متواضع کشاده میشوند
و تواضع سربلندی و مرتبه را رونق است یعنی هر صاحب جاه که تواضع میکند آن تواضع باعث زیب و
آرایش جاه میشود و عند التقطیع الف سرفرازی حذف میگردد بضرورت وزن شعر هم کسے را که عادت
تواضع بود که ز جاه و جلالش تمتع بود شعر جاه و جلال بمعنی مرتبه و بزرگی تمتع برخورداری و نفع اش هر که عادت
تواضع است او را جاه و جلال نفع می بخشد ورنه نمرود و هامان و قارون و غیرهم من الکفار الاشرار
بهامون نار یعنی دوزخ سرگشته و سراسیمه بعذاب الیم گرفتار اند که باوجود اینقدر جاه و جلال بجای ضلال
غرق بودند که تواضع نداشتند و ثمرهٔ جاه و جلال و نتیجهٔ دولت و اقبال بهر حال همین است که سیرت تواضع
بصاحب جاه حاصل بود هم کسے را که گردن کشی در سر است که تواضع از وی یافتن خوشتر است شعر را علامت
مفعول است گاهی برای تخصیص قسم آید و گاهی زاید معنی اینکه هر که نخوت و عجب و غرور و بغاوت در سر دارد
تواضع از آن کس اگر بظهور رسد بسیار بهتر است ورنه هر کس عاجز فی نفسه متواضع و خلیق است
او را حاجت تواضع آموزی نیست او را عجز خود متواضع ساخته است هامان تواضع از گردن کشان بسیار
خوش است و زیبنده اگر خدا نصیب وی گرداند هم تواضع عزیزت کند در جهان که گرامی شوی پیش
دلها چو جان شعر ای تواضع ترا عزت دارد غالب و مقبول جهان سازد و بزرگ باش رو برو
دلهای خلائق مانند جان یعنی چنانکه جان را خلائق عزیز میدارند همچنین ترا بسبب تواضع بچشم خود عزیز

خواهند داشت م تواضع مدار از خلائق دریغ ؏ که گردن ازان بر کشی همچو تیغ ؏ ش دریغ بکسر اول و ثانی
بمعنی افسوس و پوشیده ای تواضع را از مخلوقات افسوس و پوشیده مدار ازانجهت که گردن بلند شوی باعث
آن مانند تیغ و شمشیر یعنی چون تیغ خمیدگی که صورت تواضع است اختیار نموده است اینقدر سربلندی یافته
که بر سر متکبر و هر سرکش جا دارد پس اگر تو هم تواضع اختیار خواهی نمود ترا هم رفعت و بزرگی حاصل خواهد شد
حاصل همچو تیغ فروتنی و خمیدگی اختیار کنی تا بر سر هر متکبر و سرکش جاگیری و بلند مرتبه شوی و این فقط ادعاست
چرا که تیغ صلاحیت خمیدگی در اختیار خود ندارد م تواضع ز گردن فرازان نکوست ؏ گدا گر تواضع کند خوی
اوست ؏ ش این شعر و کسیکه را که گردن کشی در سر است هر دو مآل واحد دارند اگر معترضی اعتراض کند بر
صورتیکه مرد گردنکش و گردن فراز است تواضع از وی یافتن محال است چرا که در سرکش از مایه فروتنی چه کار و اجتماع نقیضین
مشکل ست جواب شیخ علیه الرحمة میفرمایند که گدایان و محتاجان خود خوی فروتنی دارند اگر آنهمینی از گردنکشان و
گردن بلندان بظهور آید بسیار خوش چنانچه در شعر هم مضمون این شعر اشاره بدفع دخل بلفظ اگر رفته است یعنی
تواضع و فروتنی گدایان نفع بدیگران نمیرساند بخلاف گردن بلندان و سرکشان که اگر ایشانها تواضع پیش آیند فائده بخلائق
لاحق شود والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب در مذمت تکبر گوید نعوذ بالله منها م تکبر مکن زینهار
ای پسر ؏ که روزی زدستش در آئی بسر ؏ ش خطاب عام است بشاگردان و فرزندان و طالبان و مریدان
دینی است از کبر و عجب و غرور که فعل شیطانی است یعنی تکبر مکن هرگز ای فرزند که روزی از دست تکبر عاجز و
هلاک شوی مثل دیگر متکبرین که چگونه از دست تکبر خوار و ذلیل شدند نعوذ بالله منها غور کن بر حال بد مآل
آنها که منجمله متکبرین یکی شیطان علیه اللعنة دوم شداد سوم نمرود چهارم فرعون پنجم هامان ششم قارون هفتم
بخت نصر هشتم ابرهه نهم ابوجهل دهم آذر بت تراش وغیرهم من الملاعنة و توابعین ایشانها روایت عن سفیان
الثوری رضی الله عنه انه قال کل معصیة عن شهوة یرجی اغفرانها و کل معصیة من الکبر لا یرجی اغفرانها
لان معصیة ابلیس علیه اللعنة کان اصلها من الکبر و زلة آدم علیه السلام کان اصلها من الشهوة از
سفیان ثوری رضی الله عنه مرویست که تحقیق فرمود هر گناه که او بشهوت است آمرزیده خواهد شد
و هر گناه که از کبر و غرور است آمرزیده نخواهد شد زیرا که گناه ابلیس علیه اللعنة بود اصلش از کبر و
تقصیر آدم علیه السلام بود اصلش از شهوت روایت کرد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که داخل نخواهد شد به بهشت کسیکه در دلش برابر ذره از کبر باشد و همچنین روایت
است در صحیح مسلم و ترمذی سوال چه سر است درینکه آدم علیه السلام باوجود نهی آیة ولا تقربا هذه الشجرة
فتکونا من الظالمین مرتکب منهی عنه شدند پس از توبه و گریه زاری گناهش عفو گردید ابلیس علیه اللعنة

بسبب عدم تعمیل حکم واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین مطوق بطوق
لعنت گشت جواب ذلت و لغزش آدم علیه السلام بمقتضای خواهش شکم و قوت باد بود نه بتقاضای کبر
جاه م تکبر ز دانا بود ناپسند ؏ غریب آید ایمعنی از هوشمند ؏ ش ای غرور و کبر از عالم که بظهور رسد نهایت
ناپسند است که بر مذمت او واقف شده مرتکب آن میگردد و شاذ و نادر بظهور می آید این امر از صاحب هوش
باآنکه در تعجب می اندازد ظهور غرور از ذی شعور و اگر از نادان و جاهل بوقوع آید خود عادت آنهاست که خود
شیخ علیه الرحمة میفرماید م تکبر بود عادت جاهلان ؏ تکبر نباید ز صاحبدلان ؏ ش مراد از جاهلان کفار اند و از صاحب
دلان اهل عرفان مقصود است ای تکبر و غرور عادت کافران است و تکبر و غرور از عارفان و اهل یقین هرگز بظهور
نمی آید م تکبر عزازیل را خوار کرد ؏ بزندان لعنت گرفتار کرد ؏ ش یعنی عزازیل را باوجود بودنش معلم الملکوت
و مدرس مدارس عالم جبروت خوار و ذلیل کرد و به قیدخانه لعنت که قهر خداست گرفتار نموده محروم رحمت شد قال الله
تعالی حکایة عن الشیطان انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین فرمود حقتعالی حکایت از ابلیس گفت
ابلیس من بهتر از آدمم چرا که پیدا کردی مرا از آتش و پیدا کردی او را از گل و لای که بنهایت کمتر و احقر از آتش است
یعنی تکبر نموده مورد لعنت تا قیامت شد قال فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین پس
فرمود جل جلاله بیرون شو ازان چرا که تو رانده درگاه و سنگسار کرده شده و تحقیق بر تو لعنت خدا تا قیامت
است م کسی را که خصلت تکبر بود ؏ سرش پر غرور از تصور بود ؏ ش یعنی هر که عادت تکبر دارد سر او مدام
پر غرور از خیالات باطله پندار میباشد ای سر عادی غرور پر از خیالات واهیات می ماند نعوذ بالله منها
م تکبر بود مایه مدبری ؏ تکبر بود اصل بدگوهری ؏ ش ای غرور بضاعت بدبختی و بدحالی است و کبر
بیخ بد ذاتی و بنیاد بدگوهری ست در مدبری و بدگوهری یای مصدری است یعنی هر که نصیب واژگون
دارد آن غرور میکند و هر که اصل و نسل و ذاتش بد است آن ارتکاب غرور می نماید نعوذ بالله منها
م چو دانی تکبر چرا می کنی ؏ خطا می کنی و خطا میکنی ؏ ش یعنی اگر میدانی که تکبر بد و زشت و
زبون است پس چرا اختیارش میکنی و اگر دیده و دانسته ارتکاب آن میکنی خطا میکنی ای هرگاه در مذمت
آن آگاه گشتی و بر قبایح او مطلع شدی پس چرا تکبر میکنی و اگر بعد مطلع بودن بر زشتی و زبونی او
ارتکاب آن کنی خطا و گناه میکنی و این نشاید که بروز آتش افتد نعوذ بالله منها و در شرح قصیده
امالی که از امام محمد و شرحش از درویز رحمة الله علیهما است نوشته دیده که من جری مجری البولین
فکیف یتکبر یعنی کسیکه پیدا شد از دو سوراخ بول پس او چگونه تکبر میکند انسان را لازم است که قدر
خود شناسد و از حد نگذرد که ما هلک امرء عرف قدره یعنی هلاک نشد آنکس که شناخت قدر خود یعنی

از دست هلاکت صوری و معنوی خلاصی یافت این است ترجمهٔ حدیث مذکوره والله اعلم بالصواب وعنده امّ الکتاب
در فضیلت علم گوید هم بنی آدم از علم یابد کمال * نه از حشمت و جاه و مال و منال * بنی آدم بمعنی
اولاد آدم علیه السلام و جمع ابن بنین می آید لیکن بحالت اضافت نون جمع بباعث کثرت استعمال ساقط
گردیده بنی میماند و ابن پسر را میگویند پس معنی آن پسران آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام است چنانچه
بنی اسرائیل وغیره برین قیاس باید دانست و درین شعر اشاره بطرف آیهٔ کریمه وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم
علی الملائکة فقال انبؤنی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین یعنی بیاموخت حقتعالی آدم علیه السلام را نامهای مخلوقات
همه آن از علویات سفلیات پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند پس گفت
که خبر دهید مرا بنامهای اینها اگر هستید راست گویان در طعن استحقاق خلافت آدم علیه السلام و نیز قال الله
تعالی قل رب زدنی علما یعنی گفت که بگو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا رب زیاده کن مرا از روی علم
ای علم کثیر بخش مرا پس مطلب اینکه چنانکه ابو البشر بسبب علم کمال یافت اولادش نیز بباعث علم بمدارج
کمال میرسد اعنی کمال آدم و پسران او از علم است نه از حشمت و جاه و مال و منال که اینهمه اسباب غرور است
و معنی منال در بحث بخل گذشت و معنی بیت اینکه اولاد آدم علیه السلام بسبب علم مرتبهٔ کمال می یابند نه بسبب
حشمت و جاه و مال و منال هیچ یابند پس هم چو شمع از پی علم باید گداخت * که بی علم نتوان خدا را شناخت *
شمع در لغت بمعنی موم است یعنی مانند شمع در تحصیل علم مشقت بسیار اختیار باید کرد کاف در مصرعهٔ ثانی تعلیلیه
است بمعنی زیرا که شناختن خدا که اصل ایمان است بی علم نتوانند یعنی مقصود از جملهٔ علوم خوانی حصول معرفت
ربانی است و هر که خدا را شناخت خود را شناخت چنانکه هر که خود را شناخت خدا را شناخت بحکم من عرف نفسه
فقد عرف ربه معنی اینکه مثل شمع برای علم سوز و گداز باید یعنی مشقت بسیار باید کشید زیرا که بغیر علم
بدولتش خدا را نخواهد شناخت یعنی معرفت خدا که اصل ایمان است بی علم حاصل نخواهد شد
اللهم ارزقنا معرفتک بحق محمد ن المصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم * خردمند باشد طلبگار علم
که گرم است پیوسته بازار علم * یعنی هر که عاقل است طالب علم است زیرا که همیشه بازار علم
پر رونق است که العلم عزة الدنیا و شرف الآخرة والقسمت یعنی علم عجیب دولت لازوال است که
گاهی کمالش بزوال ابدال نمی یابد چنانچه درباره فضیلت علم امام اعظم علیه الرحمة بدیباچهٔ شرح الیاس
حکایتی نقل کرده است که بآب زر باید نوشت بعینه ترجمهٔ آن تبرکا درج شرح هذا میگردد نقل است
که ابلیس علیه اللعنة بعرصهٔ محشر بموجب آیهٔ کریمه لاملئن جهنم منک وممن تبعک الی الآخرة بحضور پروردگار عالم
مدعی یعنی خواهد شد که ملکا بادشاها الها تو فرموده بودی که هر که پیروی تو خواهد کرد همراه تو بجهنم داخل

خواهم کرد پس تو خدائی و صادقی وعدهٔ خود را وفا فرما یعنی پیروی کنندگان مرا همراه من بجهنم داخل فرما آنگاهی
سوال الکافر حکم جل جلاله وعم نواله شرف نفاذ یافت که ای راندهٔ درگاه والا جاه ما بر دو دعوی خود پیش چار
امام که امام اعظم رحمة الله علیه و امام شافعی رحمة الله علیه و امام مالک رحمة الله علیه و امام احمد حنبل رحمة الله علیه اند
هر کرا پسند کنی پیش کن ابلیس علیه اللعنة در دل خود بزعم علم کثیر خود ائمهٔ ثلثه را قابل و لائق جوابدهی خود تصور
نکرده پیش امام ابوحنیفه رحمة الله علیه رسیده مسئلهٔ غصب استفسار خواهد نمود خواهد گفت که ای امام اعظم
و پیشوای معظم مسئله دارم اگر حکم باشد عرض نمایم از پیشگاه عالم پناه جناب امام سراج الامة یعنی ابوحنیفه رحمة الله
علیه حکم عز صدور خواهد یافت که بگو چه مسئله داری ای مردود درگاه باری گفت بحکم پروردگار عالم آمده ام از خود
نیامده ام مسئله اینکه در چیز غصبی تصرف رواست یا نه امام اعظم علیه الرحمة خواهند فرمود که لاریب در چیز
مغصوب تصرف جائز است تو کدام چیز غصب کردهٔ بگو گفت بندگان خدا را غصب کرده ام و همه پیروی من
کرده اند امید که همراه من بدوزخ روند امام اعظم رحمة الله علیه خواهند فرمود نظر کن درین که شخصی زمین کسی
غصب کرده و دران تصرف نموده درختها کاشته پس اینقدر تصرفش روا بود و هرگاه که مالک زمین بحکم عدالت بر
غاصب غلبه یافته رسید دران صورت حکم قاضی شرف نفاذ خواهد یافت که درختهای کاشته به غاصب و
زمین که اصل ملکیت مالک است بمالک آن داده شود پس ای ملعون تو که در بندگان خدا تصرف نمودی یعنی تخم بدی
در زمین وجود شان کاشتی پس درختهای گناهان همه را بر سر خود نهاده راه جهنم پیش گیر و بندگان خدا را که ملکیت
خداست بگذار که زنده کردن و روزی دادن آنها تعلق خداست پس دعوی تو باطل است و برای طالب خدا
نظر کن برتبهٔ امام اعظم رحمة الله علیه که بمیدان محشر آفتاب علمش چه سان جلوه گر خواهد شد و همه خلائق به تحیر
خواهد ماند وای بر حال کسانیکه با چنین امام اعظم عداوت میدارند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شانش
سراج امتی فرموده اند خداوند کریم مقدمهٔ ابلیس بمیدان حشر پیش و پیش خواهد کنانید از ینجا فضیلت امام
اعظم دریافت باید نمود و فضائلش تا بروز شمار در شمار نخواهد آمد پس درین بیت شیخ علیه الرحمة اشاره
بسوی رونق بازار علم نمود که بازار علم همیشه رونق دارد حتی که بمیدان محشر هم نیر اعظم علم امام اعظم جلوه
گر شده ابلیس علیه اللعنة باوجود علم کثیر مثل شپره ضریر خواهد نمود اللهم نور بالعلم قلبی والله اعلم * هم
کسی را که شد در ازل بختیار * طلب کردن علم کرد اختیار * یعنی ازل آنکه ابتدا ندارد و ابد آنکه انتها
ندارد و بختیار کسی که طالعش یار و مددگار او باشد ای بخت او نیک باشد یعنی صاحب نصیب و قسمت
خوب معنی اینکه هر کرا در ازل بخت یاری کننده و مددگار شد طلب کردن علم که فرض است اختیار
کرد یعنی هر که از قدیم نیک نصیب است تحصیل علم میکند و فرضیت تحصیل علم از حدیث ثابت است چنانچه

به بیت آینده مصنف اشاره به آن فرموده هم طلب کردن علم شد بر تو فرض ه دگر واجب است از پیش قطع ارض
ش روایت نمود ابن ماجه از انس بن مالک رضی الله عنه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم طلب العلم
فریضة علی کل مسلم ومسلمة یعنی طلب علم فرض است بر هر مومن ومومنه وسفر کردن برای تحصیل علم واجب است
اگر عالمی در شهر خود نیابد اطلبوا العلم ولو کان بالصین مشعر بر آن است قال الله تعالی فلولا نفر من کل فرقة
منهم طائفة الخ پس چرا ترک وطن نمیکنند از هر فرقه ایشان گروهی ابن عباس گفت که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم کسیکه اجل وی در طلب علم در آید ملاقات خواهد کرد خدای تعالی را حالانکه بود درمیان وی وانبیا مگر
درجه نبوت گذا رواه الطبرانی فی الاوسط معنی اینکه تحصیل علوم دینیه مثل تفسیر وحدیث وفقه واصول فرض
است بر تو ای طالب خطاب عام است ودیگر اینکه واجب است برای حصول علم سفر کردن اگر عالم در شهر خود
نیافته باشد ای طالب خدا بعد تحصیل علم ظاهری بتحصیل علم باطنی مشغول بجان ودل شو وبتحصیل علم توحید
مصروف بروح وروان باش که بذریعه آن بمنزل مقصود رسی وبوصل محبوب حقیقی ست برسی وتعریف
فرض وواجب در کتب فقه باید جست قطع ارض یعنی بریدن زمین مراد ازین سفر کردن هم برو دامن
علم گیر استوار ه که علمت رساند بدار القرار ه ش دار القرار نام بهشتی است یعنی شیخ علیه الرحمة طالبان شاگردان
ومسلمانان میفرمایند که بروید ودامن علم محکم گیرید زیرا که علم شمارا بهشت خواهد رسانید ودر کتب مسطور است
که هر که بطلب علم دین بمیرد درجه شهادت یابد هرگاه که از خدمت طلبه علم آدمی بهشتی میشود می شود پس
صاحب علم بدرجه اولی بهشتی خواهد شد ونیز از علمای دین شنیده شد که بنا برادنی طالب علم دین اگر بمیرد
تا چهل روز ملائکه بر فلک ماتم میکنند واگر کسی قلم شکسته به طالب علم دهد عوض آن در بهشت حور وقصور
یابد ودر کتابی دیده ام که اگر کسی عالم باعمل را بنظر حقارت ببیند زنش طلاق گردد واگر بشتم وسب
ودشنام یاد کند عالم را کافر گردد نعوذ بالله منها هر که خدمت علما وطلبه کند در دو جهان امان و
نجات یابد از آفات وبلیات واسقام وامراض زیرا که علماء دین ورثه انبیاء کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام اند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
سبحان الله چه برتر رتبه علماء امت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم هم میاموز جز علم گر عاقلی
که بی علم بودن بود غافلی ه ش صنعت تجنیس خطی مخفی نیست اینکه بجز علم دین وعلم توحید هیچ چیز
میاموزان زیرا که بی علم بودن بود غافلی است یعنی بی علم بودن سراسر غفلت است وغافل
دشمن خدا ورسول ست صلی الله علیه وآله وسلم وعاقل حبیب خدا ورسول ست
صلی الله علیه وآله وسلم که العاقل حبیبی والاحمق عدوی واقع است یعنی عاقل دین دوست خدا ورسول ست

صلی الله علیه وآله وسلم وغافل دین دشمن خدا ورسول است صلی الله علیه وآله وسلم پس شیخ علیه الرحمة میفرماید که علم
دین وعلم توحید حاصل کن که از آن دوست دار پروردگار ورسولش گردی صلی الله علیه وآله وسلم وبی علم
مباش که از آن جاهل وغافل باشی وبه دشمنان خدا ورسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شمار کرده شوی والله
اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب هم ترا علم در دین ودنیا تمام ه که کار تو از علم گیرد نظام ه ش تمام بمعنی کافی
وبسنده است یعنی علم ترا در دو جهان کافی است زیرا که کار تو بباعث علم درستی خواهد یافت نظام بمعنی درستی
ای کارهای بسته دارین تو بسبب علم کشاده خواهند شد ومشکلات دنیوی ودینی بسبب علم حل خواهند شد
ای طلب خدا علم وسیله نجات عالم است در دو عالم ای عزیز علم حاصل کن که اگر محتاج شوی مال بدست
اگر غنی باشی جمال تست وبکلید علم ابواب خزائن دین توانی کشود وبه سلاح علم با نفس وشیطان که دشمنان
دینی اند محاربه توانی نمود وعلمی بیاموز که وسیله معرفت خداوند ذو الجلال بود ورساننده بمراتب فضل وکمال
شود واما علمی که برای جدال است از اهل ضلالت ست وعلمی که برای تحصیل جاه ومال ست ثمره آن وبال ست
وحسن وقبح آن در کتب بزرگان باید جست والله اعلم در مذمت صحبت جاهلان هم دلا گر خردمندی
وهوشیار ه مکن صحبت جاهلان اختیار ه ش دلا الف در دلا ندائیه است گر مخفف اگر است ویا در
خردمندی برای خطاب ست جاهلان جمع جاهل خلاف قیاس است بمعنی نادان اکثر اهل فرس مثل
عاقلان وعابدان وزاهدان وعالمان وصالحان وظالمان وطالحان وغیرهم را خلاف قیاس مانند
جمع استعمال کرده آمده اند واگر نظر بجانب قاعده صرف کرده شود صیغه تثنیه الا فارسیان الف ونون
جمع قرار داده بجای جمع استعمال می نمایند فافهم وتدبر والله اعلم بالصواب ودر بعض مقام مراد از جاهل
کافر باشد معنی ای دل اگر تو عقلمند هستی وهوشیار هستی صحبت نادان وکافران اختیار مکن وبرگفتگوی
آنها اعتبار مدار هم ز جاهل گریزنده چون تیر باش ه نیامیخته چون شکر وشیر باش ه ش یعنی
از صحبت جاهل یا کافر یا نادان مانند تیر از کمان گریزان باش نه شامل مانند شکر وشیر باش یعنی
محبت ودوستی با جاهل مکن هم ترا اژدها گر بود یار غار ه از آن به که جاهل بود غمگسار ه ش ای ترا اژدها
یعنی مار بزرگ اگر یار غار بود بهتر است از آن جاهل که غمخوار تو بود حاصل اینکه صحبت اژدها از جاهل بهتر است
از اینکه فرو بردن آن محض فنای دنیاوی است واز صحبت این تباهی اخروی است یار غار یاری
که در سختیها مونس باشد ودر رفاقت نگذارد کاف بیانیه است غمگسار بمعنی غمخوار یعنی جاهل مصالح خود نمی
بیند دیگر را چه فائده بخشد وقصه گزیدن اژدها ویار غار بودن حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
خلیفه اول محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در کتب دینیه مسطور است اگر خواهی به بین در مطولات

دنیات وآیات بینات که ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا الحمد لله والمنة
فقیر حقیر محمد نذیر محرر این شرح بر جبل ثور در سنه ۱۲۸۶ هجری بماه ذی الحجه رفته جای تشریف داشتن حضور صلی الله علیه
وسلم وحضرت ابوبکر صدیق خلیفه اول رضی الله عنه ومقام ایستادن جبرئیل علیه السلام وجای برآمدن مار ازان
غار بچشم ظاهر وباطن معائنه کردم ودران سال حج اکبر واقع شده بود وتا این یوم که سنه ۱۲۹۱ هجری است
بکیفیت مکه معظمه ومدینه طیبه بکمعنا هستم وخبر از دنیا وما فیها ندارم اللهم ارزقنا زیارة حرمک وحرم حبیبک محمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی الیقظة والنوم واللیل والیوم هم اگر خصم جان تو عاقل بود به از دوستداری
که جاهل بود ش یعنی اگر دشمن جان تو عاقل باشد ازان دوستدار بهتر که جاهل باشد لاحد دشمن دانا
که بی جان بود به از ان دوست که نادان بود وگفته اند که دوستی نادان نقصان وزیان جان و
روان است چنانچه قصه خرس وانسان درین مقام بیاد آمد حکایت آورده اند که از خرسی وانسانی دوستی
جانی بود روزی خرس او را دعوت نموده به بیابان خود برده فواکه انواع الانواع ومیوه جات اقسام اقسام پیش
آن انسان نهاده بعد خورد ونوش انسان از غلبه خواب بیهوش ساخته خسپانید چون آدم مذکور بخفت مگسان
از چهار طرف بر شیرینی فواکه که بر دست ودهانش بود دویده وپریده چسپیدند ونشستند خرس مذکور از دور
دید که دوستدار مرا مگسان ایذا میرسانند سنگی گرانبار از کوهسار آورده مگسان را که بر دهانش چسپیده
بودند بزور زد که چهره اش معدوم وجان بحق معلوم شد ببین که خرس بد النسب خود با دوستی نمود
ودر حق او سم قاتل گردید که دست از جان بشست وجامه گذاشت ازینجاست که گفته اند دوستی نادان
هلاکی جان ست العاقل یکفیه الاشارة هم چو جاهل کسی در جهان خوار نیست که نادان تر از جاهلی کار نیست
ش ای مانند جاهل احدی در دو جهان ذلیل وخوار نیست زیرا که بدتر از جاهل بودن هیچ کار نیست جاهلی
لفظ مرکب بمعنی شخصے که کارش جهل باشد پس مصراع چنین باشد که کسی نادان تر از جاهل نیست
واگر نادان بمعنی بی فائده وبدتر گویند پس معنیش اینکه بی فائده وبدتر از جاهلیت هیچ کار نیست
نعوذ بالله منها هم ز جاهل نیاید جز افعال بد وزو نشنود کس جز اقوال بد ش یعنی گفتار وکردار
جاهل هر دو بد است واز جاهل بجز گفتار وکردار بد بظهور نیاید وکسی از جاهل بجز گفتار بد نشنود هم
سرانجام جاهل جهنم بود که جاهل نکو عاقبت کم بود ش سرانجام بمعنی آخر کار نکو عاقبت بمعنی
خاتمه نیک یعنی که آخر کار جاهل واصل دوزخ گردد نعوذ بالله منها زیرا که جاهل نیک خاتمه کم
می باشد ای خاتمه جاهل بخیر نمی باشد هم سر جاهلان بر سر دار به که جاهل بخواری گرفتار به
ش یعنی کفار همیشه بقتل وکشتن رسانیده شوند بهتر است ای سر کافران بدار کشیده وبخواری

مبتلا وبه تباهی رسیده بهتر است غرض اینکه این شعر بطور بد دعا بحق جاهلان واقع شده است که جاهلان گاهی
صورت بهتری بجز خرابی نه بینند هم ز جاهل حذر کردن اولی بود که ننگ دنیا وعقبی بود ش ای
از جاهل پرهیز کردن بهتر بود زیرا که بسبب او شرمندگی دارین حاصل میشود ازین هم لازم است که انسان
تا به امکان از جاهلان وکافران دور ماند وهرگز بصحبت شان نرود ونه ایشان را بمصاحبت خود گزیند
نه روی سیاه کافر به بیند اللهم احفظنا من الجهالة واهل الجهل باید دانست که جهل بر دو قسم است اول
معنی جهل بفتح نادانی ونادانستن وبکسره خطاست از صراح وکشف ومنتخب یکی جهل مرکب وآن اعتقاد
داشتن بر ماهیت چیزی بطوری که دانستن او بخلاف ماهیت آن چیز باشد از بحر الجواهر چنانچه کسی پاره ارزیز
را نقره داند دوم جهل بسیط وآن ندانستن حقیقت چیزی را مطلقا چنانچه ندانستن مردم این دیار آن چیز را
که بدان بانات سرخ را رنگ سرخ دهند ومذمت جهل نعوذ بالله منها از آیات متبرکات قرآن شریف ظاهر است
که حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین وبجای دیگر پروردگار عالم
میفرماید واعرض عن الجاهلین وبجای یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة غرض از آیات واحادیث واقوال
بزرگان مذمت جهل بخوبی ثابت است خدا را از جهل محفوظ دار وبندگان خود را در صفت عدل گوید
هم چو ایزد ترا اینهمه کام داد چرا بر نیاری سرانجام داد ش فرمود جل جلاله که در قرآن شریف اعدلوا
هو اقرب للتقوی وان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
یعظکم لعلکم تذکرون یعنی خصلت انصاف اختیار کنید که این خوی قریب تر است از پرهیزگاری در مصرعه
اول داد بمعنی دادن ودر مصرعه ثانی بمعنی عدل وانصاف معنی اینکه چون الله تعالی جل شانه ترا اینهمه
اسباب مقصودوری عطا فرموده پس تو چرا بظهور نمی آری آخر کار انصاف وعدل یعنی در صورتیکه
خداوند کریم ترا پادشاه وحاکم گردانید ترا باید که بخوشدلی انجام عدالت وانتظام نصفت فرمائی که واذا
حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به وبجای ان الله یحب المقسطین فرموده است
هم چو عدل است پیرایه خسروی چرا عدل را دل نداری قوی ش عدل بمعنی انصاف پیرایه
بکسر بای فارسی ویای مجهول آرایش خسروی بادشاهی چرا مخفف چه را بمعنی برای چه معنی اینکه
هرگاه که انصاف وعدل آرایش پادشاهی است پس تو ای پادشاه چرا بر عدل دل را قوی ومحکم نمیداری
وچگونه این دولت ونعمت بی مثال را از دست بگذاری والله اعلم هم ترا مملکت پایداری کند
اگر معدلت دستیاری کند ش مملکت بروزن مسکنت بمعنی بادشاهی جزای مقدم
است معدلت بروزن مغفرت مصدر میمی بمعنی عدل وبمعنی انصاف کردن شرط موخر ست معنی اینکه ای

زنیات وآیات بینات که ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا الحمد لله والمنة
فقیر حقیر محمد نذیر محرر این شرح بر جبل ثور در سنه ۱۲۸۶ هجری بماه ذی الحجه رفته جای تشریف داشتن حضور صلی الله علیه
وسلم وحضرت ابو بکر صدیق خلیفه اول رضی الله عنه ومقام ایستادن جبرئیل علیه السلام وجای برآمدن مار از ان
غار بچشم ظاهر و باطن معاینه کردم ودران سال حج اکبر واقع شده بود وتا این یوم که سنه ۱۲۹۱ هجری است
بکیفیت مکه معظمه ومدینه طیبه بکیف هستم وخبر از دنیا وما فیها ندارم اللهم ارزقنا زیارة حرمک وحرم حبیبک محمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی الیقظة والنوم واللیل والیوم هم اگر خصم جان تو عاقل بود؛ به از دوستداری
که جاهل بود؛ ش یعنی اگر دشمن جان تو عاقل باشد از ان دوستدار بهتر که جاهل باشد لا احد دشمن دانا
که بی جان بود؛ بهتر از ان دوست که نادان بود؛ وگفته اند که دوستی نادان نقصان وزیان جان و
روان است چنانچه قصه خرس وانسان درین مقام بیاد آمد **حکایت** آورده اند که از خرسی وانسانی دوستی
جانی بود روزی خرس او را دعوت نموده به بیابان خود برده فواکه انواع الانواع ومیوه جات اقسام اقسام پیش
آن انسان نهاده بعد خورد ونوش انسان از غلبهٔ خواب بیهوش ساخته خسپانید چون آدم مذکور بخفت مگسان
از چهار طرف بر شیرینی فواکه که بر دست ودهانش بود دویده و پریده چسپیدند ونشستند خرس مذکور از دور
دید که دوستدار مرا مگسان ایذا میرسانند سنگی گرانبار از کوهسار آورده مگسان را که بر دهانش چسپیده
بودند بزور زد که چهره اش معدوم وجان بحق معلوم شد یعنی که خرس بد النست خود باد دوستی نمود
ودر حق او سم قاتل گردید که دست از جان بشست وجامه گذاشت ازینجاست گفته اند دوستی نادان
دشمنی جان ست العاقل یکفیه الاشارة هم چو جاهل کسی در جهان خوار نیست؛ که نادان تر از جاهلی کار نیست
ش یعنی مانند جاهل احدی در دو جهان ذلیل وخوار نیست زیرا که بدتر از جاهل بودن هیچ کار نیست جاهلی
لفظ مرکب معنی نفهمیده که کارش جهل باشد پس مصراع چنین باشد که کسی نادان تر از جاهل نیست
واگر نادان معنی بی فائده وبد گویند پس معنیش اینکه بی فائده وبدتر از جاهلیت هیچ کار نیست
نعوذ بالله منها هم ز جاهل نیاید جز افعال بد؛ وز و نشنود کس جز اقوال بد؛ ش یعنی گفتار وکردار
جاهل هر دو بد است واز جاهل بجز گفتار وکردار بد بظهور نیاید وکسی از جاهل بجز گفتار بد نشنود هم
سر انجام جاهل جهنم بود؛ که جاهل نکو عاقبت کم بود؛ ش سر انجام معنی آخر کار نکو عاقبت معنی
خاتمه نیک یعنی که آخر کار جاهل داخل دوزخ گردد نعوذ بالله منها زیرا که جاهل نیک خاتمه کم
می باشد ای خاتمه جاهل بخیر نمی باشد هم سر جاهلان بر سر دار به؛ که جاهل بخواری گرفتار به؛
ش یعنی کفار همیشه بقتل وکشتن رسانیده شوند بهتر است ای سر کافران بدار کشیده وبخواری

مبتلا وبتباهی رسیده بهتر است نوشتن این شعر بطور دعا بیعنی باجاهلان واقع شده است که با جاهلان کم
صورت بهتری بجز خرابی نمی بینم هم ز جاهل حذر کردن اولی بود؛ که بدنامی دنیا وعقبی بود؛ ش
از جاهل پرهیز کردن بهتر بود زیرا که سبب او بدنامی دارین حاصل میشود وازینجا معلوم است که انسان
تا به امکان از جاهلان وکافران دور ماند که از صحبت ایشان بدنامی ایشان رابطه صحبت خود گردد
نزد سیاه کافر به جمیع اللهم احفظنا من الجهالة واهل الجهل **باید دانست** که جهل بر دو قسم است اول
معنی جهل بفتح نادانی وناداشتن وبلفظ خطا است از صراح وکشف ومنتخب یکی جهل مرکب وان اعتقاد
داشتن برماهیت چیزی بطور دیگر دانستن وخلاف ماهیت آن چیز دانستن چنانچه کسی پاره ارزیز
را نقره داند دوم جهل بسیط وآن ندانستن حقیقت چیزی است چنانچه ندانستن مردم این و آن چیزها
که بدان با نات رخ را رنگ رخ دهند ومذمت جهل نعوذ بالله منها از آیات متبرکات قرآن شریف ظاهر است
که حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ودیگر جای
میفرماید واعرض عن الجاهلین ودیگر جای یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة وغیر این آیات واحادیث واقوال
بزرگان مذمت جهل بخوبی ثابت است خدا از جهل محفوظ دارد بندگان خود را **در صفت عدل گوید**
هم چو ایزد ترا انعمه کام داد؛ چرا بر نیاری سر انجام داد؛ ش قوله جل جلاله که در قرآن شریف عدلوا
هو اقرب للتقوی وان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
یعظکم لعلکم تذکرون یعنی خصلت انصاف اختیار کنید که این خوی زیبا تر است از پرهیزگاری در
اول داد بمعنی دادن ودر مصرعه ثانی بمعنی عدل وانصاف معنی اینکه چون الله تعالی جل شانه ترا نعمه
اسباب مقصود وری عطا فرموده پس تو چرا بظهور نمی آری آخر کار انصاف وعدل یعنی در صورتیکه
خداوند کریم ترا پادشاه وحاکم گردانید ترا باید که بخوشدلی انجام عدالت وانتظام نصف فرمایی که واذا
حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ودیگر جای ان الله یحب المقسطین فرموده است
هم چو عدل است پیرایهٔ خسروی؛ چرا عدل را دل نداری قوی؛ ش عدل بمعنی انصاف پیرایه
بکسر بای فارسی ویای مجهول آرایش خسروی بادشاهی چرا مخفف چه را بمعنی برای چه معنی اینکه
هرگاه که انصاف وعدل آرایش پادشاهی است پس تو ای پادشاه چرا عدل را دل قوی ومحکم نمیداری
وچگونه این دولت ونعمت بی مثال را از دست بگذاری والله اعلم هم ترا مملکت پایداری کند؛
اگر معدلت دستیاری کند؛ ش مملکت بروزن مسکت بمعنی بادشاهی جرای اینکه م
است معدلت بروزن مغفرت مصدر میمی بمعنی عدل وبمعنی انصاف کردن ثمره موخرت سی یکدی

پادشاه پادشاهی تو تا دیر بماند اگر انصاف نمائی و منصف و عادل باشی چراکه انصاف موجب زیادتی
پادشاهت است وسبب پائداری سلطنت است م چو نوشیروان عدل کرد اختیار ٭ کنون نام نیکو
ازو یادگار ٭ ش نوشیروان نام پادشاه ایران است و دران چند لغت است یکی نوشین روان دوم
نوشیروان سوم نوش روان و نیز بحذف یا و تشدید را آمده است فمعنی اینکه هرگاه نوشیروان بادشاه
عدل اختیار نمود تا ایندم نامش در دنیا به نیکی یادگار است یعنی نام نیک او در روزگار اشتهار یافته م ز تاثیر
عدل است آرام ملک ٭ کز عدل شود کام ملک ٭ ش یعنی از اثر عدل و انصاف ملک اهل ملک را آرام
و راحت است زیراکه از عدل حاصل میشود مقصد ملک و اهل آن م جهان را بانصاف آباد دار ٭ دل اهل
انصاف را شاد دار ٭ ش اهل انصاف کنایه از انصاف کنندگان یا انصاف خواهان ای جهان را بسبب
انصاف آباد دار و دل خواهان انصاف را ملول مگردان بلکه خوش و خرم دار که خوش داشتن
مظلومان موجب خوشنودی خداست م جهان را به از عدل معمار نیست ٭ که بالاتر از معدلت کار نیست
ش معمار آنکه تعمیر مکانات کند و برای قائم ماندن جهان از عدل هیچ چیز بهتر نیست یعنی عمارت جهان
را بهتر از عدل معمار نیست چراکه بلندتر از عدل کاری نیست ای عدل افضل فضائل است م ترا زین به آخر
چه حاصل بود ٭ که نامت شهنشاه عادل بود ٭ یعنی ای بادشاه ترا بهتر ازین آخر کار چه حاصل شود
که نام تو شهنشاهِ عادل مشهور گردد سبحان الله و بحمده در مذمت ظلم گوید م اگر خواهی از نیکبختی نشان
در ظلم بندی بر اهلِ جهان ٭ ش یعنی ای بادشاه یا حاکم و یا هر کس رانی نفسه خطاب است که اگر خواهان
نیک نصیبی و جویان نشان سعادتمندی هستید قوله در ای در دروازه ظلم یعنی دروازه ظلم را بند کنید
ای باز دارید ظالمان را از ظلم کردن کقوله تعالی والکافرون هم الظالمون و در حدیث شریف
است که الظلم ظلمات یوم القیامة و قوله تعالی والله لا یهدی القوم الظالمین و قوله تعالی ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها پس مذمت ظلم از قرآن و حدیث ثابت است خدا از شر ظلم و ستم محفوظ دارد
م رعایت دریغ از رعیت مدار ٭ مراد دل دادخواهان برآر ٭ ش یعنی بار عایا مراعات ضرور است
و برآوردن حاجت مظلومان لازم است م خرابی ز بیداد بیند جهان ٭ چو بستان خرم ز بادِ خزان
ش یعنی بربادی از بے انصافی می بیند جهان مانند باغ تر و تازه از باد خزان ای چنانکه باغ
تر و تازه از باد فنا خراب میشود همچنین جهان از بے انصافی برباد میگردد م مده رخصت ظلم در هیچ
حال ٭ که خورشید ملکت بیابد زوال ٭ ش یعنی اجازت ظلم و ستم باحدے هیچ حال مده تا که سلطنت
تو که مثل خورشید است زوال نیابد بدانکه ستم موجب زوال بادشاهی است عاقل را

باید که هرگز ارتکاب این ننماید و حتی المقدور از چنین امور پر شرور دور ماند و از حق تعالیٰ پناه طلبد م
کسے کاتش ظلم زد در جهان ٭ برآورد از اهل عالم فغان ٭ ش ای هر کس که آتش ستم در جهان افروخت
گویا از اهل عالم فغان و فریاد برآورد یعنی از ظلم او همه عالم بفغان خواهد آمد و الامان بزبان هر یک جاری
خواهد شد و از دست ظلم و جفای ظالم گریه و زاری بدرگاه باری عز اسمه خواهند نمود م ستم کش گر آہے
برآرد ز دل ٭ زند سوز او شعله در آب و گل ٭ ش یعنی بترس از آه مظلوم که اگر برآرد از دل زند گرمی او شعله
در آب و گل شعله زدن در آب و گل کنایه از خرابی و بربادی تری و خشکی است ای آتش آه مظلومان طوفان
خرابی و بربادی بحر و بر میکند یعنے خشک و تر را میسوزد و خاک سیاه میگرداند م مکن بر ضعیفان بیچاره زور ٭
بیندیش آخر ز تنگی گور ٭ ش یعنے بر عاجزان بیچاره ظلم و ستم مکن و از تنگی گور اندیشه کن چراکه اگر دل
ضعیفان و مسکینان آزرده خواهی نمود آخر روزے بگور خواهی رفت در انجا بعوض دل آزاری ضعیفان
بیچاره گرفتار عذاب گور تنگ و تاریک است خواهی شد م بآزار مظلوم مائل مباش ٭ ز دود دل خلق
غافل مباش ٭ ش یعنے برای آزردن مظلوم خواهش کننده مباش و از دود دل خلق غافل مباش ٭
مراد از دود دل خلق آه آتشین است و در حدیث شریف وارد است که دعای مظلوم مستجاب است فاجر باشد
یا کافر گو بعد چندے اثرش ظاهر شود م مکن هر دم آزاری اے تند رائے ٭ که ناگه رسد بر تو قهر خدائے
ش یعنے ظلم مکن اے تیز عقل زیراکه ناگاه بر تو غضب الٰهی خواهد رسید دهر که چنین کرده است بزودی بر وے
قهر خدا نازل گردیده خانمانش خراب ساخت م ستم بر ضعیفان مسکین مکن ٭ که ظالم بدوزخ رود بے سخن ٭
ش یعنی ظلم بر عاجزان و بیچارگان مکن زیراکه ظالم دوزخی است بے گفتگو و در حدیث شریف آمده است
که گناهان مظلوم بر ظالم بار کرده بدوزخ داخل خواهند کرد نعوذ بالله منها در صفت قناعت قناعت
در لغت بفتح قاف بمعنے راضی شدن باندک چیز ضد حرص است و در اصطلاح صوفیه کرام بمعنے سکون
نفس عند عدم لوفات و قرار دل در آوان تصادم آفات اکثر اهل تفسیر در آیه من عمل صالحاً
من ذکر او انثیٰ و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبة حیوة طیبة را بقناعت تفسیر کرده اند و بسیار احادیث
بباب قناعت وارد اند که القناعة کنز لا یفنیٰ و القناعة مال لا ینفد و عز من قنع و ذل من طمع م دلا گر
قناعت بدست آوری ٭ در اقلیم راحت کنی سروری ٭ ش اے دل اگر ترک حرص کنی بملک خرمی
سرداری کنی یعنی سردار ملک خرسندی باشی م اگر تنگدستی ز سختی منال ٭ که پیش خردمند هیچ
است مال ٭ ش یعنی اگر مفلس هستی از سختی ناله مکن زیراکه روبروے دانشمند مال هیچ قدر و
منزلت ندارد و هرگاه که بر عاقل تکلیف دنیوی رو نماید و حاجت بمال افتد هرگز این

تکلیف را بخیال نیارد و حاجت را در خاک انداز د و بقاضی الحاجات حقیقی متوجه شود چه خوش گفت کسی بجواب
کسے سوال اینست آنکه شیران را کند روبه مزاج ٭ احتیاج است احتیاج و احتیاج جواب اینست
شیر مردان کے شوند روبه مزاج ٭ میزنند بر شیم خود صد احتیاج ٭ بیوقوف است که وقت سختی
پریشانی بر خود طاری و ساری گرداند حافظ شیراز رحمة الله علیه میفرمایند **شعر** صبر کن حافظ بسختی روز
و شب ٭ عاقبت روزے بیابی کام را ٭ هم ندارد خردمند از فقر عار ٭ که باشد نبی را ز فقر افتخار ٭ **ش**
یعنی هیچ دانشمند از محتاجی ننگ ندارد چرا که نبی ما صلے الله علیه وسلم را از فقر افتخار بود و بران نازمی نمود
گویا این شعر اشارت است بحکم محکم که الفقر فخری نقر فخر من است و این حدیث مشهور است فی الواقع مراد
از فقر خدا پرستی است اگر خلاف این کند مصداق کاد الفقر ان یکون کفراً و الفقر سواد الوجه فی الدارین
گردد نعوذ بالله منها و این هر دو نیز حدیث شریف هستند ماسوی الله پرستی را فقر نباید گفت زیرا که فقر یکه
هزاران فخر دارد مراد از ان فقر یست که محتاج محض بذات غنی حقیقی باشد و ماسوای آن از همه مستغنی گردد
نه آن محتاجگی که موجب کفر و روسیاهی دارین شود هم غنی را زر و سیم آرایش است ٭ و لیکن فقیر اندر
آسایش است ٭ **ش** یعنی دولتمند را طلا و نقره ای دولت و مال رونق است الا فقیر در آرام ست
که مال دنیا ندارد زیرا که اگر مال دنیا میداشت متوجه بخدا کے شدی بخلاف جمله مالداران که یکی از هزار هم
مائل بخدا نیست ازین ممر فقیر در آسایش است که هر دم بوصل شاهد حقیقی شاد است چه سبب است که بودند
سیدنا محمد صلے الله علیه وسلم کوه ذهب را از پیش براندند و مفاتیح کنوز پروردگار را باز گردانیدند و فرمودند
که الدنیا جیفة و طالبها کلاب و الدنیا دار لمن لا دار له و الدنیا مال لمن لا مال له و الدنیا سجن المومنین و جنة
الکافرین مال دنیا بقدر حاجت باید نه که از خدا غافل سازد و بجهنم رساند نعوذ بالله منها هم غنی گر نباشی
مکن اضطراب ٭ که سلطان نخواهد خراج از خراب ٭ **ش** ای اگر دولتمند نیستی غمگین و بیقرار مشو زیرا که
بادشاه محصول زمینی که آباد نباشد نمی طلبد پس همین فائده کافی است که بجهت فقر کسے مزاحم و پریشان
حال تو نباشد هم قناعت بهر حال اولی تر است ٭ قناعت کند هر که نیک اختر است ٭
ش یعنی راضی به رضاے خدا شدن بهمه حال بهتر است و راضی به رضاے خدا باشد آنکس
که نیک است هم ز نور قناعت برافروز جان ٭ اگر داری از نیک بختی نشان ٭ **ش** یعنی از نور
رضای خدا روشن و منور کن جان را اگر از نیک بختی نشانے داری اے اگر در تو علامت نیک بختی است
از نور رضای خدا منور ساز جان خود را در مذمت حرص هم ایا مبتلا گشته در دام حرص ٭ شده
ست و لا یعقل از جام حرص ٭ **ش** ایا بهمزهٔ مفتوحه مقصوره کلمهٔ عربی

است برای ندا و استفهام ای طالب حق گرفتار شده در دام آز یعنی خواهش نفسانی و مست و بیهوش گشته از
پیمانه شراب آز و حرص چنین نباید هشیار باش و از حرص و غفلت بیرون شو که الحریص محروم مقوله مقبول است
بگوش جان بشنو و بدل ثبت گردان و از حرص برکنار شو هم مکن عمر ضائع بتحصیل مال ٭ که هم زنخ گوهر نباشد
سفال **ش** یعنی عمر را در حاصل کردن مال صرف و خرچ مگردان زیرا که گوهر و برابر خزف ریزه ها نباشد ای عمر
تو گوهر یست و مال چون سفال است که سفلگان او را جمع میکنند پس ضایع کردن عمر در تحصیل مال گویا
دادن گوهر است در بهای سفال **سفال** بضم سین مهمله ریزه ریزه کوزه و سبوی شکسته هم هر آنکس که در
بند حرص اوفتاد ٭ دهد خرمن زندگانی بباد ٭ **ش** ای هر کس که بقید و گرفتاری حرص افتاده آن کس
توده زندگانی خود را بباد داده و خرمن زندگانی بباد دادن تشبیه کامل است که چنانکه خرمن را بعد کوفتن
بر روی هوا می پرانند تا غله ازوی بر آید و علی هذا القیاس خرمن زندگانی بباد دادن یعنی از کوفت حرص روح
روان بر باد میروند یعنی از قالب خاکی بدر میشوند فرمود رسول خدا صلے الله علیه وسلم من اخذ الدنیا اکثر مما یکفیه
فقد حتفه و هو لا یشعر یعنی کسیکه گرفت دنیا را زیاده از قدر کفایت پس بتحقیق گرفت هلاک خود را و حالانکه
او نمیداند خرمن بالکسر تودهٔ غله که هنوز آنرا نکوفته و از کاه جدا نساخته باشند بهندی کهلیان گویند و صاحب
فرهنگ رشیدی به فتحه خای معجمه ترجیح داده هم گرفتم که اموال قارون تراست ٭ همه نعمت ربع مسکون تراست ٭
ش احوال قارون و ربع مسکون در بحث بخل گذشت و این شعر با بیت آینده قطعه بند است ای
فرض کردم که همه مال قارون برای تست و همه نعمت دنیا هم تو لیکن چه فائده که هم بخواهی شد آخر گرفتار
خاک ٭ چو بیچارگان با دل دردناک ٭ **ش** اے آخر روزے بقبر خواهی رفت مانند عاجزان که دل
شان غمگین و دردمند میباشد هم چرا میگدازی ز سودای زر ٭ چرا میکشی بار محنت چو خر ٭ **ش**
اے برای چه بتلاش زر جان و دل خود را بوته غم میگدازی و برای چه بار مشقت مانند خر میکشی یعنی چگونه
این قدر محنت به حاصل کردن زر بر خود گوارا میکنی که همه لا حاصل است اینقدر که بطلب زر دیوانه و
سودائی شده چرا الطلب رب اکبر مفتون و مجنون نمی شوی که بدارین درجه بلند یابی هم چرا می کشی محنت
از بهر مال ٭ که خواهد شدن ناگهان پایمال ٭ **ش** اے چون محنت برای مال میکشی که ناگاه خراب پامال
خواهد شد یعنی تحصیل مال محنت مکش که آخر همه مال پامال خواهد شد ای برباد خواهد رفت و خراب خواهد
گشت و غارت خواهد گردید هم جهان داده دل بنقش درم ٭ که هستی ز دو قش ندیم ندم ٭ **ش** ای ای جهان
دل بنقش درم داده یعنی عاشق نقش درم شده که از لذت آن همنشین ندامت گشته و نقش درم عبارت
از هیئت جمعی درم است بدان و آگاه باش که دل بدرم دادن و از خدا غافل بودن

چه قدر شرمندگی وخجالت است نعوذ بالله منها هم چنان عاشق روی زر گشته که دیده اعمالش گشته
سش یعنی آنچنان شیدای روی زر گشته که دیوانه حالت و پریشان شده ای بعشق دولت و سیم و زر چنان
دیوانه گشتی که خبر از دنیا و ما فیها نداری بلکه حالات تو همچو احوال دیوانگان است و پریشان گشته پس اینچنین
لائق نیست باید که ترک محبت زر کنی و عشق الله اکبر حاصل سازی که بدین سربلندی شوی هم چنان
گشته صید بهر شکار که یاد ترو زرد نشمار سش صید یعنی صیاد بطریق مبالغه و شکار مراد از دنیا
و حرص صیاد نسبت شکار آشکار است و بر ظاهر یعنی تو برای دنیا آنچنان حریص گشته که روز قیامت را
فراموش کرده و صید بسین مهمله و مکسور و یای معروف بمعنی گرگ ای برای شکار مانند گرگ شده روز شمار ترجمه
یوم حساب است و وجه تسمیه اش بروز شمار اینکه آن روز حساب و کتاب گناهکاران خواهد شد والله اعلم
بالصواب هم مباد ادل آن فرومایه شاد که از بهر دنیا دهد دین بباد سش یعنی دل آن کمینه خوش مباد
که برای حصول دنیا و دین خود را برباد میدهد قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
وما کانوا مهتدین این شعر بطور دعای بد واقع شده بستان کسانیکه دین را بعوض دنیا برباد میدهند در صفت
طاعت وعبادت گویدهم کسی را که اقبال باشد غلام بود دل خاطر بطاعت مدام سش کسی را که اقبال
بنده میباشد رغبت دل وی و خواهش رفته او بدام بطرف پرستندگی خدا میباشد و پرستندگی خدا میتمام
قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون پیدا کردم جن وانس را مگر تا که عبادت کنند
و پرستش من کنند بدان و آگاه باش که انسان و جن را خصوصا و دیگر اشیا را عموما برای بندگی خود جل جلاله
آفریده است پس ای گروه انسان و ای گروه جنیان امت محمدی صلی الله علیه فرض است بر او شما بندگی
خدا تعالی جل جلاله وعم نواله جلشانه عز اسمه تا دم زندگی سبحان الله وبحمده که بهتر از طاعت وعبادت خدا
و خوشتر از بندگی و رسولش صلی الله علیه وسلم در دنیا چیزی نیست و بعقبی بجز لقائش ولقای حبیب احمد مجتبی
صلی الله علیه وسلم هیچ شی درکار نیست شعر یا الهی بده توفیقم راه بنما بسوی تحقیقم الهی توفیق طاعت خویش
و رسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم رفیق ما گردان که از حلقه اطیعوا الله واطیعوا الرسول ومن یطع الله و
رسوله که جا بجا در قرآن مجید مذکور است بیرون نروم و یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
و ورد جان باید ساخت و بخوبی تصور برین آیه کریمه باید نمود که یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم و بجای دیگر میفرماید جل جلاله ترجمان خدا باشم واعبد ربک حتی یاتیک
الیقین و در سوره فاتحه تعلیم بندگی نمود باین طور ایاک نعبد الخ بدانکه این نکته طاعت پایان ندارد من احب
شیئا اکثر ذکره فراموش مکن خواب خرگوش مکن خود را بهوش کن بهوش آ و بطاعت خدا مصروف باش بعبادت

کبریا مشغوف و منقاد امر معروف و بصفات جمیله موصوف افضل الامور طاعة الله تعالی وعبادته نافرمانی او
سراسر نادانی است بدین یک نافرمانی چه حال شیطان است و بر عبادت خود مغرور مباش که ابلیس ازین سبب
مقهور گردید و لله در من قال ابیات مشو بر طاعت بسیار مغرور که ابلیس از پی آن گشت مقهور
تر اگر تکیه بر روز نماز است مکن تکیه که خالق بی نیاز است عبادت آنست که بی طمع کند و مزد و منت
نطلبد و از ریا بر کنار ماند ریاکاری آن کند که خدا را سمیع و علیم و بصیر نداند و نعم ما قیل شعر خدا سمیع و بصیر است
که تواند دید که من بنا شم وکس باتو در سخن باشد هم نشاید سر از بندگی تافتن که دولت بطاعت توان
یافتن سش ای از بندگی خدا سرتابی نباید زیرا که دولت دارین بسبب طاعت حاصل توان ساختن
اگر بندگی خدا بخلوص دل کنی دولت دارین یابی و اگر از بندگی خدا سرتابی مردود درگاه خدا شوی و مردود
خدا مردود کل است و ازین گلستان است گلیکه در بوستان سعدی شیرازی مصلح الدین رحمة الله تعالی
علیه الی یوم الدین شگفته است بیت عزیزیکه از درگهش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت هم
سعادت ز طاعت میسر شود دل از نور طاعت منور شود سش ای نیک بختی از بندگی خدا میسر و آسان
میشود و دل از نور بندگی خدا منور و روشن میگردد پس هر کس که بندگی خدا خواهد نمود او را سعادت حاصل
خواهد بود و دل او از نور عبادت خدا منور و روشن خواهد گشت هم اگر بندی از بهر طاعت میان گشاید در دولت
جاودان سش یعنی اگر برای بندگی خدا کمر خود خواهد بست ای مستعد و آماده طاعت الهی خواهی شد خواهد کشود
جل جلاله بر روی تو در دولت جاوید که عبارت از مغفرت کامله است پس باید که لیل و نهار بطاعت غفار
بخلوص دل مشغول باشی هم ز طاعت نپیچد خردمند سر که بالای طاعت نباشد هنر سش ای از بندگی خدا
دانشمند سر خود را هرگز نتابد زیرا که کدام هنر را فوق از طاعت نیست و نباشد قال الله تعالی ومن اراد
الآخرة وسعی لها سعیها وهو مومن فاولئک کان سعیهم مشکورا و هر که بخواهد ثواب آخرت و سعی بکند برای
وی سعی که لائق ویست و او مسلمان باشد پس این جماعت هست سعی ایشان مقبول هم به آب
عبادت وضو تازه دار که فردا از آتش شوی رستگار سش ای از آب بندگی که مراد عین بندگی است
یعنی برای بندگی وضو تازه ضرور است هرگز بندگی بی وضو مکن و با وضو بودن مدام باید که اکمل زین
عبادت وضو است خلاصه اینکه هر دم و هر وقت در عبادت خدا تعالی مستعد و آماده باش تا فردای قیامت
از دوزخ نجات یابی فائده بدانکه وضو بضم واو دست و رو و پا شستن است و بفتح واو آب وضو را
میگویند و بکسر واو جای وضو را میگویند پس آب عبادت چه خبر است اضافت لفظی است یعنیش اینکه برای
بندگی خدا وضو تازه دار قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم

الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و در وضو چهار فرض است شستن رو و هر دو دست تا
آرنج و مسح ربع راس و هر دو پا تا شتالنگ باقی سنن و آداب والله اعلم بالصواب ؏ نماز از سر صدق
بر پائیدار ؏ که حاصل کنی دولت پائیدار ؏ ش ای نماز خدا از راه راستی قائم دار و گزار و ادا کن یعنی نماز یکه
از راه صدق باشد و خالی از شائبه ریا باشد بخوان زیرا که بسبب وی حاصل کنی دولت جاوید که مغفرت است
و صنعت تجنیس نام منفصل ظاهر است واقیموا الصلوٰة وآتوا الزکوٰة ولاتکونوا من المشرکین ومن ترک الصلوٰة
متعمدا فقد کفر وغیرهم بسیار آیات واحادیث شاهد ناطق اند نماز چیزے است عجیب و غریب و پسند خدا
که جابجا در قرآن شریف نماز را یاد فرموده است ؏ ز طاعت بود در روشنائی جهان ؏ که روشن ز خورشید
باشد جهان ؏ ش ای طاعت در جهان مثل خورشید است در جهان چنانکه از خورشید جهان روشن میشود
از طاعت خدا ملک جان منور میگردد وفی فهم فانه من الرموز ؏ پرستنده آفریننده باش ؏ در ایوان طاعت
نشیننده باش ؏ ش ای بندگی کننده حقتعالی باش و در محل بندگی گوشه نشین باش یعنی هر دم خدا را یاد کن
و در مکان تنها نشسته بندگی خدا کن که در عزلت گزینی و گوشه نشینی مذاق عجیب است مند اندر آنکس که مزه
او چشیده باشد ؏ اگر حق پرستی کنی اختیار ؏ در اقلیم دولت شوی شهریار ؏ ش یعنی حق پرستی کننده ملک دولت
بادشاه میباشد پس حق پرستی که افضل ترین امور است اختیار باید کرد ؏ سر از جیب پرهیزگاری بر آر ؏ که جنت
بود جائے پرهیزگار ؏ ش ای سر خود را از جیب پرهیزگاری بیرون آر یعنی پرهیزگاری و خوف خدا را اختیار
کن زیرا که جنت جای پرهیزگار است قال الله تعالی عزوجل ان المتقین فی جنات وعیون بدرستیکه پرهیزگاران
در باغهای بهشت و چشمها باشند ؏ ز تقوی چراغ روان بر فروز ؏ که چون نیکبختان شوی نیک روز ؏ ش ای
از پرهیزگاری چراغ جان منور و روشن بکن تا همچو نیکبختان نیک روز شوی یعنی تقوی باعث روشنائی جان
ست و هر که متقی شد نیکبخت و نیک روز است ای خدا التقوی متقی نصیب این فقیر گردان بحق محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم و جمیع امت محمد صلی الله علیه وسلم را متقی ساز بلطفک العمیم وبفضلک یا کریم ؏ کسے را که از شرع
باشد شعار ؏ نترسد ز آسیب روز شمار ؏ ش شعار بالکسر جامه که زیر جامه متصل بدن پوشند و آن جامه بالا را
دثار گویند و نشان اهل حرب که یکدیگر را بدان شناسند و بفتح درخت کذا فی المنتخب و اینجا مراد از شعار خصلت
و عادت است یعنی هر کس که با شرع شریف خوگر است از آفات روز قیامت او را هیچ ترس و بیم نیست ؏ بین
رتبه شریعت را که هر کرا عادت شریعت یعنی پیروی شریعت نصیب است مقبول خدا است و او را از بلیات
قیامت هیچ اندیشه نیست پس هر مسلمان را لازم است که پیروی شریعت را شعار خود سازد
و قدمے بیرون از احاطه شریعت نه نهد زیرا که شهر شریعت را مقدم دار اکنون ؏ طریقت از

شریعت نیست بیرون ؏ شرع یعنی راه راست که حق تعالی برای بندگان پیدا کرده و بدان امر نموده که ثم جعلناک
علی شریعة من الامر فاتبعها ولاتتبع اهواء الذین لایعلمون و شریعة یعنی راه ظاهر و راست و شرع دین حقتعالی
که برای بندگان کرده اینجا نکته که از مرشد شنیده بودم بیاد آمد و آن اینست که حقیقت و طریقت مثل دریای
عظیم است و شریعت مثل کشتی است پس بدون کشتی ظاهر سیر دریا محال است والله اعلم بحقیقة الحال
در مذمت شیطان ؏ دلا هر که محکوم شیطان بود ؏ شب و روز در بند عصیان بود ؏ ش ای هر کس که تابعدار
شیطان بود در لیل و نهار او در فکر عصیان میباشد یعنی بجز گناهگاری دیگر از و ظهور نمیرسد و هر که محکوم شیطان خواهد
بود جای او دوزخ است قال الله تعالی عزوجل لاملئن جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین ؏ کسے را که شیطان
بود پیشوا ؏ کجا باز گردد براه خدا ؏ ش نعوذ بالله منها آنکس را که شیطان پیشوا گردد کی براه خدا بجز عنایت
خدا آمد یعنی هرگز بدون عنایت خدا براه راست باز نگردد اللهم احفظنا من شر الشیطان ومن شر النفس
؏ دلا عزم عصیان مکن زینهار ؏ که فردا ز آتش شوی رستگار ؏ ش ای دل اراده گناه هرگز مکن چه جای نافرمانی
حقتعالی بلکه گاہے قصد آنهم مکن زیرا که اگر از چنین عزم باز مانی فردای قیامت از آتش دوزخ خلاص شوی
قال الله تعالی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی ؏ ز عصیان کند هوشمند
احتراز ؏ که از آب باشد شکر را گداز ؏ ش ای از نافرمانی خدا مرد دانشمند دوری گزیند زیرا که شکر در آب میگدازد
مراد از آب نافرمانی و از شکر کنایه به هوشمند یعنی هرگاه مرد هوشمند که مثل شکر شیرین است در آب که نافرمانی
است قرین شد هلاک خواهد شد ؏ کند نیکبخت از گنه اجتناب ؏ که پنهان شود نور مهر از سحاب ؏ ش تا آل این
شعر و شعر بالا واحد است یعنی نیکبخت آدمی از گنه دور میماند زیرا که نور خورشید از ابر پوشیده می شود
رباعی لاحد ؏ با بدان کم نشین که صحبت بد ؏ گرچه پاکی ترا پلید کند ؏ آفتابے بدین بزرگی را ؏ ذره
ابر ناپدید کند ؏ یعنی نور مهر با وجود اینقدر کلانے و بزرگی از سحاب پوشیده میشود پس جسم انسان
که مشتے بیش نیست از ابر سیاه گناه چگونه پنهان نشود ؏ مکن نفس اماره را پیروی ؏ که ناگه گرفتار
دوزخ شوی ؏ ش بیان نفسها در کنده هوا گذشت اکنون منع میکند که هرگز پیروی نفس سرکش
مکن زیرا که اگر پیروی کنی گرفتار دوزخ شوی قال الله تعالی سبحانه ان النفس الامارة بالسوء بدرستی
که نفس بسیار فرماینده است به بدی و بدی بسوے دوزخ میکشد نعوذ بالله منها ؏ اگر بر نتابد ز
عصیان دلت ؏ بود اسفل السافلین منزلت ؏ ش اے اگر بر نگردد از گناه دل تو بدرستی باشد
در دوزخ که نامش اسفل السافلین است مقام و قیام تو قال الله تعالی جلاله ثم رددناه اسفل سافلین
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات پس گردانیم ایشان را در پست ترین مقامات مگر کسانیکه

یقین آوردند و کردند کارهای نیک اسفل السافلین نام مقامے که هیچ مقام ازو پست تر نباشد در دوزخ
هم مکن خانهٔ زندگانی خراب ٭ بسیلاب فعل بد و ناصواب ٭ ش ای خانهٔ زندگانی خود را تباه مکن بسبب
سیلاب فعل بد و ناخوش یعنی از ارتکاب افعال بد عیش زندگی منغص میشود و خانهٔ زندگانی خراب و برباد میگردد
نعوذ بالله منها هم اگر دور باشی ز فسق و فجور ٭ نباشی ز گلزار فردوس دور ٭ ش فسق بالکسر کار بد کردن
فجور بالضم زنا کردن و برانگیخته شدن بر معاصی فردوس نام اعلی درجات بهشت باشد یعنی اگر از بدکاری و
معاصی برکنار باشی از گلزار فردوس دور نباشی ای اگر ترک افعال بد کردی داخل گلزار فردوس باشی و در
بیان شراب طهور هم بده ساقیا آب آتش لباس ٭ که مستی کند اهل دل التماس ٭ ش مراد از ساقی مرشد
کامل است و آب آتش لباس کنایه از شراب است و شراب در اصطلاح موحدین و صوفیه کرام محبت خدا را گویند
و اهل دل صاحب دل که کنایه از طالب صادق و عاشق واثق است پس شیخ علیه الرحمة از مرشد کامل خود را
درخواست محبت الٰهی میکنند که نتیجهٔ الحاجات مذکوره بالا بعد تعمیل همین است که طالب بمقصد حقیقی گردد و میگویند
ای مرشد کامل شراب طهور محبت الٰهی عطا کن تا خواستگاری مستی و درخواست و جستجوی بیهوشی و بیخودی
طالب صادق و عاشق واثق نماید هم مئی لعل در ساغر زرنگار ٭ بود روح پرور چو لعل نگار ٭ ش مئی لعل ای
شراب سرخ محبت الٰهی ساغر زرنگار پیمانهٔ آراسته و پیراسته دل لب معشوق روح پرور پرورندهٔ روح یعنی خوش
کنندهٔ روح ای شراب سرخ محبت الٰهی به پیمانهٔ دل روح پرور میباشد یعنی خوش کننده روح میباشد مانند لب
معشوق لب آن ساغر زرنگار از لب معشوق کم نیست فافهم فانه من الخفیات هم خوشا آتش شوق ارباب
عشق ٭ خوشا لذت درد اصحاب عشق ٭ ش در خوشا الف کثرت است یعنی بسیار خوش است آتش شوق
صاحبان عشق و بسی خوشتر است لذت درد یاران عشق ای گرمی شوق ارباب عشق و لذت درد اصحاب عشق
بسیار خوش است عاشقان را عشق بلائیست عظیم چه خوش گفت کسے رباعی در بلا لذتی است پنهانی ٭ ناچشیده
کسے کجا داند ٭ آنکه او لذت بلا دریافت ٭ درد را بهتر از دوا داند ٭ هم بیار آن شراب چو آبحیات ٭ که یابد ز بویش
دل باز غم نجات ٭ ش یعنی بده ای مرشد کامل و هادی اکمل آن شراب که مانند آب زندگانی است
اشاره است بطرف محبت الٰهی تا که بیابد از بوی عیز او دل ز غم دنیا نجات و رهائی و خلاصی هم خوش آن دل
که دارد تمنائے دوست ٭ خوش آن کس که دربند سودائے اوست ٭ ش ای خوش آن دل است که آرزوئے
وصال دوست حقیقی خود میدارد و خوش آن کس است که در فکر عشق دوست است یعنی آن دل و آن کس
خوش است که تمنائے وصال یار و سودائے ملاقات دلدار در دل خود میدارد ای الٰهی اینچنین دل مارا روزی
کن ٭ هم خوشا آن دل که شیدا است بر روی دوست ٭ خوش آن دل که شد منزلش

کوی دوست ٭ ش ای خوشا آن دل که مشتاق لقای الٰهی ست و خوش آن دل که هر وقت در خیال وصال
یار متعالی میماند الٰهی اینچنین دل نصیبم کن هم شراب چو لعل روان بخش یار ٭ شراب مصفا چو روے نگار ٭
ش ای مرشد کامل محبت الٰهی مرا بده مانند لب جان بخش یار و محبت الٰهی مرا بده که صاف کرده شده چو روے
معشوق باشد هم خوشا مے پرستی ز صاحبدلان ٭ خوشا ذوق مستی ز اهل دلان ٭ ای اعمال صالحات از شوق
محبت از کسانیکه دل شان بیاد الٰهی زنده است بسیار خوش است و بسیار خوش ست مزه مستی از
اهل دلان در صفت وفا هم دلا در وفا باش ثابت قدم ٭ که بے سکه رائج نباشد درم ٭ ش وفا
یعنی بجا آوردن وعده سکه نقشے که بر درهم و دنانیر امیر وقت از اسم خود کنده کنانند رائج بمعنی جاری
اے دل در بجا آوردن وعده ثابت قدم باش زیرا که بے سکه درم جاری نمیشود کسے نمیخیزد همچنین دوستی
که وفادار نباشد مانند درم بے سکه است که نشان دوستی در وے نیست یعنی غیر معتمد علیه است هم ز راه
وفا گر نه پیچی عنان ٭ شوی دوست اندر دل دشمنان ٭ ش اے اگر از راه وفا اگر عنان اسپ ارادت
نه تابی بگیمان دوست در دل دشمنان باشی قال الله تعالی واوفوا بعهدی اوف بعهدکم وفا
کننده بعهد من وفا خواهم کرد بعهد شما هم مگردان ز کوے وفا روے دل ٭ که در روے جانان
نباشی خجل ٭ ش اے روے دل یعنی توجه دل از کوی وفا متاب تا که بمواجهه یار شرمنده
نباشی زیرا که با دعوی دوستی خلاف وعده کردن نمی زیبد هم منه پاے بیرون ز کوی وفا ٭ که از دوستان
نمی زیبد جفا ٭ ش یعنی از کوی وفا پا بیرون منه زیرا که از دوستان لائق نیست جفا کردن بر دوستان
اے هر که وفا نکرد جفا کرد بر دوستان هم جدائی ز احباب کردن خطاست ٭ بریدن ز یاران خلاف وفاست
ش اے از دوستان جدائی کردن خطاست و قطع نمودن از یاران خلاف وفاست زیرا که
وفا مقتضی وصال و پیوند است نه خواهان مفارقت هم بود بیوفائی سرشت زنان ٭ میاموز کردار
زشت زنان ٭ ش اے بیوفائی در پیدائش زنان ثابت است پس تو یاد مکن اعمال بد زنان
یعنی کاریکه بدترین افعال زنان باشد نباید آموخت که بیوفائی خاصه زنان است تو هم بیشمار
آنان باشی در حدیث شریف آمده است که هن ناقصات العقل والدین و قال الله تعالی
جل جلاله ان کیدکن عظیم و کید عین بیوفائی است در فضیلت شکر هم کسے را که باشد
دل حق شناس ٭ نشاید که بندد زبان سپاس ٭ ش اے کسے که دل حق شناس دارد
او را لائق و لازم نیست که از شکر الٰهی هیچ وقت زبان را بند کند سپاس بالکسر بروزن
قیاس بمعنی حمد و شکر و در رشیدی بضم شین نوشته هم نفس جز بشکر خدا بر میار ٭ که واجب بود

شکر پروردگار ۴ ش اے ومے بجز شکر خدا برآوردن نشاید زیراکہ ہردم شکر ایزدی واجب است کما
قال اللہ تعالیٰ اعملوا آل داؤد شکراً وقلیل من عبادی الشکور م ترا مال ونعمت فزاید ز شکر
ترا فتح از در درآید ز شکر ۴ ش یعنے مال ونعمت تو بسبب شکر افزون شود کہ لئن شکرتم لازیدنکم گواہ
اوست وترا فتح وظفر بردشمنان ظاہر وباطنی بسبب شکر حاصل شود ومرادات وحاجات تو جملہ روا
شوند ام شکر موجب زیادتی مال است وشکر سبب فتح وظفر براعدائے دین است پس مرتبۂ شکر گذاری
بسیار اعلیٰ است الٰہی توفیق شکر عطا کن جمیع مومنان را م اگر شکر حق تا بروز شمار ۴ گذاری
بناشد یکے از ہزار ۴ ش اے اگر شکر حق تعالیٰ تا روز قیامت ادا کنی از ہزار ہم یک ادا نشود کہ ما
شکرناک حق شکرک قول پیغمبر ماست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس اگر سائلے سوال کند کہ درصورتیکہ شکر حق
ادا نشود پس چہ فائدہ از شکر جواب خود شیخ علیہ الرحمۃ گفتہ م وے گفتن شکر اولیٰ تر است
کہ اسلام را شکر او زیور است ۴ ش یعنے حق در است است کہ شکر حق از احدی چنانکہ حق شکر است
ادا نشود الا شکر حق گفتن از زبان بہتر است زیراکہ برای اسلام شکر اہل اسلام زیور است یعنے آرایش
اسلام از شکر است خواہ شکر لسانی یا روحانی بہرحال واجب است قال اللہ تعالیٰ وان تعدوا نعمۃ
اللہ لا تحصوہا اگر شمار کنید نعمت خدا نتوانید شمردن آن را واین شعر بطور جواب سوال مقدر وواقع
شدہ است م گر از شکر ایزد نہ بندی زبان ۴ بدست آوری دولت جاودان ۴ ش یعنے اگر از شکر
پروردگار زبان خود را خاموش نگردانی بلا شک در دست خود آری دولت ہمیشہ را کہ مغفرت
است در بیان صبر م ترا اگر صبوری بود دستیار ۴ بدست آوری دولت پائدار ۴ ش
اے اگر ترا صبر مددگار بود بدست خویش دولت پائدار کہ مغفرت است آری صبر بفتح شکیبائی کردن
وایذا برداشتن بر نفس خود وعظمت صبر وصابرین از کلام اللہ المبین وحدیث النبی المتین بخوبی
ثابت قال اللہ تعالیٰ ان اللہ مع الصابرین واصبر وما صبرک الا باللہ ویا ایہا الذین آمنوا اصبروا
وصابروا وعلی ہذا القیاس بسیار جا مذکور صبر است ودر حدیث شریف آمدہ الصبر مفتاح
الفرج ونیز در حدیث لطیف وارد است من لا صبر لہ لا ایمان لہ یعنے کسے را صبر نیست از فضایلِ
ایمان خبر ندارد ومولانائے روم در مثنوی شریف چہ خوش فرمود ابیات صبر را با حق قرین کن
اے فلان ۴ آخر والعصر را آگہ بخوان ۴ صد ہزاران کیمیا حق آفرید ۴ کیمیائے ہمچو صبر آدم ندید
وحضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ الالہ تفسیر این اشعار مذکورہ بدین طور میفرمایند
کہ ازان شعر اشارت است بآیۂ کریمہ آخر سورۂ والعصر کہ بپارۂ عم واقع ست

قولہ تعالیٰ وتواصوا بالصبر فائدہ بدانکہ صبر بر سہ قسم ست یکی صبر بر طاعت خدا دوم صبر بر منہیات سوم
مصیبت یعنے اظہار جزع وفزع م صبوری بود کار پیغمبران ۴ نہ پیچید زین روے دین پروران ش اے
صبر کردن بر مصائب کار پیغمبران بود یعنے چنانکہ حق صبر است از پیغمبران ما صلے اللہ علیہم وسلامہ اجمعین
ادا میشد چنانچہ صبر ایوب ومحنت زکریا ویعقوب وجرجیس وغیرہم علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام در کتب
دینیات مسطور است باید دید بعد ازان شہدا داد صبر بخوبی دادند پس ازان اولیا کرام وصلحاء عظام
صبر اختیار کردند چنانچہ در شان شان قولہ تعالیٰ شاہد ناطق است سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ایدہ تعالیٰ
جل جلالہ اکنون مایان را صبر نصیب کند ومنی تابند روی خود ہا از صبر کسانیکہ دین پروران اند یعنی علمایان
دین وفقرا با صدق ویقین م صبوری کشاید در کام جان ۴ کہ جز صابری نیست مفتاح آن ۴ ش اے صبر کردن
دروازۂ مقصد جان ودل بر کشاید زیراکہ بجز صبر کردن نیست کلید آن یعنے از صبر مقصد جان وروح وروان
حاصل میگردد م صبوری کلید حصول مدعاست م صبوری بر آرد مراد دلت ۴ کہ از عالمان حل شود مشکلت
ش اے صبر کردن مراد دل تو دہد کہ از علما حل مشکل تو گردد یعنی از ما اگر این سخن ترا باور نیست از علما بپرس
کہ عقدۂ تو حل شود از بیان شان م صبوری کلید در آرزوست ۴ کشایندۂ کشور آرزوست ۴ ش
اے صبر کردن کلید باب تمناست وکشایندۂ قفل ملک امیدست واین شعر بمضمون حدیث مکرم مطابق
است کہ الصبر مفتاح الفرج یعنے صبر کلید فراغت وکشادگی وحصول مطلب است م صبوری بہرحال
اولیٰ بود ۴ کہ در ضمن آن چند معنی بود ۴ ش اے صبر کردن بہمہ حال بہتر است زیراکہ درمیان آن چند معنی
مفید مطلب صابر است یکے آنکہ امر خدا بجا آوردن است دوم اللہ تعالیٰ ہمراہ صابر است سوم صبر تلخ است
ولیکن بر شیرین دارد چہارم پیروی پیغمبران علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام ست وعلی ہذا القیاس ہزاران
معنی در ضمن صبر پوشیدہ اند چنانچہ بر صابرین مخفی نخواہد بود م صبوری ترا کامگاری دہد ۴ ز رنج وبلا رستگاری
دہد ۴ ش اے صبر ترا مقصد وری دہد واز رنج وبلا رہائی دہد قال اللہ تعالیٰ انما یوفی الصابرون اجرہم
بغیر حساب جز این نیست کہ دادہ خواہند شد صابران اجر خود را بیحساب در آخرت ثواب حاصل شود
وہم در دنیا مراد تو برآید قال اللہ تعالیٰ فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا پس بدرستیکہ
ہمراہ تنگی فراخی است وبا سختی آسانی است م صبوری کنی گر ترا دین بود ۴ کہ تعجیل کار شیاطین بود
ش اے اگر دیندار کامل ہستی صبر کن زیراکہ در کار شتاب زدگی کار شیاطین است مصرعۂ اول
مصداق اینکہ الصبر من الایمان بمنزلۃ الراس من الجسد صبر ایمان بمنزلہ سر است از تن یعنے بے صبر را
ایمان نیست ومصرعۂ ثانیہ مصداق این حدیث شریف است العجلۃ من الشیطان والتانی من الرحمن

یعنی شدن تعجیل از جانب شیطان است و توقف و میانه روی از طرف رحمان است **در صفت راستی**
م دلا راستی گر کنی اختیار * شود دولتت همدم و بختیار * ش ای دل اگر صدق را اختیار کنی بخت تو یار تو
و دولت تو همدم تو گردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدق یهدی الی البر والبر یهدی الی الجنة
بدرستیکه راستی راه نیک مینماید و نیکی راه مینماید بسوے جنت و نیز قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الصدق ینجی والکذب یهلک و اشارت است بسوی آیه کریمه من المومنین رجال صدقوا م نپیچد
سر از راستی هوشمند * که از راستی نام گردد بلند * ش یعنی هوشمند آدمی از راست گوئی سر خود را هرگز
نمی تابد زیرا که از باعث راست گوئی نام آدمی مشهور و مرتفع میگردد پس عاقل را باید که هرگز عادت
دروغگوئی نیاموزد و بلکه راستی پیشه خود سازد الا دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز چنانکه حضرت
ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه الصلواة والسلام بعد بت شکنی تبخانه نمرود مردود مطرود فرمودند بل فعله
کبیرهم یعنی بلکه بشکست بتان را کلان تر بتها پس جاییکه مصلحت وقت باشد دروغگوئی مضائقه
ندارد والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب م دم از راستی گر زنی صبح وار * ز تاریکی جهل گیری کنار *
ش ای اگر شل والصبح اذا تنفس یعنی مانند صبح اگر دم از راستی زنی از ظلمات جهل که بدترین اعمال است
بدر شوی ای تاریکی جهل از تو دفع خواهد رفت که کذب را مطلق فروگذاری چنانکه صبح روشنی نمی یابد
تا وقتیکه صادق نشود و کاذب را بسبب تاریکی صبح کاذب میگویند و بعد از رفتن تاریکی صبح صادق می آید
که دران گمان تاریکی نمی ماند غرض از تاریکی بر آمدن صبح صادق میگویند و اقسام جهل در بحث جهل گذشت
م مزن دم بجز راستی زینهار * که دارد فضیلت یمین بر یسار * ش اے سوای راست گوئی دمی بر میار
زیرا که یمین را بر یسار یعنی راست را بر چپ بزرگی است که یمین را نام راستی است ازین جهت افضل
است و چپ بسبب ناراستی کمتر م به از راستی در جهان کار نیست * که در گلبن راستی خار نیست * ش
اے در جهان بهتر از راست گوئی کارے نیست زیرا که در درخت راستگوئی خار نیست یعنی در صدق هیچ
خرابی و تکلیف نیست **گلبن** بمعنی درخت است **در مذمت کذب** م کسے را که ناراستی گشت
کار * کجا روز محشر شود رستگار * ش اے آنکس که کارش دروغگوئی شد بروز محشر هرگز از عذاب
خدا رها نخواهد شد **رستگاری** بمعنی خلاص یابنده قال الله تعالی ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون
و مر ایشان را عذابے است دردناک بسبب دروغگوئی ایشان نعوذ بالله منها م کسے را که گردد زبان
دروغ * چراغ دلش را نباشد فروغ * ش اے کسیکه زبانش عادی دروغگوئی باشد هرگز چراغ دل
او را روشنائی نباشد دلش مدام مرده است م دروغ آدمی را کند شرمسار * دروغ آدمی را کند بیوقار *

ش اے ناراستی مرد را شرمنده میکند و ناراستی آدمی را بے حقیقت میکند و **وقار** بفتح واو آهستگی و آهستگی
کردن م ز کذاب گیرد خردمند عار * که او را نیارد کسے در شمار * ش اے از دروغگو مرد عاقل عار یعنی
ننگ میکند زیرا که دروغگو را کسے در شمار نمی آرد و هیچ و پوچ پندارد م دروغ اے برادر مگو زینهار
که کاذب بود خوار و بے اعتبار * ش یعنی اے برادر هرگز دروغ مگو زیرا که دروغگو چنان خوار و بے اعتبار
میباشد که کسے کلام او را معتبر نداند م ز ناراستی نیست کارے بتر * ازو گم شود نام نیک اے پسر * ش **بتر**
مخفف بدتر است ای از دروغگوئی کارے بدتر نیست و از دروغگوئی نام نیک گم میشود یعنی اے پسر از دروغگوئی
نام نیک هم زائل میگردد پس باید که از ناراستی مجتنب و محترز و بر کنار باشی تا گم نام نشوی و نیک نام تو در
صنعت حق تعالی م نگه کن برین گنبد زرنگار * که سقفش بود بے ستون استوار * ش اے نظر کن
بسوی آسمان که سقفش بدون ارکان محکم است گنبد زرنگار بدال بے نقطه یعنی آسمان سقف بمعنی
بام **ستون** بمعنی ارکان و پایها **استوار** بمعنی محکم پس شیخ علیه الرحمة بموجب فانظر الی آثار رحمت الله
الخ میفرمایند که ببین ای طالب خدا بطرف گنبد زرنگار که چگونه پروردگار عالم بامش بدون ستونها محکم
آفریده و چه قدر بلندی و سطبری با فلاک عطا فرموده و چه سان شمس و قمر و نجوم دران جلوه افروز
فرموده و جای عبادت ملائکه ساخته پس در کتب دینیه آمده است که از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله
راه است و سطبری آسمان نیز پانصد ساله راه است و علی هذا القیاس سطبری هر آسمان و فاصله درمیان
هر دو پانصد پانصد ساله راه راست والله اعلم بالصواب در مقدسی میگوید که هفت آسمان بطریق قبه اند
که بر زمین باشد و روایت کرد وهب از سلمان فارسی که آسمان اول از زمرد سبز است و آسمان دوم
از نقره است و آسمان سوم از یاقوت سرخ است و آسمان چهارم از زر سپید است و آسمان پنجم از زر سرخ
و آسمان ششم از یاقوت سبز است و آسمان هفتم از نور است و در بستان فقیه ابو اللیث آورده است
که بالای هفتم آسمان صحرا است از نور و بالای آن صحرا است حجابها و بالای آسمانها عرش خدایتعالی
است درمیان مشرق و مغرب نیز پانصد ساله راه است و بیشتر دنیا بیابان و دریا است و اندک دنیا
آبادانی است و بیشتر در آبادانی کافرانند و مسلمانان اندک و گرد بر گرد تاریکی است و بیشتر تاریکی از
کوه قاف است و آن کوهی است که تمام دنیا را گرد گرفته است و آن کوه از زمرد سبز است و کرانهای
آسمان متصل بدان کوه است و در دنیا هیچ کوه نیست که رگ آن کوه متصل بکوه قاف نیست پس چنانچه صنعت
پروردگار است مشاهده آن بتمامه محال است ای الطالب نظر سرسری بر صنائع صوری انداز که چه قدر عجائبات
دران پر است و هر کرا دید صنائع معنوی میسر است او صاحب مظهر العجائب است درین زمانه سبحان الله چه خوش گفت

کسیکه گفت **شعر** برگ درختان سبز در نظر هوشیار ٭ هر ورق دفتریست معرفت کردگار ٭ و نظر بمضمون
آیه افلا ینظرون الخ میگویند که نگه کن الخ م سراپردهٔ چرخ گردنده بین ٭ در وشمعهای فروزنده بین
ش سراپرده بمعنے خیمه و پرده خانه **چرخ** بمعنے آسمان **شمع** بمعنے موم اینجا مراد از ستارگان آسمان است
ای ناظر عجائبات الٰہی وای مشاهده غرائبات جهان پناهی خیمهٔ آسمان گردنده به بین و دران ستارگان
روشن مشاهده کن و وصف قدرت کامله و حجت بالغه اش بر زبان جاری کن و بصفاتش بچشم ظاهر و باطن
معائنه فرما تا بمرتبهٔ اعلیٰ رسی و درجه بلند یابی و دیگر بحکم واراده جناب باری عز اسمه وجل قدره غور کن که
فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة که یکے را امیر و دیگرے را فقیر و کسے را غنی و احدی را محتاج و علیٰ هذا القیاس هر چه
خواست کرد که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس نظر بمضمون آیه کریمه موصوفه شیخ علیه الرحمة میفرمایند م یکے
پاسبان و یکے پادشاه ٭ یکے داد خواه و یکے باج خواه ٭ **ش** **پاسبان** بمعنی چوکیدار ای یک نگهبان و دیگرے
پادشاه ملک است و یکے مظلوم و دیگر **باج** بمعنے خراج خراج خواه است و محصول ملک از رعایا وغیره می
طلبد و دیگر انصاف خواه است که بخواستگاری انصاف زاری بدرگاه بادشاه میکند م یکے شادمان و
یکے دردمند ٭ یکے کامران و یکے مستمند ٭ **ش** **شادمان** مرکب از شاد و مان که مرخم مانند است بمعنے
مانند خوش مراد از خوش و خرم **دردمند** مرکب از درد و مند که بمعنے صاحب است ای صاحب درد
کامران بمعنے کارنده و کامیاب و مقصد جاری دارنده و مقصد در **مستمند** مرکب از مست و مند
کو ست بضم اول بمعنے غم و مند بمعنے صاحب باشد یعنے صاحب غم است ای یک شخص خوش و دیگر صاحب
درد است و یک کس کام روا و مقصد ور و دیگر صاحب غم است م یکے باجدار و یکے تاجدار ٭ یکے
سرفراز و یکے خاکسار ٭ **ش** **باجدار** آنکه همیشه خراج ادا کند **تاجدار** بمعنے بادشاه **سرفراز**
بمعنے سر بلند **خاکسار** بمعنے مانند خاک چه سار بمعنے مانند و بسیار آمده است اینجا معنی اول مراد است
ای یک شخص همیشه ادای محصول شاه میکند و دیگر پادشاه است و یک سر بلند و دیگر مانند خاک و
برابر آن و مشابه آن م یکے بر حصیر و یکے بر سریر ٭ یکے در پلاس و یکے در حریر ٭ **ش** **حصیر**
بمعنے بوریا **سریر** بمعنے تخت **پلاس** بروزن مماس بمعنے پشمینه سطبر و درشت که آن درویشان
پوشند و پشمینهٔ گستردنی **حریر** جامهٔ ریشمین و اطلس و پارچهٔ ابریشم یعنے یک شخص بر بوریا
و یک کس بر تخت نشسته و یک آدمی در پلاس و یک انسان در حریر ای یک بر تخت حکومت و
ثروت و دیگر بر بوریای ذلت و عسرت و کسے را پلاس میسر ست و احدی جامهٔ ابریشم در بر دارد م
یکے بینوا و یکے مالدار ٭ یکے نامراد و یکے کامگار ٭ **ش** ای یک کس بی سامان و بے توشه و دیگر کس

صاحب دولت ست یک شخص بر مراد دل نه رسیده و دیگر صاحب مقصد ست یعنی کام او حاصل ست م
یکے در عنا و یکے در غنا ٭ یکے را بقا و یکے را فنا ٭ **ش** ای یکے غنی یعنی توانگر ست و دیگر در مشقت و رنج
است و یکے باقی است و دیگری مرده ای یکے زنده می ماند و دیگری می میرد بقول کسی مصرعه یکے همی رود و
دگری همی آید ٭ عنا بالفتح والمد رنج دیدن کذا صح فی الصراح م یکے تندرست و یکے ناتوان ٭ یکے سال
خورد و یکے نوجوان ٭ **ش** ای یک کس صحیح البدن و دیگر کس ناتوان و بیمار است و یک کس پیر و دیگری جوان
است م یکے در صواب و یکے در خطاء ٭ یکے در دعا و یکے در دغا ٭ **ش** ای یک کس کار بهتر میکند و دیگر خطا
مینماید و یک شخص خواستگار دعا از درگاه کبریاست و دیگرے در دغا بازی مصروف ست که مردم را از زور
تعویذ وغیره زور و مکر و دغا الطور گنده م نمایان جو فروش می نماید و بقدر یک جو هم تاثیر ندارد کسے را فالنامه
دیده خبر علم غیب میدهد نعوذ بالله منها و دیگرے را تعویذ بے تمیز نوشته میدهد و فلوس وغیره از آنها می طلبد
و میخورد پس صورت اوقات بسر نمودن دغا بازان در دغا ست م یکے نیک کردار و نیک اعتقاد و
یکے غرق در بحر فسق و فساد ٭ **ش** ای یک کس نیک عمل و نیک اعتقاد ست و دیگرے غرق دریای
فساد ست یعنے نافرمانی حقتعالی میکنند و هم در خلق فساد ها می اندازد م یکے نیک خلق و یکے تند خو
یکے بردبار و یکے جنگجوے ٭ **ش** ای یک کس نیک عادت که با خلق بنرمی پیش می آید و دیگر سخت
خو که با مردم بسختی پیش می آید و دیگرے بردبار که سخن هر کس برداشت میکند و یک جنگ کننده که
با دنے امور برای جنگ بالضرور تیار میشود و آماده فساد میگردد م یکے در تنعم یکے در عذاب ٭ یکے
در مشقت یکے کامیاب ٭ **ش** ای یک کس در ناز و نعمت ست و یکے در سختی دنیا گرفتار ست و یکے
در رنج و محنت ست و دیگرے مراد یابنده است م یکے در جهان جلالت امیر ٭ یکے در کمند حوادث
اسیر ٭ **ش** ای یک شخص در کشور بزرگی امر کننده و سردار است و دیگرے در کمند آفات قیدی ست
م یکے در گلستان راحت مقیم ٭ یکے با غم و رنج محنت ندیم ٭ **ش** ای یک در باغ آرام قیام کننده
است و دیگرے با غم و رنج و محنت قرین ست ای همنشین محن است م یکے را برون رفت ز اندازه
مال ٭ یکے در غم نان و خرج عیال ٭ **ش** ای یک کس را انه مال از حد اندازه بدست افتاده و دیگر
کس در فکر نان و خرج عیال و اطفال ست خرج بجیم عربی **عیال** بالکسر زن و فرزند م یکے
چون گل از خرمی خنده زن ٭ یکے را دل آزرده خاطر حزن ٭ **ش** ای یک کس مانند گل از فرط خوشی
خنده کنان ست و دیگرے را دل محزون و جان غمگین ست حزان بمعنے غمگین م یکے بسته از بهر طاعت
کمر ٭ یکے در گنه برده عمرے بسر ٭ **ش** ای یک کس به بندگی حقتعالی مستعد ست و دیگر ز عمر عزیز خود را بجنبه

ونافرمانی پروردگار بسر کرده م یکے راشب و روز مصحف بدست ؛ یکے خفته در کنج میخانه مست ؛ ش
مصحف بالضم وبالکسر چیزی که در وصحیفه ها ورساله ها جمع کرده شود از منتخب وبمناسبت همین معنی
مستعمل ست بمعنے قرآن مجید وبضم میم وفتح صاد وتشدید حای مفتوح لفظے که بتغیر نقاط لفظ دیگر شود چون
ازعید عبد واز توشه بوسه ای یک شخص لیل ونهار قرآن مجید بدست دارد و دیگرے بگوشهٔ میخانه بیهوش
خفته است یعنے یکے مصروف تلاوت قرآن وعبادت خالق ست ودیگے بفسق وفجور مشغول ست
م یکے بدر شرع مسمار وار ؛ یکے در رهِ کفر زنار دار ؛ ش ای یک کس بدروازهٔ شریعت میخ آهنی
دارنده یعنے عابد ست ودیگرے براه کفر زنار دار ست مسمار بمعنے میخ آهنی زنار زنار رشته ایست
که بت پرستان وآتش پرستان باخود دارند م یکے مقبل وعالم وهوشیار ؛ یکے مدبر وجاهل وشرمسار ش
اے یک کس صاحب اقبال ودانا وهوشیار ست ودیگر بدبخت ونادان وشرمنده است بسبب اعمال و
وافعال بدخود مقبل بمعنے صاحب اقبال ست مدبر بمعنی بدبخت ست ومعنی جاهل در گذشت م یکے غازی و
چابک وپهلوان ؛ یکے بزدل وسست وترسنده جان ؛ ش غازی بمعنے غزا کننده ای یک شخص غزا
کننده باکفار در راه خدا است وچست وچالاک بعبادت ست بخلاف کسانیکه مصداق اذا قاموا الی الصلوٰة
قاموا کسالے اند وزور آور وقوت دل وتن دارنده اند ودیگر نامرد وسست وهراسان جان اند
در هر امر شرعی ودر ادای احکام الٰهی سست بیمارند م یکے کاتب اهل دیانت ضمیر ؛ یکے دزد باطن
که نامش دبیر ؛ ش ایک شخص نویسندهٔ صاحب دینداری ست دل او یعنے کاتب است ودلش دیانت
دار ست ودیگرے سارق خفیه که نام او نویسنده است ودر عرف منشی گویند مراد اینکه بعض اهل قلم
ایمان دارند مثل مولوی محمد حبیب الله خان صاحب عم فیضه که سابق صدر الصدور بودند ومانند
مولوی محمد عبد الغفور صاحب دام ظله که در پولیس انسپکٹر درجهٔ اول اند وبالفعل بکوتوالی مرزاپور
نامور اند پس این دو کس را بهزار تلاش معلوم کردم که مرتشی نیستند ورنه همه مهربانان رشوت را شیر
مادر دانسته میخورند وهیچ خوف خدا ورسول بدل نمی آرند که الراشی والمرتشی کلاهما فی النار شاهد
ناطق ست وصفات هردو مولانا ازین فقیر درین مختصر نوشتن ممکن نیست الا بجای دیگر انشاء الله تعالٰی
حتی المقدور خواهم نوشت ودیگری دزد پوشیده که نام او منشی ست ای منشیان دیوان که همچون سارقان
خفیه اند بلا دغدغه باخذ رشوت مصروف اند ومیدانند که این مثل اجرت لبنیات ست یعنے
اولیان که خرج خود از انسان میگیرند همچنین منشیان رشوت ستان خرج کار از رشوت دهندگان میگیرند
اللهم احفظنا من اخذ الرشوة در منع امید از مخلوقات م ازین پس مکن تکیه بر بندگان

که ناگه زجانت برآرد دمار ؛ ش ای بعد ازینکه دیدی حال یکے چنین وکیفیت دیگر چنان پس درین صورت
اعتماد مکن بر دنیا که محض بے ثبات ست چنان نشود که ناگاه از جان تو هلاکی برآرد یعنے جان ترا هلاک سازد
پس لازم است که پیش از مردن تارک دنیا وما فیها شوی وبخدا رجوع نمائی دمار بفتح هلاک م مکن تکیه
بر لشکر بے عدد ؛ که شاید ز نصرت نیابی مدد ؛ ش ای بر لشکر بسیار اعتماد مکن اتفاق است که اگر از تائید
الٰهی مدد نشود پس لشکر چه کار خواهد آمد م مکن تکیه بر ملک وجاه وحشم ؛ که پیش از تو بود ست وبعد از تو هم ؛
ش اے اعتماد بر کشور ومرتبه ولشکر ودولت مکن زیرا که این همه قبل از تو نیز بود وپس از تو نیز خواهد بود پس
دل بمبند بچنین بیوفا حشم بفتحتین خاصان شخص م مکن بد که بد بینی از یار نیک ؛ نمی روید از تخم بد بار نیک ش
اے بدی مکن که بدی بینی از یار نیک وصالح یعنے یار نیک تو بدخواه شد اگر تو بدی خواهی نمود زیرا که از تخم بد ثمر
نیک هرگز پیدا نمیشود م قطعه بسا پادشاهان سلطان نشان ؛ بسا پهلوانان کشورستان ؛ ش این اشعار
تا که کردند الخ قطعه بند هستند ای بسیار بادشاهان که دارندهٔ سلطان نشان بودند بسیار پهلوانان که
ملک گیر بودند م بسا نامور گردان لشکر شکن ؛ بسا شیر مردان شمشیر زن ؛ ش ای بسیار سخت پهلوانان
لشکر شکن وبسیار شیر مردان یعنے بهادران شمشیر زن شمشیر بر دزن خنجر معروفست در اصل شم وشیر بود مرکب
اضافی چه شم بمعنے دم وناخن آمده وتیغ اکثر شکل ناخن شیر دارد م بسا ماهرویان شمشاد قد ؛ بسا نازنینان
خورشید خد ؛ ش ای بسیار حسینان قد شمشاد دارنده وبسیار معشوقان رخسار خورشید دارنده شمشاد بروزن
بهزاد بفتح اول هم آمده نوعی از ریحان ست در غایت سبزی وخوشبوئی که آن را فرزنگوش گویند ودر تشبیه قد مراد
از شجر معروف که از اقسام سرو است م بسا نامدار وبسا کامگار ؛ بسا سرو قد وبسا گلعذار ؛ ش
ای بسیار کسان نامور وبسیار کامیاب اند وبسیار قد سرو دارند وبسیار رخسار مانند گل دارند عذار بالکسر
جاے ریش از هر دو طرف کذا فی القاموس م بسا ماهرویان نوخاسته ؛ بسا نو عروسان آراسته ؛ ش
اے بسیار خوبصورتان نوجوان وبسیار نو کتخدا پیراسته ومزین شده م که کردند پیراهن عمر چاک ؛
کشیدند سر در گریبان خاک ؛ ش یعنے اینچنین کسان مذکورهٔ بالا آخر الامر پیراهن ولباس عمر وزندگانی
را چاک کردند وسر در گریبان خاک ای قبر کشیدند از آنها یکے نمانده ونشان شان کسے نه دیده پس
بر سلطنت وحشمت دنیا هرگز مغرور مباش که هیچکس ازان متمتع نشده واحدی نخواهد شد م چنان خرمن عمر
شان شد بباد ؛ که هرگز کسے زان نشانی نداد ؛ ش ای آنچنان خرمن زندگانی آنها خراب وبرباد شد
که هرگز کسے ازان نشانی نداد یعنے گمنام ومفقود الخبر شدند ومجهول العلامت گشتند م منه دل برین
منزل جانستان ؛ که در وے نه بینی دل شادمان ؛ ش ای در صورتیکه حال چنین ست پس دل شده برین

مکان جانستان زیراکه درانجا احدی را با دل خوش نه بینی بموجب حدیث شریف کالدنیا ساعة لیس فیها راحة م منه دل برین کاخ خرم هوا ای که می بارد از آسمانش بلا ئش ای دل برین محل خوش هوا که نا سز ا زدنیاست منه زیراکه از آسمان بر دنیا بلا می بارد ای حوادثات فلکی بر دنیا می آیندم ثبات ندارد جهان ای پسر تو بغفلت مبر عمر در وے بسر ئش در ثبات ے یای تنکیر ست و نکره در حیز نفی افاده استغراق میکند یعنی هیچ ثبات بندارد جهان ای پسر در غفلت عمر خود را دران بسر مبر م مکن تکیه بر ملک دفرماندهی ئه که ناگه چو فرمان رسد جان دهی ش یعنے اگر مرتبه سلطنت هم ترا حاصل باشد بروے اعتماد مکن که آن هم مانع اجل نیست ای اعتماد بر ملک و حکومت مکن زیراکه ناگهان چون حکم خدا برسد جان دهی م منه دل برین دیر ناپایدار ئه ز سعدی همین یک سخن یاد دار ئش ای دل برین دیر ناپایدار از سعدی که مصنف کریماست همین یک سخن یاد دار که این سخن خلاصه همه نصیحت ها ست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

تاریخ تصنیف شرح کریما یعنی دُر یکتا از فقیر مؤلف

بے تفریح روح سعدی شیراز اے حافظ
نوشتم شرح دلکش دُر یکتا نام او کردم
عجیب و نادر و نافع بنهایت سودمند آمد
خدا از لطف خود بخشید این نعمت باین عاجز
طفیل سید ابرار بر دستم نشیمن ساخت
چه وصفش سازم ولیکن باو دنے مرتبه گویم
دل هر طالب معنی ز دستش بهره مند باشد
چه داند قدر این گوهر چه مرد بے هنر باشند
بفکر سال تاریخش شدم غواص بحر حق

کشادم از کریما پرده هاے راز اے حافظ
بتوفیق خدائے بے نیاز و آز اے حافظ
که دارند اهل دین بر نکته هایش ناز اے حافظ
که کرده بر خلائق باب رحمت باز اے حافظ
ز آجام مضامین طائر شهباز اے حافظ
که شرحے نیست الا شاهد طناز اے حافظ
چه میخوانند کسے شرحم بسوز و ساز اے حافظ
شناسد قدر این در عاشق جانباز اے حافظ
غضنفر از هاتف غیبی رسید آواز اے حافظ
سنه ۱۲۹۰ هجری

تقریظ رنجیده قلم بلاغت رقم افضل العلماء عالم المعی مولوی محمد شمس الحق صاحب

جهان جهان ثنا و توصیف او را سزاوار است که نطفه ناچیز را از صلب پدر به شکم مادر جا داده بعرصه قلیل از کتم عدم بعرصه ظهور آورده ربع مسکون را به صنائع و بدائع بو قلمون مزین و متجلی کرده بمصداق من یهدی الله فلا مضل له طریق صراط المستقیم دین اسلام را که روشن تر از لولوی آبدار و درشاهوار است بچشم جهانیان وا کرد و عالم عالم شکر و سپاس شایان شان آن داور دادار است که انسان ضعیف البنیان را به زیور علم و هنر آراسته شرف کرامت عطا فرمود و جوهر نطق را که ذریعه اکتساب حقائق کائنات و وسیله معرفت موجودات است باو بخشود دگوناگون صلوة و سلام پیشوای رسل را که لباس فاخره اول ما خلق الله نوری بوشیده و سراج انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ساخته ما گمراهان کوی ضلالت را راه روشن شریعت غرا هدایت کرد و قرآن پاک را که ان القرآن کریم وفیه شفاء للصدور رشان اوست و تا یوم الجزا دین را رونق و شادابی در بستان او از نزد پروردگار عالم الاسرار برای ما یان آورده صد ثنا از آل و اصحابش را که ستون متین و عارف راه یقین اند و مقتبس لمعات شریعت را پیشوایان بهترین بعد ازان معلوم باد که درین ایام فرحت انجام نسخه دُر یکتا که فی الحقیقة دریکتا و لعل بے بهاے شرح کریماست از غواصی عالم بے بدل و فاضل کامل الاکمل حلال الدقائق کشاف الحقائق الفارغ عن التوصیف والمستغنی عن التعریف لنهایة الاشتهار فی الدیار والامصار سیدنا و سندنا حضرت حافظ مولوی محمد نذیر صاحب رامپوری لازال فیوضه علی مفارق الطالبین بدست آمد الحق این شرحی است که پیش ازین هیچکس این دُر را بدست نیاورده و غواصان دریاے معانی که در علم خود بمثال بحر داشته درین دریای بے پایان غوطه زده نیافته بل اگر شیخ زمانه موجود بوجود بودی دفتر عقل و دانش خود را در دریا انداختی و اگر شیخ مصنف شرح کتاب خود را دیدی بجز لفظ سبحان و مرحبا دیگر نه گفتی الحاصل دُر یست لالا و لولوایست در عالم مثال بے مثال در بیان تشبیهات و توجیهات و خیالات چنان است که به ستایش تیزی زبان ناطقه لال فهم دور شناس تا به دور بینی معانی آن رسد مجال خرد عقده کشای کما لاآن و راید امر یست محال

خاتمة الطبع - الحمد لله والمنة که درین هنگام فرحت انجام نسخه بے مثل و بے همتا مسمی به دُر یکتا شرح کریما مصنفه فاضل اجل عالم اکمل حافظ مولوی محمد نذیر صاحب ساکن مصطفی آباد عرف رامپور به سرپرستی عالیجناب رائے بهادر منشی پراگ نراین صاحب مالک مطبع منشی نولکشور بمقام کانپور ماه اپریل سنه ۱۹۱۲ ع بار اول لباس آرائے انطباع خند

تاریخ طبع در یکتا شرح کریما از نتیجۂ فکر عالی خیال سخنورِ عدیم المثال مؤرخ کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع ہذا

از فضل خدای عزّ و جلّ خوش شرح کریما شد طبع

احوال عجب با طرز غریب نفیس و حسن حسن

[illegible] اشاعت گشت پیدا چو سال ہجری

عاقل [illegible] بہر اشاعت در یکتا شرح کریما

[illegible]

نام کتاب	قیمت
بستان خلیل۔ نصائح اطفال۔	۱ر
اللہ خدائی۔ بطرز خالق باری۔	۵پائی
تعلیم حبیبی۔ گفتگو فارسی بطور سوال جواب مؤلفہ حکیم ناصر علی۔	۱ر

کتب منشآت و منتخبات درسی اردو

نام کتاب	قیمت
انشائے خرد افروز۔ رقعات و عرائض و پروانہ نویسی وغیرہ کا طریق آموزی مصنفہ منشی قمر الدین۔	۹پائی
مکتوبات حسن۔ بخط شکستہ از مولانا ابو الحسن فرید آبادی کاغذ حنائی۔	۴ر
ایضاً۔ کاغذ سفید۔	۵رپ
گلشن ہند۔ یعنی سوال جواب جغرافیہ ہل صاحب کاغذ حنائی۔	۵پائی پ
انشائے مادھو رام۔ خط شکستہ اردو پورا ترجمہ۔	۴ر
انشائے سرور۔ بہت عمدہ انشا ہے جسکی بول چال کا لطف موافق محاورۂ اردو ہے مصنفہ مرزا رجب علی بیگ متخلص بہ سرور۔	۴ر
انشای بہار بےخزاں۔ رنگین عبارت اردو مسجع مصنفہ مولوی غلام امام شہید۔	[illegible]
دستور الصبیان۔ کا ترجمہ اردو۔	۹پائی
انشای یادگار اصغری۔ مؤلفہ مفتی	


نام کتاب	قیمت
غلام سرور لاہوری۔	۵
رقعات اردو۔ ہر قسم کے مراتب کے رقعے مصنفہ منشی محمد عطا علی متخلص بہ خاک۔	۱ر
عود ہندی۔ رقعات مشہور بلیغ عبارت موافق روزمرہ بول چال اردوئے معلیٰ کے مصنفہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہلوی مرتبہ چودھری عبد الغفور۔	۲ر
لذت الافہام۔ ہر رنگ کے فقرات اردو و بعض فارسی ہر طرز کی عبارت کار آمد انشا پردازان از سید علی خان معروف بہ نواب دولھا۔	۳ر۹پائی
انشای دلربا مصنفہ منشی ریونی پرشاد	[illegible]
نمونۂ کارروائی عدالت۔ بخط شکستہ بطرز مجموعۂ کاغذات کارروائی۔	۵ر
مفرحۃ الکاملین مؤلفہ لالہ شیو پرشاد صاحب	۱ر

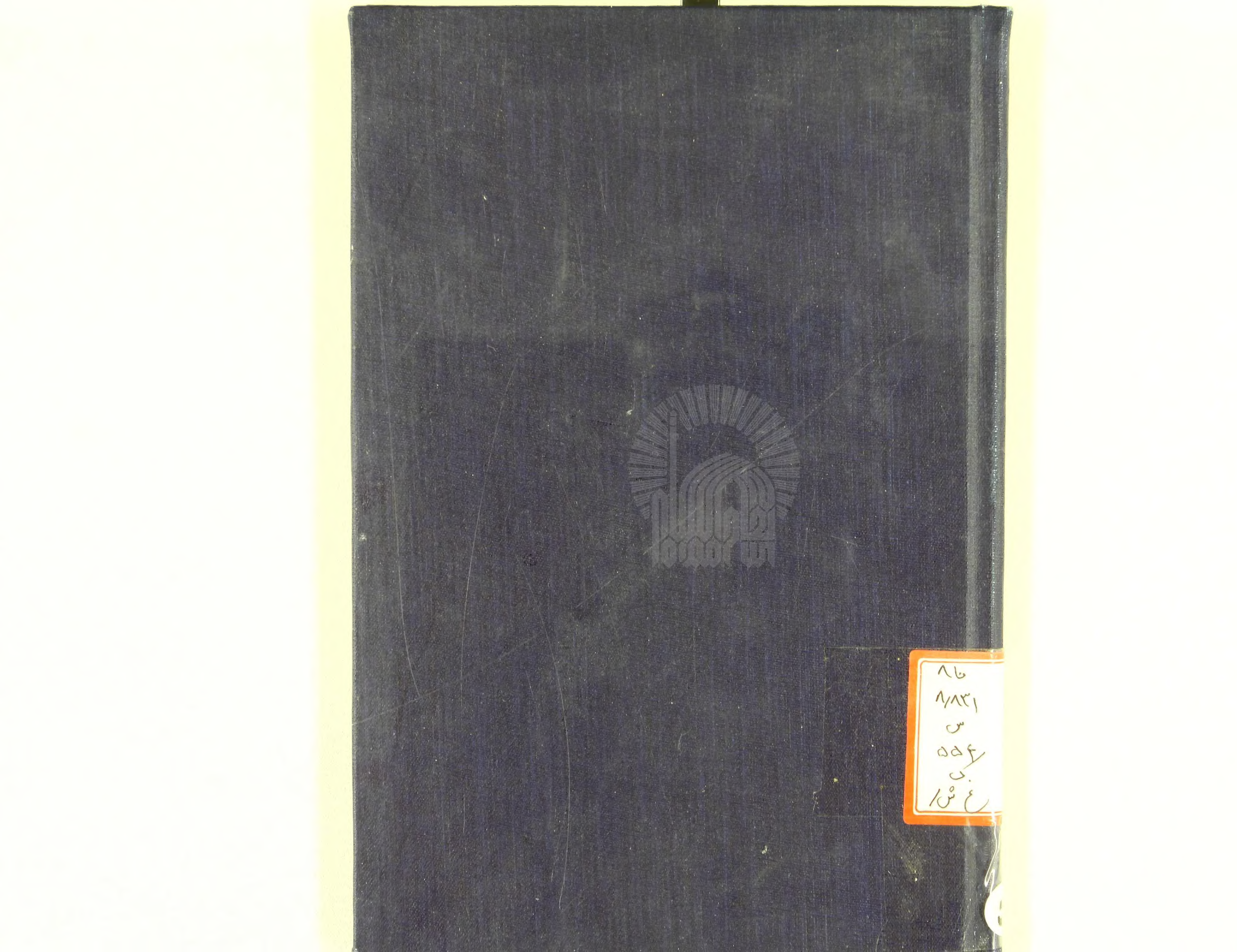
کتب نصائح و اخلاق حکیمانہ فارسی

نام کتاب	قیمت
گلستان۔ از سعدی علیہ الرحمۃ محشی محررۂ منشی شمس الدین اعجاز رقم جلی قلم۔ کاغذ سفید گندہ۔	[illegible]
گلستان۔ جلی قلم کاغذ رسمی۔	۱۲ر
گلدستہ دانش مرتبہ مولوی حماد حسین جسمیں اخلاقی محسنی باب [illegible]	

نام کتاب	قیمت
و ۹ و ۱۰ انوار سہیلی باب ۱۱ و بوستان باب ہشتم و گلستان باب سوم و بہارستان جامی روضۂ دوم و انتخاب شاہنامۂ فردوسی و ہفت بزم ہائے نوشیروان شامل ہیں۔	۴ر پ
گلستان باتصویر واضح قلم و ٹیٹل رنگین مطبوعہ ۱۸۸۹ء کاغذ حنائی و سفید۔	۱۰ر
ایضاً مطبوعہ ۱۸۸۹ء کاغذ حنائی و سفید رسمی	۸ر
گلستان مع فرہنگ۔ متوسط قلم۔	۸ر
گلستان محشی متوسط قلم بمراتب بالا مع فرہنگ کاغذ حنائی و سفید۔	۷ر
گلستان محشی خرد کاغذ سفید و حنائی	۴ر
گلستان۔ مترجم بترجمۂ اردو و تحت لفظی کاغذ سفید و حنائی۔	۷ر
شرح گلستان۔ مسمیٰ بہ ریاض خوان جسکا ترجمہ بھی چھپا ہے۔	۸ر۲ پائی
شرح گلستان۔ از ملا محمد اکرام ملتانی کاغذ سفید و حنائی۔	۱۰ر
بہار باران۔ شرح گلستان از مولوی غیاث الدین مصنف غیاث اللغات۔	عہ ر
تضمین گلستان سعدی از ہرگوپال تفتہ	۵ر
بہارستان جامی۔ بطرز گلستان سعدی	۴ر

نام کتاب	قیمت
خارستان۔ از ملا مجد الدین خوافی محشی جدید بہم پہلوے گلستان سعدی رح۔	۵ر
عقد گل و عقد منظوم یعنی انتخاب گلستان و بوستان سعدی رح۔	۷ر
بوستان۔ سعدی علیہ الرحمۃ محشی جلی قلم محررۂ خوشنویس منشی محمد شمس الدین۔	عہ ر
بوستان محشی متوسط قلم بمراتب بالا۔	۱ر۲ پائی
بوستان محشی ادنیٰ قلم بمراتب بالا مع ٹیٹل رنگین۔	۷ر
بوستان مترجم۔ یعنے اردو نظم شعر بہ شعر از منشی گوبند پرشاد فضا۔	۱۲ر
بہار بوستان۔ شرح بوستان از ٹیک چند بہار۔	عہ ر
اخلاق جلالی۔ محشی نفیس و خوشخط از علامہ دوانی معروف متداول کاغذ سفید گندہ۔	۳ر پ
اخلاق ناصری۔ از شیخ محقق طوسی کاغذ سفید گندہ۔	۴ر پ
اخلاق محسنی۔ بہ تخشۂ جدید واضح قلم مصنفۂ ملا حسین واعظ الکاشفی۔	۶ر
نکات احسانی۔ در تہذیب اخلاق۔	۱ر۲ پائی





۸فا
۸/۸۳۱
س
۵۵۴
ب
ع ش/